[1-2- مقدمه: 13](#_Toc102261318)

[2-2)مفهوم سود گزارش شده و سود واقعی 14](#_Toc102261319)

[3-2)مفهوم کیفیت سود در بحث مدیریت سود 15](#_Toc102261320)

[1-3-2)عناصر تأثيرگذار بركيفيت سود 16](#_Toc102261321)

[1-1-3-2)روشهاي مورد استفاده حسابداري 16](#_Toc102261322)

[2-1-3-2)درجه اطمينان برآوردهاي حسابداري 18](#_Toc102261323)

[3-1-3-2)قابليت اعتماد سود 19](#_Toc102261324)

[4-1-3-2)ساختار سرمايه 20](#_Toc102261325)

[5-1-3-2)حفظ و نگهداشت سرمايه 20](#_Toc102261326)

[6-1-3-2)هزينههاي اختياري 22](#_Toc102261327)

[7-1-3-2)ويژگي(كيفيت)مديريت 22](#_Toc102261328)

[8-1-3-2)ويژگيهاي مالي 23](#_Toc102261329)

[9-1-3-2)عوامل سياسي و اقتصادي 24](#_Toc102261330)

[2-3-2)روشهاي ارزيابي كيفيت سود 25](#_Toc102261331)

[3-3-2)كاربرد تجزيه و تحليل عناصر صورتهاي مالي مرتبط با بحث مدیریت سود 25](#_Toc102261332)

[1-3-3-2)تجزيه و تحليل ترازنامه 26](#_Toc102261334)

[2-3-3-2)تجزيه و تحليل صورت جريان وجوه نقد 27](#_Toc102261335)

[4-2)صورت جريان وجوه نقد و حسابداري تعهدي 29](#_Toc102261336)

[5-2)اهميت اطلاعات مبتني بر جريانهاي نقدي در ارزيابي واحدهای انتفاعی 30](#_Toc102261337)

[6-2)مبانی نظری مربوط به مديريت سود 31](#_Toc102261338)

[1-6-2)فرضیه طرح پاداش 35](#_Toc102261339)

[2-6-2)فرضیه قرارداد بدهی 36](#_Toc102261340)

[3-6-2)فرضیه هزینه سیاسی 37](#_Toc102261341)

[4-6-2)تئوری نمایندگی 38](#_Toc102261342)

[5-6-2)انواع قراردادها و نظريه نمايندگي 42](#_Toc102261343)

[1-5-6-2)قرارداد برمبناي رفتار يا زمان 43](#_Toc102261344)

[2-5-6-2)قرارداد برمبناي نتيجه يا محرك 43](#_Toc102261345)

[6-6-2)هموار سازي سود 44](#_Toc102261346)

[1-6-6-2)انگيزههاي هموارسازي سود 46](#_Toc102261347)

[2-6-6-2)ابعاد هموارسازي سود 48](#_Toc102261348)

[3-6-6-2)روشهای هموارسازی سود 49](#_Toc102261349)

[1-3-6-6-2)تنظيم زمان معامله 49](#_Toc102261350)

[2-3-6-6-2)روشهاي تسهيم هزينه 50](#_Toc102261351)

[4-6-6-2)انواع هموارسازي سود 50](#_Toc102261352)

[7-6-2)حسابداري تعديلات جامع 52](#_Toc102261354)

[8-6-2)حساب سازي 52](#_Toc102261355)

[9-6-2)مديريت سود خوب در برابر مديريت سود بد 53](#_Toc102261356)

[10-6-2)مدیریت سود و تقلب حسابداری 54](#_Toc102261357)

[11-6-2)نقش مدیریت و کمیته حسابرسی در ارتباط با مدیریت سود 54](#_Toc102261358)

[12-6-2)مدلهای اندازهگیری مدیریت سود 55](#_Toc102261359)

[1-12-6-2)مدل جمع اقلام تعهدی اختیاری(مدل جونز،1991) 55](#_Toc102261360)

[2-12-6-2)مدل اقلام تعهدی یگانه 59](#_Toc102261361)

[3-12-6-2)مدل جمع اقلام تعهدی 60](#_Toc102261362)

[4-12-6-2)مدل توزیعی 62](#_Toc102261363)

[7-2)مبانی نظری مربوط به بازده سهام 64](#_Toc102261365)

[8-2)شرکتهای فرعی، اصلی و گروه 69](#_Toc102261366)

[9-2)پیشینه پژوهش 71](#_Toc102261367)

[1-9-2)پژوهشهای خارجی: 71](#_Toc102261368)

[2-9-2)پژوهشهای داخلی: 76](#_Toc102261370)

**فصل دوم:**

**مروری بر ادبيات تحقيق**

# 1-2- مقدمه:

به يك تعبير ساده، حسابداري زبان تجارت است. حسابداران با استفاده از مفاهيم، قواعد و روش­هاي خاص، اطلاعات اقتصادي مربوط به يك واحد اقتصادي را در قالب گزارش­های حسابداري در اختيار استفاده­كنندگان قرار مي­دهند تا آنان بتوانند بر مبناي اين اطلاعات اقدام به قضاوت و تصميم­گيري آگاهانه بنمايند. گزارش سود و زيان يك واحد اقتصادي از انواع اطلاعاتي است كه حسابداران تهيه مي­كنند و مورد توجه ويژه استفاده كنندگان قرار مي گيرد.

در خط آخر گزارش سود و زيان، مبلغ سود خالص واحد اقتصادي ارائه مي­شود. اين رقم چكيده عملكرد يك واحد اقتصادي را نشان مي­دهد. استفاده كنندگان مي­توانند بر پايه رقم سودي كه حسابداران گزارش مي­كنند چشم اندازي به عملكرد واحد تجاری و دورنماي آن در آينده داشته باشند. از سوی ديگر يكي از ويژگي­هاي مهم گزارش­های حسابداري، مقايسه پذيري آن با گزارش­های مربوط به واحدهاي مشابه و با گزارش­های قبلي واحد اقتصادي مورد نظر مي­باشد. اگر نتايج عملكرد اقتصادي در يك دوره با يك رقم خاص به نام«سود حسابداري»گزارش ­شود، اين امكان وجود دارد كه نتيجه عملكرد اقتصادي يك واحد تجاري با نتيجه عملكرد واحد تجاری در دوره معين و يا با نتيجه عملكرد اقتصادي همان واحد تجاري با واحدهاي تجاري ديگر مقايسه شود. اما اين پرسش مهم مطرح است كه آيا همه ويژگي­هاي عملكردي واحد اقتصادي در رقم سود حسابداري بازتاب مي­يابد؟ آيا مواردي مثل ريسك تجاري شركت كه در تصميم­های سرمايه گذاران مورد توجه قرار مي­گيرد، در رقم سود خالص منعكس مي­شود؟ يا اينكه رقم سود خالص به تنهايي در بيان پاره­اي ويژگي­هاي عملكردي مهم، خصوصا ويژگي­هاي غير كمي ناتوان است؟

در شرايط متغير اقتصادي، خلاصه كردن نتايج عملكرد يك دوره در يك شكل متحد و يكسان تقريباً ناممكن است. علاوه براين صورت­هاي مالي ماهيتاً چند منظوره هستند و به اين دليل به گونه­اي طراحي شده اند تا نياز طيف گسترده­اي از استفاده­كنندگان را برآورده نمايند. لذا تنها يك رقم سود گزارش شده براي همه استفاده كنندگان از صورت­هاي مالي با معنا نيست. از اين رو تحليل­گران مالي، براي رسيدن به رقم سود واقعی، سود خالص گزاش شده را تعديل مي­كنند.

مسأله مهم دیگری که استفاده کنندگان از صورت­های مالی با آن مواجه هستند، بالاخص آن دسته از آنهایی که معیار ارزیابیشان از عملكرد شرکت­ها فقط سود خالص گزارش شده آنهاست، پدیده«مدیریت سود»می باشد. محاسبه سود خالص يك واحد انتفاعي متأثراز روش­ها و برآوردهاي حسابداري است. اختيار عمل مديران در استفاده از اصول تحقق و تطابق، برآورد و پيش بيني و همچنين اعمال روش­هايي نظير تغيير روش ارزيابي موجودي كالا، استهلاك سرقفلي، هزينه جاري يا سرمايه­اي تلقي كردن هزينه­هاي تحقيق و توسعه و تعيين هزينه مطالبات مشكوك الوصول از جمله مواردي هستند كه مديران مي­توانند از طريق اعمال آنها سود را تغيير دهند. از يك طرف بدليل آگاهي بيشتر آنها از شركت، انتظارمي رود بگونه­اي اطلاعات تهيه و ارايه شود كه وضعيت شركت را به بهترين نحو منعكس كند. از طرف ديگر بنابه دلايلی نظير ابقاء در شركت، دريافت پاداش و... مديريت واحد انتفاعي خواسته يا ناخواسته ممكن است با دستكاري سود، وضعيت شركت را مطلوب جلوه دهد. تحت چنين شرايطي سود واقعي با سود گزارش شده در صورت­هاي مالي مغايرت خواهد داشت. بنابراين آن دسته از شركت­هايي كه قصد سرمايه گذاري در شركت­هاي ديگر را دارند در ارزيابي تخصيص منابع مالي خود در شركت­هاي فوق، بايستي علاوه بر كميت سود، رفتارهای مدیریت سود آن شركت­ها را نيز مدنظر قرار بدهند.

# 2-2)مفهوم سود گزارش شده و سود واقعی

از نظر اغلب تحليلگران مالي، سود واقعي برای يك شركت وجود دارد. اگر چنين باشد پس چگونه ممكن است از يك مجموعه عوامل و حقايق واحد تجاری، مندرج در گزارش­هاي مورد قبول، ارقام متفاوتي براي سود ارائه شود؟ علت اين است كه براي سود خالص واقعي تنها يك رقم وجود ندارد. زيرا فرايند اندازه­گيري سود بر پايه برآوردها و پيش­بيني­هاي زيادي درباره نتايج وقايع آتي قرار دارد. همچنين در حسابداري طيفي از روش­هاي قابل قبول وجود دارد كه هر يك باعث مي­شود تا رقم­هاي متفاوتي براي سود، گزارش شود.

سود واقعي به تعبير هيأت استانداردهاي حسابداري مالي(كه در پيرامون واژه اهميت ذكر شده) به شرح زير است:

 " برداشت عموم سرمايه­گذاران از مفهوم سود واقعي، سود عملياتي نرمال، تكرارپذير و ايجاد كننده جريان­هاي نقدي است و اين نگرش الزام مي­دارد كه نتايج فعاليت­هاي عادي كه نرمال و تكرارپذير و ايجاد كننده جريان­هاي نقدي هستند براي جايگزين كردن دارائي­هاي استهلاك پذير مورد نياز مي­باشند. سود واقعي شاخص سودآوري واحد تجاري بشمار مي­آيد." (ظريف فرد، 1378،ص 20)1.

معمولاً سود واقعي بين سود خالص حسابداري و جريان نقدي ناشي از فعاليت­هاي عملياتي است كه در محاسبه آن هرگونه اقلام تكرارناپذير يا اقلام غير عادي و اثرات مالياتي مرتبط با آنها نيز در نظر گرفته مي­شود. از نظر سرمايه­گذاران، سود خالص حسابداري بهترين شاخص براي قدرت سودآوري واحد تجاري است، زيرا مفهوم سود واقعي را تا حد بسيار نزديكي برآورد مي­كند. گر چه سرمايه گذاران، سود خالص حسابداري را به مفهوم سود واقعي تلقي نمي­كنند، اما اقلام تكرار ناپذير يا غيرنرمال قابل شناسايي را از سود خالص گزارش شده يك شركت جدا نموده تا قدرت سودآوري مشخص شود. تفاوت بين سود واقعي و سود گزارش شده، در ارزيابي مديريت سود موسسه و همچنين در مقايسه با ساير موسسه­ها بطور ذهني مورد توجه قرار مي­گيرد.

# 3-2)مفهوم کیفیت سود در بحث مدیریت سود

یکی از بحث­های مهم در حوزه مدیریت سود مفاهیم مربوط به كيفيت سود می باشد. كيفيت سود و اينكه معناي اين اصطلاح چيست، مورد توجه و علاقه مديران، حسابداران، تحليلگران مالي، مراجع تدوين كننده استانداردهاي حسابداري و ساير استفاده­كنندگان از صورت­هاي مالي است. مديريت به اين دليل به این موضوع علاقمند است كه در تجزيه و تحليل­هاي مديريتي خود، نياز به دانستن دلائل تغيير در اقلام درآمدها و هزينه­هائي كه بر كيفيت سود تأثير مي­گذارند، داشته و آنها را مورد بحث قرار مي­دهند. دليل ديگری كه مديريت به اين موضوع علاقمند است، اين است كه كيفيت سود يك بنگاه اقتصادي مورد توجه بازار قرار دارد و در تعيين قيمت سهام مي­تواند يكي از عوامل موثر باشد.

حسابداران به نوبه خود به ميزان و درجه منصفانه بودن ارائه سود و نتايج عمليات علاقمند بوده و آن را مورد توجه قرار مي­دهند. زماني كه عملكرد و نتايج عملياتي شركت بطور صحيحي نشان داده نشود، كيفيت سود پائين در نظر گرفته مي­شود. اين مطلب زماني نمود پيدا مي­كند كه سود كمتر يا بيشتر از واقع بيان شده باشد. براي مثال، حسابرس بايد خود را متقاعد كند كه سود در چارچوب استانداردهاي حسابداري متداول محاسبه و گزارش گرديده است. دليل توجه تحليلگران مالي به كيفيت سود، اثر گذاري اين عامل در تعيين قيمت سهام مي­باشد. از اينروست كه تحليلگران مالي، به تعديل سود گزارش شده پرداخته تا بتوانند توان سودآوري آتي بنگاه را برآورد نمايند.

افزون برگروه­هاي فوق الذكر، نهادهاي نظارتي و همچنين مراجع تدوين استانداردهاي حسابداري هر كدام جداگانه و مستقل به موضوع كيفيت سود توجه دارند، اگر چه دليل علاقه و توجه آنان با گروه­هاي ذينفع ديگر متفاوت مي­باشد. علاقمندي دو گروه اخير در رابطه با امر نظارت به منظور حفاظت از منافع استفاده كنندگان برون سازماني­، از اطلاعات حسابداري(منجمله سود)مي­باشد.

# 1-3-2)عناصر تأثيرگذار بركيفيت سود

در راستاي تعيين كيفيت سود عوامل متعددي مطرح هستند. عناصر مهم تأثيرگذار بر كيفيت سود به شرح زير مي­باشند:

1. روش­هاي مورد استفاده حسابداري
2. درجه اطمينان برآوردهاي حسابداري
3. قابليت اعتماد سود
4. ساختار سرمايه
5. حفظ و نگهداشت سرمايه
6. هزينه­هاي اختياري
7. ويژگي(كيفيت) مديريت
8. ويژگي­هاي مالي
9. عوامل سياسي و اقتصادي

# 1-1-3-2)روش­هاي مورد استفاده حسابداري

«كيفيت سود متأثر از روش­هاي حسابداري است. بر طبق منابع متعدد، روش­هاي محافظه كارانه حسابداري مورد استفاده با كيفيت سود مرتبط بوده و بر آن مي­افزايد. اين بدين معني است كه سود خالص كه بر اساس روش­هاي حسابداري محافظه كارانه محاسبه شده باشد در مقايسه با سود خالصی كه بر اساس روش­هاي حسابداري غير محافظه كارانه بدست آمده است، از كيفيت بالاتري برخوردار است. تحليلگران مالي نيز با اين ديدگاه موافقند و به ساختار سود خالصي كه طبق روش­هاي محافظه كارانه حسابداري بدست آمده است به عنوان راهنمائي براي پيش­بيني درآمدهاي آتي اتكاء مي­كنند. به اعتقاد تحليلگران مالي، ريسك بيشتر از واقع نشان دادن سود، بيشتر از ريسك كمتر از واقع نشان دادن سود است. عليرغم مبحث فوق، نياز به ذكر دارد كه استفاده از روش­هاي محافظه كارانه افراطي حسابداري نيز سبب خواهد شد كه سود گزارش شده گمراه كننده بوده و قابليت استفاده براي پيش­بيني درآمدها را نداشته باشد.

بسياري از استفاده كنندگان صورت­هاي مالي معتقدند كه روش­هاي حسابداري مورد استفاده بايد به نحوي محافظه كارانه اعمال شود كه روندي به سوي جريان نقدي باشد، مگر اينكه شواهد محكمي براي تخلف از اين امر در دسترس باشد. حتي روش­هاي غير محافظه كارانه حسابداري توسط افرادي مورد استفاده قرار مي­گيرد كه شواهد متقاعد كننده­اي در اختيار داشته باشند كه استفاده از آن منجر به دور شدن از جريان نقدي نشود. مثال­هائي از اين روش­هاي حسابداري، معوق نمودن هزينه­ها و پيش­بيني­هاي نادرست درآمدها است.»(ظريف فرد، 1378،ص 27)1.

بطور خلاصه، در رابطه با روش­هاي حسابداري محافظه كارانه و يا غير محافظه كارانه، مي­توان چنين ادعا كرد كه سودي كه نزديك به جريان­هاي نقدي باشد، از كيفيت بالاتري برخوردار است. اصول حسابداري و برآوردهاي استفاده شده بايد واقعيت های فعاليت­هاي تجاري و مالي شركت و يا صنعت مورد نظر را منعكس نمايد.

علاوه بر تأثير روش­هاي حسابداري بر كيفيت سود، تغييرات غير قابل توجيه در روش­هاي حسابداري ممكن است موجب افزايش سود با كيفيت پائين شود. تغييرهای غير قابل توجيه بدين معني است كه اين تغيير بر اساس واقعيت­هاي اقتصادي قابل قبول نبوده و سازگاري ندارد. اين تغييرات غير قابل توجيه و نادرست ممكن است در بكارگيري اصول حسابداري، برآوردها و مفروضات صورت گيرد.

عامل ديگر تأثيرگذار بر كيفيت سود، عدم ثبات رويه در كاربرد روش­هاي حسابداري است كه سبب تأثير منفي بر كيفيت سود مي­گردد. تغيير در روش­هاي حسابداري اغلب موجب افزايش در سود گزارش شده گرديده و در نتيجه رشد واهي سود را نشان خواهد داد. علاوه بر اين، اگر يك شركت تغييرهای وسيعي در روش­هاي حسابداري داشته باشد، براي تحليلگران مالي مشكل تر خواهد بود كه از سود جاري براي پيش­بيني سودهاي آتي استفاده كنند.

از ديگر عوامل تأثيرگذار بر كيفيت سود، توان مديريت در دستكاري اقلام حسابداري است كه اين مقوله تحت عنوان«هموار سازي سود»شناخته مي­شود. بايد توجه داشت كه اگر چه دستكاري و هموار سازي سود با موضوع كيفيت سود مرتبط هستند، اما اينها مقوله يكساني نيستند. در تعريف واژه كيفيت سود براي اينكه يك مفهوم سودمند و با معني ارائه شود، بايستي دامنه آن را محدود نمائيم. نمي­توان اظهار نمود هر آنچه كه در حسابداري مطلوب نيست، در نظريه كيفيت سود آمده است. در مجموع مي­توان ادعا كرد كه مديريت سود در شرايطي كه منجر به عدم واقعي نشان دادن سود گردد، بر كيفيت سود تأثير منفي خواهد داشت. در ديگر شرايط، مديريت سود كه منجر به صوري نشان دادن سود نگردد، الزاماً پديده­اي منفي تلقي نمي­گردد.

در خصوص عامل روش­هاي حسابداري مورد استفاده و ارتباط آن با كيفيت سود، مواردي كه در فوق ارائه گرديدند را مي­توان چنين جمع­بندي كرد كه، در نظام فعلي حسابداري، روش­هاي متعددي جهت اندازه­گيري رويدادهاي اقتصادي وجود دارند كه جملگي در چارچوب استانداردهاي حسابداري قابل پذيرش مي­باشند. برخي از اين روش­ها محافظه كارانه بوده و برخي ديگر غير محافظه كارانه مي­باشند. تفاوت اين دو شيوه در زمان بندي شناسائي درآمد و هزينه است. روش­هاي محافظه كارانه گرايش به تعويق شناسائي درآمد و تسريع در شناسائي هزينه، و از اينرو سود حاصل از اعمال روش­هاي محافظه كارانه كمتر از روش­هاي غير محافظه كارانه مي­باشد. در نتيجه مي­توان ادعا كرد كه كيفيت سود گزارش شده تابع روش­هاي حسابداري استفاده شده است.

در بين گروه­هاي متفاوت ذينفع، اگر چه اهداف هر يك از آنان مي­تواند با ديگر گروه­ها متفاوت باشد، ليكن در مجموع مي­توان استدلال كرد كه هر يك از گروه­هاي ذينفع بنوبه خود سعي بر واقعي نشان دادن سود گزارش شده دارند. اشاره به اين نكته ضروري است كه عليرغم تلاش در واقعي نشان دادن سود، پاره­اي از محدوديت­ها كه نشأت گرفته از عوامل سياسي- اجتماعي- اقتصادي مي­باشند موجب گرديده اند كه روش­هاي متفاوتي براي اندازه گيري رخدادهاي اقتصادي تدوين گردند(به عنوان مثال، روش­هاي متفاوت اندازه گيري موجودي كالا و يا روش­هاي متفاوت اندازه گيري استهلاك). تنوع در اين روش­ها زمينه مناسبي براي مديران بنگاه­هاي اقتصادي فراهم ساخته كه بتوانند اهداف خاص خود را با انتخاب روش­هاي حسابداري تحقق بخشند. تحقق اهداف خاص نوعاً با روش­هاي خاص حسابداري ميسر مي­شوند كه استفاده از آنان سود واقعي را نشان نخواهد داد. به عنوان مثال، اگر هدف مديريت كمتر نشان دادن سود در يك دوره مالي باشد، اين امر با استفاده از روش­هاي حسابداري محافظه كارانه ميسر خواهد بود. بالعكس، اگر هدف مديريت زياد نشان دادن سود است، اين هدف از طريق استفاده از روش­هاي غیر محافظه كارانه محقق خواهد شد. در واقع، روش­هاي متفاوت حسابداري به عنوان ابزاري در دست مديريت، زمينه ساز«مديريت سود» توسط آنها است(ظريف فرد، 1378،ص28)1.

# 2-1-3-2)درجه اطمينان برآوردهاي حسابداري

نياز به قضاوت در برآوردهاي حسابداري كه لازمه اندازه گيري سود مي­باشد، موجب عدم اطمينان نسبت به رقم سود خالص مي­شود. اين امر بر روي كيفيت سود، انعكاس نامطلوب دارد. بديهي است كه هر چه دامنه برآوردها و قضاوت­ها گسترده­تر باشد، قابليت اعتماد برآوردها كاهش مي­يابد. براي مثال، شركتي كه فعاليت­هاي بلندمدت دارد(نظير يك شركت كشتي سازي كه از روش تكميل كار براي قراردادهاي خود استفاده مي­كند)براي دستيابي به سود خالص خود از نااطميناني بيشتري برخوردار است، چرا كه در اين شركت از تخمين­ها و برآوردهاي بيشتري استفاده مي­شود. مثال ديگر در مورد برآورد و قضاوت ذهني، عمر مفيد اقتصادي و ارزش اسقاط دارائي­هاي بلند مدت استهلاك پذير و ذخيره عمليات ريسك دار(نظير قراردادهاي مشروط)است.

در راستاي تعيين ميزان اعتبار برآوردهاي حسابداري، يكي از روش­هاي متداول مقايسه برآوردها با نتايج واقعي است كه اين مقايسه توسط تحليلگران مالي انجام مي­گردد. مغايرت با اهميت بين برآوردها و ارقام واقعي دلالت بر ريسك بالا در برآوردها دارد كه اين خود با كيفيت سود مرتبط است و آن را به مخاطره مي­اندازد. براي مثال، ممكن است كه در يك شركت ذخيره گارانتي محصول­ها با هزينه­هاي واقعي گارانتي مقايسه شود. چنانچه بين اين دو رقم تفاوت عمده­اي وجود داشته باشد، ممكن است اينگونه برداشت شود كه تمام برآوردهاي شركت در مورد ذخيره براي سال­هاي آتي نادرست و غير قابل اطمينان است و نتيجتاً سود گزارش شده با سود واقعي تفاوت معني­داري دارد.

با جدا كردن اطلاعات واقعي از اطلاعات برآوردي مي­توان اثر آنها را بر كيفيت سود معين كرد. به اين منظور اقلام درآمدي و هزينه­اي كه ناشي از معاملات نقدي يا شبه نقدي هستند معلوم مي­شوند تا از درآمدها و هزينه­هائي كه بر پايه برآوردها بدست آمده و قابليت اطمينان كمتري دارند، جدا شود(ظریف فرد، 1378،ص 28)1.

# 3-1-3-2)قابليت اعتماد سود

سودي كه قابليت اعتماد داشته باشد، از كيفيت بالاتري برخوردار است، برنستین[[1]](#footnote-1)2(1999) در اين مقوله اظهارمي­دارد:

گزارش­گري دوره­اي سود مستلزم اين است كه ما منتظر حالت نهائي عدم اطمينان نباشيم، اما به هر حال بايستي آنچه را كه در توان داريم براي برآورد بهتر انجام دهيم. در چنين حالتي كه بطور ذهني صورت مي­گيرد، خطاهاي بالقوه زيادي وجود دارد مثل: خطا در برآوردها، خطاي اجرا در انجام كار، و خطاي از قلم افتادگي، مديريت مطلوب و توأم با سيستم كنترل داخلي اثر بخش از عوام باز دارنده و يا كنترل كننده اينگونه خطاها است.

ضعف كنترل­هاي داخلي كه ممكن است موجب خطاهائي در فرايند حسابداري شود، سبب كاهش در قابليت اعتماد سود مي­شود.

اگر حسابرس صاحبكار در رديابي اين كار ضعيف باشد، كشف اين خطاها، بسيار مشكل خواهد بود.

صداقت و درستي مديريت، موجب بهبود كيفيت در سود گزارش شده مي­شود. نادرستي و عدم صداقت مديريت، زمينه استفاده از روش­هاي حسابداري سؤال برانگيز را فراهم مي­نمايد. عدم صداقت مديريت شركت را مي­توان از طريق بررسي فعاليت­هاي گذشته شركت مورد ارزيابي قرار داد. براي مثال، افشاء برخي از قراردادها كه هنوز با مشتريان قطعيت نيافته است، توسط مديريت، موجب ارائه سود نامطمئن مي­شود(ظريف فرد، 1378،ص 28)1.

# 4-1-3-2)ساختار سرمايه

اهرم عملياتي مفهومي است كه به وجود هزينه­هاي ثابت در ساختار هزينه­هاي شركت اشاره دارد. هر چه اهرم عملياتي بالاتر باشد، با تغيير كمي در درآمد شركت، سود به ميزان زيادي تغيير مي­يابد. شركت­هایي كه از درجه اهرم عملياتي بالائي برخوردارند و تقاضاي محصول­هایشان هم خيلي كشش پذير است، معمولاً با بيشترين تغيير در سود مواجه مي­شوند.

تا وقتي كه حجم فروش براي پوشش هزينه­هاي ثابت كافي نباشد، شركت زيان مي­برد. وقتي كه مبلغ فروش به سطح هزينه­هاي ثابت رسيد، هر گونه افزايش ديگر درحجم فروش، به نسبت بيشتري از قبل، سود شركت را زياد مي­كند. هرچه درآمد شركت بالاتر از نقطه سربه­سر قرار گيرد، تأثير اهرم عملياتي بر سود شركت كاهش مي­يابد؛ چرا كه مبلغ زيادتر سود با مبلغ هزينه بيشتري هم مورد مقايسه قرار مي­گيرد.

شركت­هایي كه در سطح نزديك به نقطه سربه­سر فعاليت دارند، با تغيير در حجم فروش، سود به نسبت زيادي تحت تأثير قرار مي­گيرد. در حالت كاهش حجم فروش، با تغيير در حجم فروش، از نتايج عمليات به ميزان زيادي كاسته(بدتر)مي­شود. شركتي كه درصد هزينه­هاي متغير به فروش آن بالا است، بهتر مي­تواند هزينه­هايش را با درآمدها مقايسه كند و اين مطلب كيفيت سود را زياد مي­كند.

# 5-1-3-2)حفظ و نگهداشت سرمايه[[2]](#footnote-2)2

در تعريف اقتصادي سود حسابداري، نكته ظريفي نهفته است و آن مفهوم نگهداشت سرمايه است. طبق اين ديدگاه سود حسابداري را مي­توان حداكثر ارزشي دانست كه يك واحد تجاري مي­تواند طي يك دوره حسابداري توزيع كند و انتظار داشته باشد كه در پايان دوره مالي به اندازه آغاز دوره در رفاه باشد.

همانطور كه هرگاه مصرف فرد بر درآمدش فزوني مي­يابد، رفاه(يعني سرمايه)وي كاهش پیدا می کند، در مورد واحد تجاري نيز فزوني توزيع سود بر سود واحد تجاري، موجب كاهش سرمايه آن مي­شود. از اين رو سود تنها زماني قابل اندازه گيري است كه سرمايه واحد تجاري حفظ شود. به عبارت ديگر نگهداشت سرمايه عامل مهمي در تعيين سود است.

نگهداشت سرمايه، رابط بين مفاهيم مختلف سرمايه و سود را برقرار مي­سازد، زيرا اين رابطه شاخصي است كه سود واحد تجاري نسبت به آن سنجيده مي­شود. مفهوم نگهداشت سرمايه، لازمه تمايز بين بازده سرمايه واحد تجاري و برگشت سرمايه آن است، چرا كه تنها جريان­هاي ورودي دارائي­هاي مازاد بر مبلغ مورد نياز جهت نگهداشت سرمايه را مي­توان به عنوان سود واحد تجاري و بنابراين بازده سرمايه آن تلقي كرد. بدين ترتيب سود عبارت از باقيمانده درآمد واحد تجاري پس از كسر هزينه­ها، از جمله برحسب مورد، تعديلات نگهداشت سرمايه است. در صورت فزوني هزينه­ها بردرآمد واحد تجاري، مابه التفاوت زيان خواهد بود.

قسمتي از كيفيت سود به اين موضوع مربوط مي­شود كه شركت براي حفظ و نگهداشت دارائي­ها و حفظ و بهبود قدرت سودآوري فعلي و آتي خود چه تدابيري بكار بسته است. نگهداري سرمايه­گذاري اوليه شركت در دارائي­هاي ثابت(اموال، ماشين آلات و تجهيزات)تنها با استهلاك دارائي­ها بر اساس بهاي تمام شده تاريخي انجام نمي­شود. نگهداشت و حفظ سرمايه تنها زماني انجام مي­شود كه اجزاي جديدي جايگزين اجزاي قديمي دارائي­هاي دائمي شود، بطوريكه قدرت سودآوري برابر يا بالاتر شركت را حفظ كند. به عبارت ديگر بايد بطور مستمر تجهيزات قديمي و از رده خارج كنار گذاشته شود و از دارائي­هاي جديد استفاده گردد.

سرمايه­گذاري مبالغ اضافي براي بهبود دارائي­ها، يك هزينه سرمايه­اي(بهاي تمام شده)بوده كه اضافه بر هزينه استهلاك است و شركت مجبور است تا براي آنكه سرمايه واقعي­اش را سالم نگهدارد و باعث ايجاد قدرت سود شركت شود، اين مبالغ را تحمل نمايد. نگهداري ناصحيح دارائي­هاي فيزيكي منجر به ارائه گزارش سود بيشتر از واقع شده و در نهايت كاهش كارائي عملياتي را در برخواهد داشت. بنابراين، تحليل­گران مالي مي­بايستي عمر و وضعيت دارائي­هاي اصلي شركت و نيز بهاي جايگزيني آنها را مورد توجه قرار دهند. شركتي كه دارائي­هاي منسوخ با قيمت تمام شده(ارزش دفتري)پائيني دارد، نتوانسته است به طرز صحيحي از دارائي­هاي سرمايه­اي خود نگهداري كرده و عدم اطمينان زيادي در سودآوري مستمر شركت وجود خواهد داشت، زيرا كه مثلاً با از بين رفتن اين دارائي­ها توليد متوقف گشته و سودهاي آتي به مخاطره خواهد افتاد.

# 6-1-3-2)هزينه­هاي اختياري

كاهش در هزينه­هاي اختياري ممكن است موجب از بين بردن كيفيت سود شود. در حالت خوشبينانه فرض بر اين است كه مديريت به دليل عدم دسترسي به اطلاعات لازم در اين باره از موضوع كاهش هزينه­هاي اختياري نظير هزينه­هاي آموزش، بازاريابي، تحقيق و توسعه و ... آگاهي ندارد. فرض ديگر اين است كه مديريت به جهت منافع خود سعي در كاهش برخي از هزينه­ها نظير هزينه­هاي اختياري دارد تا موجب نشان دادن سود بالاتر و نهایتاً منتج به دستيابي به پاداش بيشتر شود. به هر حال روند كاهشي در هزينه­هاي اختياري نظير هزينه­هاي تحقيق و توسعه ممكن است منجر به شكست شركت در ارائه محصولات جديد و يا حفظ سهم بازار شركت شود. تحليل­گران مالي بايد روند هزينه­هاي اختياري به صورت درصدي از فروش خالص را مورد بررسي قرار دهند. روند كاهشي اينگونه هزينه­ها ممكن است نشانگر كيفيت پائين سود گزارش شده و بروز پدیده «مدیریت سود» باشد.

تحليل­گران مالي بايد روابط بين هزينه­هاي اختياري و دارایي­هاي مرتبط با آنها را بررسي نمايند. براي مثال روند كاهشي در نسبت هزينه­هاي تعمير و نگهداري به دارائي­هاي ثابت به علاوه هزينه­هاي استهلاك ممكن است نشانگر ناكامي در حفظ سرمايه شركت باشد، كه نتيجه چنين امري كاهش كيفيت سود است.

با حذف هر گونه افزايش و يا كاهش غير متعارف در هزينه­هاي اختياري مي­توان اثر آنها را بر كيفيت سود خنثي كرد. به عنوان مثال يك كاهش غير متعارف در نسبت هزينه تبليغات به فروش خالص كه منجر به افزايش سود هر سهم شود، مي­بايستي اين رقم را از سود گزارش شده هر سهم كسر نمود.

نكته حائز اهميت اين است كه شخص نمي­تواند به صورت اتوماتيك فرض كند كه هر كاهشي در رقم هزينه­هاي اختياري به صورت درصدي از فروش، يك كاهش غير متعارف است. چرا كه ممكن است براي چنين كاهش­هایي توجيه لازم وجود داشته باشد. به عنوان مثال اگر شركتي در دنياي تجارت به ناگهان سرآمد و رهبر بازار شود و رقباي عمده آن از صحنه تجارت خارج شده باشند، در چنين شرایطي كاهش در هزينه­هاي تبليغات توجيه پذير است.

# 7-1-3-2)ويژگي(كيفيت)مديريت

گراهان و همکاران[[3]](#footnote-3) اظهار مي­دارند كه كيفيت مديريت يكي از عوامل عمده تعيين كننده ارزش شركت مي­باشد. كيفيت مديريت به مهارت و توان گروه مديريت در هدايت عمليات واحد تجاري دلالت دارد.

كيفيت بالاي مديريت نقش مهمي در سودآوري آتي شركت دارد. اما به هر حال، مديريت برتر هم يك پديده گذرا است. كيفيت سود در واحد تجاري يك پديده ذاتي است. بنابراين، كيفيت مديريت به كيفيت سود گزارش شده فعلي مربوط نمي­شود. به عنوان مثال، ممكن است مديريت در انجام وظایفش خيلي صالح و كارا باشد، اما به دليل نوسان شرایط اقتصادي كه با فعاليت­هاي تجاري شركت همراه است، سود شركت بي­ثبات باشد. عليرغم وجود پاره­اي از شرايط كه خارج از توان مديريت است، ليكن در عمل ارزيابي سود به ارزيابي مديريت مربوط مي­شود و دليل اين امر اين است كه سود يك دوره زماني، آزمون فوري شايستگي مديريت است.

در مقوله عامل كيفيت مديريت بايد متذكر شد كه هرگونه تغيير ناگهاني در مديريت مي­تواند استمرار عمليات تجاري را از مسير عادي منحرف نموده و بر ثبات سود اثر منفي داشته باشد. اگر مديريت شركتي كه موفق بوده است، تغيير يابد، موجب بي­ثباتي در عملكرد و سود شركت خواهد شد. افزون بر آن اگر مديريت قادر نباشد در محيط اجتماعي، سياسي و يا اقتصادي شركت تغيير ايجاد كند، از ثبات سود شركت كاسته مي­شود. وقايع گذشته كه حاكي از ناتواني شركت در ايجاد تغييرات در محيط شركت در زمان و شكل مناسب باشد، نشان دهنده اين مطلب است كه مديريت مشكلاتي داشته است. به عنوان مثال اگر صنايع خودروسازي در تشخيص سليقه و تقاضاي مشتريان عقب بماند، طبيعتاً از نظر سودآوري آتي نيز دچار مشكل خواهند شد(ظريف فرد، 1378،ص 33)1.

# 8-1-3-2)ويژگي­هاي مالي

در اين بخش به ويژگي­هاي مالي كه با كيفيت سود مرتبط مي­باشند، پرداخته مي­شود. اين ويژگي­هاي مالي عبارتند از: اهرم مالي، نقدينگي و دسترسي داشتن به منابع تأمين مالي.

شركتي كه از نظر مالي در شرايط مطلوبي نباشد، قادر به تأمين منابع مالي براي رشد آتي خود نخواهد بود. بدهي بالا موجب مي­شود تا هزينه­هاي ثابت تأمين مالي زياد گشته و به دليل آنكه ريسك مربوط به ساختار سرمايه افزايش مي­يابد، تأمين مالي از طريق بدهي و حقوق صاحبان سهام مشكلات عديده­اي براي شركت به وجود خواهد آورد. وضعيت نامناسب نقدينگي در جهت ايفاي تعهدات نيز شركت را با مشكلات زيادي مواجه مي­كند. ضعف مالي، شركت را به ورطه سقوط و يا بدتر از آن به ورشكستگي مي­كشاند(همان منبع،ص33)2.

اهرم مالي شامل استفاده از بدهي­ها به منظور افزايش بازده سهامداران عادي است. وقتي اهرم مطلوب فراهم مي­شود كه سود حاصل از دارایي­ها كه با استقراض فراهم شده، بيشتر از هزينه­هاي بهره(سود)استقراض باشد. در برخي از منابع نشان داده شده كه درجه بالاي اهرم مالي از كيفيت سود مي­كاهد، زيرا نشانگر هزينه تأمين مالي ثابت بوده كه باعث نوسان سود مي­گردد. در ارزيابي درجه اهرم شركت، تحليل­گران از ميان معيارهاي گوناگون، نسبت بدهي به ارزش ويژه شركت را با متوسط صنعت مقايسه مي­كنند. برخي تحليل­گران مالي عقيده دارند، شركت­هایي كه وضعيت نقدينگي ضعيفي دارند، كيفيت سودشان هم پائين است. رشد شركت مستلزم منابع مالي است. بنابراين، تحليلگران مالي بايد هر محدوديتي را كه توان استقراضي شركت را كاهش مي­دهد مورد ارزيابي قرار داده و توان شركت را در جلب منابع مالي با هزينه استقراض(بهره)معقول مورد بررسي قرار دهند. شركتي كه دارایي­هاي بلند مدت خود را با بدهي­هاي كوتاه مدت تأمين مالي كرده باشد، ممكن است در ايفاي تعهدات خود با مشكلاتي روبرو شود. ممكن است تحليل­گران مالي روند نسبت بدهي كوتاه مدت به بلند مدت و دارایي­هاي بلند مدت به بدهي­هاي كوتاه مدت را بررسي نمايند(ظريف فرد، 1378،ص33)1.

# 9-1-3-2)عوامل سياسي و اقتصادي

عوامل سياسي متعددي بايد در تجزيه و تحليل و ارزيابي كيفيت سود مد نظر قرار گيرند. به عقيده گرادینسکی[[4]](#footnote-4)2عوامل سياسي و تغييرات اجتماعي، همانند خط مشي­ها و روش­هاي مديريت بر كيفيت سود تأثير مي­گذارد، اگر چه اينگونه عوامل خارج از كنترل مديريت است. سود ناشي از فعاليت در كشورهایي كه از نظر اقتصادي و سياسي بي­ثبات هستند، كيفيت پائيني دارد. بنابراين حاشيه سود يك واحد تجاري صرفاً در يك كشور بي­ثبات از نظر سياسي همانند سود شركتي كه در يك كشور با ثبات فعاليت مي­كند، برابر نمي­باشد و بسياري از شركت­ها نتيجه عدم ثبات در كشورهاي خارجي را تجربه كرده­اند.

يكي از موارديكه معمولاً به عنوان عامل سياسي در فعاليت­ها و عملكرد شركت ها مورد بررسي قرار مي­گيرد، ميزان تسلط و كنترل فعاليت­هاي شركت از جهت قيمت­گذاري و فروش محصولات توسط دولت است. شركت­هایي كه از جهت توليد و فروش تحت كنترل و سياست­هاي دولت هستند، داراي كيفيت سود پائين­تري مي­باشند. نمونه اين شركت­ها در كشورهاي خارجي، صنايع نظامي است ولي در ايران شركت­هاي بيشتري مشمول قيمت­گذاري و كنترل دولت هستند. از صنايع قند و شكر گرفته تا صنعت سيمان و فولاد و روغن نباتي و ... . ميزان مداخله دولت در فعاليت­هاي شركت ممكن است به وسيله قوانين و آئين نامه­هاي دولتي و بخش نامه­ها اعمال گردد.

 قوانين محيط زيست نيز معمولاً بر فعاليت­هاي برخي از شركت­ها تأثير منفي داشته و سبب مي­شود كه در عدم ثبات سود آن شركت­ها تأثير بگذارد(ظریف فرد، 1378،ص 33)1.

# 2-3-2)روش­هاي ارزيابي كيفيت سود

براي تشريح و ارزيابي كيفيت سود يك شركت تكنيك­هاي مختلفي توسط متخصصين مالي پيشنهاد شده است، در اين بخش برخي از روش­هاي ارزيابي كيفيت سود را كه مي­تواند مورد استفاده حسابداران، تحليلگران مالي و مديران مالي قرار گيرد، ارائه مي­شود.

کاترینا و وینسنت[[5]](#footnote-5)2(2003) در مقاله­اي تحت عنوان كيفيت سود، معيارهاي ارزيابي كيفيت سود و اجزاي مربوط به آن را به شرح جدولی که در صفحه بعد ارائه شده طبقه­بندي كرده­اند (خواجوي و ناظمي، 1384،ص40)3.

# 3-3-2)كاربرد تجزيه و تحليل عناصر صورت­هاي مالي مرتبط با بحث مدیریت سود

در اين بخش در مورد كاربرد تجزيه و تحليل برخي از عناصر ويژه صورت­هاي مالي در ارزيابي مدیریت سود بحث خواهد شد. تجزيه و تحليل ترازنامه و صورت جريان­هاي نقدي راهنمایي براي شناخت مدیریت سود واحدهاي تجاري است.

# جدول1-2. معيارهاي ارزيابي كيفيت سود

|  |  |
| --- | --- |
| معيارهاي ارزيابي | اجزاي مربوط |
| 1)مفهوم كيفيت سود مبتني بر سري زماني ويژگي­هاي سود | الف. پايداري(ثبات) سودب. قابليت پيش­بينيج. نوسان پذيري(تغييرپذيري)  |
| 2)مفهوم كيفيت سود بر اساس رابطه بين سود، اقلام تعهدي و وجه نقد | الف. نسبت وجه نقد حاصل از فعاليت­هاي عملياتي به سودب. تغيير در كل اقلام تعهديج. پيش­بيني اجزاء اختياري اقلام تعهدي به كمك متغيرهاي حسابداريد. پيش­بيني روابط بين اقلام تعهدي و جريان­هاي نقدي |
|  3)مفهوم كيفيت سود بر اساس ويژگي­هاي كيفي چارچوب نظري هيأت استانداردهاي حسابداري مالي | مربوط بودن و قابليت اتكاء |
| 4)مفهوم كيفيت سود ناشي از تصميمات اجرايي  | الف. قضاوت­ها و برآوردها معياري معكوس از كيفيت سودب. رابطه معكوس بين كيفيت سود و تغيير كاربري استانداردهاي حسابداري:يعني بين ميزان منفعتي كه تهيه كنندگان اطلاعات از قضاوت و پيش­بيني خواهند برد و كيفيت سود رابطه معكوسي وجود دارد. |

# 1-3-3-2)تجزيه و تحليل ترازنامه

تجزيه و تحليل ترازنامه در حقيقت بررسي اعتبار سود گزارش شده است و مبنایي براي تجزيه و تحليل منابع سود فراهم مي­كند. اگر دارایي­هاي يك شركت بيشتر از واقع ارائه شود، سود آن شركت نيز بيشتر از واقع نشان داده خواهد شد. اين بدين دليل است كه سود شامل همه هزينه­هایي نيست كه سبب كاهش دارایي­ها مي­شود و در ارزيابي آنها دخيل است. بالعكس، نشان دادن دارایي­ها كمتر از واقع، منتج به ارائه كمتر سود سال جاري و همچنين سود انباشته خواهد شد. چنين شرایطي ممكن است براي بدهي­ها نيز وجود داشته باشد.

 نتيجتاً وقتي بدهي­ها كمتر از واقع نشان داده شود، رقم سود شامل آن هزينه­هايي نخواهد بود كه طرف مقابل بدهي قرار مي­گيرد، و در نتيجه سود نيز بيشتر از واقع گزارش مي­شود. در مقابل اگر بدهي يا زيان مربوط به شناسایي آنها بيشتر از واقع ارائه شود، سود كمتر از واقع نشان داده خواهد شد.

كيفيت دارایي­ها با درجه اطمينان مربوط به مبلغ و زمان تحقق اين نوع دارایي­ها مرتبط است. كيفيت دارایي­ها تحت تأثير عواملي از قبيل تغيير در شرایط اقتصادي و تغيير در ماهيت يا فعاليت­هاي شركت واقع مي­شود. تغيير در تحقق دارایي، نشانه تغيير سود بوده و طبيعتاً موجب تغيير در كيفيت دارایي نيز خواهد شد. براي مثال، كاهش گردش حساب­هاي دريافتني ممکن است نشان دهنده حذف مانده حساب مشتريان در ‌آينده باشد.«تحليل­گران مالي مي­توانند با تجزيه و تحليل دارایي­ها بر پايه طبقه­بندي ريسك آنها، كيفيت سود شركت را ارزيابي و اندازه­گيري نمايند. نوسان زياد مبلغ دارایي­ها موجب مي­شود از نظر ريسك در طبقه بالا و از نظر كيفيت سود درجه پائين داشته باشد. ريسك بالاي تحقق دارایي­ها به معني آن است كه ارزش دارایي­ها نسبت به منافع آتي آنها احتمالاً بيش تر از حد واقعي گزارش شده است. ريسك بالاي تحقق دارایي­ها، به دليل حذف احتمالي در آينده نشان دهنده كيفيت پایين سود است. اگر شركتي در زمره دارایي­هايش مبلغي هزينه معوق داشته باشد كه ريسك تحقق بالايي نيز دارد، در مقايسه با شركت مشابه كه ريسك هزينه­هاي معوقش پایين است، كيفيت سود پایيني خواهد داشت(ظريف فرد، 1378،ص102)1.

در حين ارزيابي ريسك تحقق دارایي­ها، تحليل­گران مالي مي­بايست به تأثير تغيير سياست­ها و مقررات دولتي بر شركت توجه داشته باشند. اين موضوع نشانگر ميزان آسيب پذيري شركت در مقابل اين ريسك خواهد بود زيرا در شرايط حاضر برخي از محصولات و خدمات تحت نظارت نهادهاي نظارتي مختلفي است و اين مسأله سبب مي­شود تا شركت­هاي مشمول نظارت اين نهادها تحت تأثير ريسك تغيير مقررات و قوانين نظارتي قرار بگيرند. مثلاً ممكن است به دلايل بهداشتي و محيط زيستي برخي از موجودي­هاي شركت قابليت فروش خود را از دست بدهند. در اين صورت اين موجودي­ها بايد از حساب­ها حذف شوند.

# 2-3-3-2)تجزيه و تحليل صورت جريان وجوه نقد

در خصوص تجزيه و تحليل صورت­هاي مالي، يكي از صورت­هاي مالي كه با بررسي دقيق آن مي­توان به موضوع کیفیت سود و همچنین مدیریت سود پی برد، صورت جريان وجوه نقد است.

سرمايه گذاران بايد علاوه بر اطلاعات صورت سود و زيان به اطلاعات صورت جريان وجوه نقد شركت نيز توجه كنند. به عبارت ديگر و در چارچوب تئوري حسابداري، به سود به عنوان مبناي سنجش عملكرد با عنايت به خواست شركت براي افزايش ارزش مجموعه منابعش مي­نگرد و اطلاعات مربوط به جريان نقدي در طول يك دوره مي­تواند عرضه كننده جزئيات بيشتري باشد و بنابراين ارزيابي با معناتري از عملكرد را ممكن مي­سازد.

در بند یک استاندارد حسابداری شماره دو با عنوان صورت جريان وجوه نقد آمده است:

اطلاعات تاریخی مربوط به جریان وجوه نقد می­تواند در قضاوت نسبت به مبلغ، زمان و میزان اطمینان از تحقق جریان­های وجوه نقد آتی به استفاده کنندگان صورت­های مالی کمک کند. اطلاعات مزبور، بیانگر چگونگی ارتباط بین سودآوری واحد تجاری و توان آن جهت ایجاد وجه نقد و در نتیجه مشخص کننده کیفیت سود تحصیل شده توسط واحد تجاری است. علاوه بر این، تحلیل­گران و دیگر استفاده کنندگان اطلاعات مالی اغلب به طور رسمی یا غیر رسمی مدل­هایی را برای ارزیابی و مقایسه ارزش فعلی جریان­های وجه نقد آتی واحدهای تجاری به کار می­برند. اطلاعات تاریخی مربوط به جریان وجوه نقد می­تواند جهت کنترل میزان دقت ارزیابی­های گذشته مفید واقع شود و رابطه بین فعالیت­های واحد تجاری و دریافت­ها و پرداخت­های آن را نشان دهد.

اطلاعات مربوطه به صورت جریان وجوه نقد موجب افشاي اطلاعات مكمل مي­باشد زيرا:

* اطلاعاتي را در مورد گردش واقعي وجوه نقد ارائه مي­كند،
* به تشخيص ارتباط بين سود حسابداري و گردش وجوه نقد كمك مي­نمايد،
* اطلاعاتي را درباره كيفيت سود حسابداري ارائه مي­كند،
* قابليت مقايسه اطلاعات مندرج در صورت­هاي مالي را بهبود مي­بخشد،
* به ارزيابي انعطاف پذيري مالي و نقدينگي كمك مي­كند، و
* به پيش­بيني گردش وجوه نقد در آينده كمك مي­نمايد.

تمام نكات مشروح بالا، به نحوي به محدوديت­هاي حسابداري تعهدي اشاره دارد. بحث درباره اين محدوديت­ها، به اين معنا نيست كه اطلاعات مبتني بر حسابداري تعهدي، فاقد محتواي اطلاعاتي است بلكه ماهيت تكميلي اطلاعات منعكس در صورت جریان وجوه نقد را در صورت همراهي با صورت سود و زيان و ترازنامه مورد تأكيد قرار مي­دهد.

# 4-2)صورت جريان وجوه نقد و حسابداري تعهدي

در گذشته تأكيد بيش از حد بر حسابداري تعهدي، به رغم اهميت اطلاعاتي كه فراهم مي­شد، اقدام­های مربوط به بهبود كيفيت گزارش­گري مالي را محدود مي­كرد. اطلاعات مربوط به جريان وجوه نقد همراه با اطلاعاتي كه حسابداري تعهدي فراهم مي­آورد، مي­تواند در قضاوت­ها و تصميم­گيري­هاي منطقي استفاده كنندگان اطلاعات مالي سودمند واقع شود و جا دارد كه مورد تأكيد قرار گيرد.

«در طول سه دهه اخير صورت جريان وجوه نقد به عنوان يك مكمل ارزشمند براي ساير صورت­هاي مالي شد. در جاهايي كه ترازنامه و صورت سود و زيان اطلاعات محدودي را ارائه مي­كنند آن از ارزش بالايي برخوردار است. به طور مثال صورت سود و زيان يك معيار مشكوك از موقعيت شركتي كه داراي اهرم بالا است و با مديريت سود سعي در كمتر نشان دادن سود دارد، مي­باشد. در اين مواقع عمده نگراني سرمايه­گذاران و بستانكاران اين است كه آيا شركت زمان كافي براي حل مشكلات عملياتي(جاري)با ايفاي تعهدات جاري دارد.»(فریدسون و آلوارز ، 2002 ،ص112) [[6]](#footnote-6).

از لحاظ تاريخي، بسياري از گروه­هاي عمده استفاده كننده از اطلاعات مالي از جمله سرمايه گذاران، اعتباردهندگان، مديريت و تحليل­گران مالي، نسبت به آگاهي از فعاليت­هاي عملياتي، فعاليت­هاي سرمايه گذاري و فعاليت­هاي تأمين مالي واحدهاي انتفاعي ذيعلاقه اند و اغلب با سوالاتي نظير آنچه در زير آمده است مواجه مي­شوند:

* چگونه واحد انتفاعي با وجود سوددهي قابل توجه، از توزيع سود نقدي سهام به ميزان مطلوب، عاجز بوده است؟
* دلايل تفاوت بين سود خالص و خالص وجه نقد حاصل از فعاليت­هاي عملياتي واحد انتفاعي چيست؟
* چگونه واحد انتفاعي توانسته است براي خريد يك و احد انتفاعي ديگر، تأمين مالي كند؟
* چگونه واحد انتفاعي توانسته است براي سرمايه گذاري در يك پروژه بزرگ تأمين مالي كند؟
* چگونه واحد انتفاعي توانسته است تجهيزات جديدي را به بهاي هنگفت خريداري كند در حالي كه در همان سال خريد تجهيزات مزبور، متحمل زيان چشم گيري شده است؟
* چه ميزان از وجوه لازم جهت گسترش واحد انتفاعي از محل وجوه حاصل از فعاليت­هاي عملياتي، چه ميزان از محل استقراض و چه ميزان از محل افزايش سرمايه تأمين شده است؟

كوشش در جهت فراهم كردن بينش گسترده­تري در مورد فعاليت­هاي عملياتي، سرمايه گذاري و تأمين مالي واحدهاي انتفاعي، به نحوي كه پاسخگويي به سوالات بالا را امكان پذير سازد، مجامع و انجمن­هاي حرفه­اي حسابداري در برخي از كشورها و همچنين كميته استانداردهاي بين المللي حسابداري را بر آن داشته است كه در سال­هاي اخير واحدهاي انتفاعي را ملزم يا تشويق به ارائه صورت مالي جديدي به نام صورت جریان وجوه نقد به عنوان جايگزيني براي صورت تغييرات در وضعيت مالي يا صورت منابع و مصارف وجوه نمايند. اگر چه سودمندي حسابداري تعهدي در ارائه وضعيت مالي و گزارش نتايج عمليات قابل انكار نيست، اما نياز به اطلاعات مربوط به ورود و خروج وجه نقد نيز واقعيتي است كه نمي­توان آن را ناديده گرفت. توان سودآوري يكي از عوامل مهم براي بقاء و رشد واحدهاي انتفاعي در درازمدت است اما عامل مهم ديگر، جريان­هاي كنوني و آينده ورود و خروج وجه نقد محسوب مي­شود. حسابداري تعهدي و صورت جريان وجوه نقد اساساً با جنبه­هاي مختلف عمليات و رويدادهاي يكسان سروكار دارند.

# 5-2)اهميت اطلاعات مبتني بر جريان­هاي نقدي در ارزيابي واحدهای انتفاعی

«وجه نقد از منابع مهم و حياتي در هر واحد سودآوري است و ايجاد توازن بين وجوه نقد در دسترس و نيازهاي نقدي، مهمترين عامل سلامت اقتصادي هر واحد سودآور است. وجه نقد از طريق عمليات عادي و ساير منابع تأمين مالي، به واحد سودآور وارد مي­شود و براي اجراي عمليات، پرداخت سود، بازپرداخت بدهي­ها و گسترش واحد سودآوري به مصرف مي­رسد. روند ورود و خروج وجه نقد، در هر واحد سودآور بازتاب تصميم­گيري­هاي مديريت، در مورد برنامه­هاي كوتاه مدت و بلند مدت عملياتي و طرح­هاي سرمايه گذاري و تأمين مالي است.

توان و امكان دسترسي هر واحد سودآور به وجه نقد، مبناي بسياري از تصميم­گيري­ها و قضاوت­ها درباره آن واحد است. به بيان ديگر، اطلاعات مربوط به روند ورود و خروج وجه نقد، در يك واحد سودآور شالوده بسياري از تصميم­گيري­ها و مبناي بسياري از قضاوت­هاي سرمايه­گذاران، اعتباردهندگان و گروه­هاي استفاده كننده از اطلاعات مالي را تشكيل مي­دهد. سرمايه گذاران و اعتبار دهندگان، براي برآورد گردش آينده وجوه نقد در يك واحد سودآور، آشكارا به تأثير عمليات عادي و فعاليت­هاي تأمين مالي و سرمايه­گذاري، بر گردش وجوه نقد اهميت مي­دهند.»(دستگير و خدابنده، 1382،ص101)1.

«دليل اصلي تهيه و ارائه صورت جریان وجوه نقد تاريخي در سطح واحد انتفاعي اين است كه به سهامداران و اعتباردهندگان امكان مي­دهد كه واحد انتفاعي را با فرض تداوم فعاليت آن ارزشيابي كنند. اين ارزش مي­تواند در مدل سرمايه گذاري هر يك از سرمايه گذاران و اعتباردهندگان گنجانده شود و مبناي تصميم­گيري قرار گيرد.

«صورت جريان وجوه نقد تجزيه و تحليل­هاي قوي از فرصت­ها و ريسك­هايي كه ترازنامه و صورت سود و زيان قادر به نشان دادن آنها نيستند ارائه مي­نمايد. در تمامي مراحل توسعه و مشكلاتي كه شركت با آنها روبرو مي­شود، انعطاف پذيري مالي يك عامل اساسي براي حل آن مشكلات مي­باشد. صورت جريان وجوه نقد بهترين ابزار براي اندازه­گيري انعطاف­پذيري مالي مي­باشد»(فریدسون و آلوارز، 2002 ،ص 112) [[7]](#footnote-7).

**6-2)مبانی نظری مربوط به مديريت سود**

فلسفه مديريت سود، بهره گيري از انعطاف پذيري روش­هاي استاندارد و اصول پذيرفته شده حسابداري مي باشد. البته تفسيرهاي گوناگوني كه مي توان از روش­هاي اجرايي يك استاندارد حسابداري برداشت كرد، از ديگر دلايل وجود مديريت سود مي باشد. اين انعطاف پذيري دليل اصلي تنوع موجود در روش­های حسابداري است. در زماني كه تفسير يك استاندارد بسيار انعطاف پذير است، يكپارچگي داده­های ارائه شده در صورت­هاي مالي كمتر می شود. اصول تطابق و محافظه كاري نيز مي تواند باعث مديريت سود شود. بنابر گفته گتشو[[8]](#footnote-8)(1986)، شركت كاربايد سود سه ماهه نخست سال مالي خود را بدون اضافه نمودن به موجودي نقد و تنها با استفاده از روش­هاي تعهدي حسابداري استهلاك، معافيت­هاي مالياتي سرمايه گذاري­ها و به حساب دارايي بردن بهره، افزايش داد. مديران شركت تأكيد كرده اند كه اين كار براي ارائه صورت­هاي مالي واقعي تر و قابل مقايسه كردن صورت­هاي مالي شركت، با ساير شركت­هاي در صنعت مشابه صورت گرفته است. تحليل­گران مالي و حسابرسان از این پديده به عنوان«ترفند حسابداري»نام مي برند. این در حالي است كه تمامي اين اقدام­ها در چارچوب اصول پذيرفته شده حسابداري صورت گرفته است. پژوهش­ها نشان مي دهد كه مديران شركت­ها از روي قصد، سودهاي گزارش شده را با استفاده از انتخاب سياست­هاي حسابداري خاص خود، تغيير در برآوردهاي حسابداري و اقلام تعهدي، دستكاري می كنند تا به هدف­هاي موردنظر خود برسند(میلر و جون،2002،ص 402) [[9]](#footnote-9). تحليل­گران مالي انتظار دارند كه شركت­ها به پيش بيني­هاي انجام گرفته برسند و مغايرتي نداشته باشند، اين مهم براي شركت­هايي كه قابل اتكاءتر هستند، بيشتر صادق است. تحليل­گران مالي و سرمايه گذاران از انحراف ميان مقادير پيش بيني شده و واقعي بسيار ناخشنود خواهند شد(كولينگ وود، 2001،ص65) [[10]](#footnote-10). از اين مغايرت­ها در خصوص با مديريت سود، بيشتر استفاده می شود. در مغايرت منفي، صاحبان سود، مديريت سود را تقلب مي دانند در حالي كه در مغايرت مثبت، مديريت سود را اقدامي بدون مشكل و طبق صلاحديد مديريت، قلمداد مي­نمايند (فريدسون و آلوارز،2002،ص11) [[11]](#footnote-11). برخلاف اينكه، اكثر افراد هموارسازي را سوءاستفاده از انعطاف پذيري در گزارش­گري می دانند، به نظر ما، مديران باخرد كه هدفشان افزايش ارزش شركت­هايشان مي­باشد، در چارچوب الزامات قانوني و حسابداري اقدام به بيشتركردن ارزش شركت تحت نظر خود، استفاده مي نمايند(كيرشنهايتر و ملومند، 2002،ص 17) [[12]](#footnote-12). در مقابل، اگر داده­هاي آورده شده در صورت­هاي مالي به زيان صاحبان سود تغيير کند، تقلب مديريت در جهت مقاصد فردي­اش محسوب مي گردد. هانت، موير وشلوين[[13]](#footnote-13) (1997) بررسي كرده­اند كه آيا صلاحديد مديريت كه در مديريت سود اعمال مي شود، بر ارزش شركت تأثیری دارد يا خير؟ يافته­هاي پژوهش­هاي آنها نشان داد كه نشان دادن رقم پايين­تر براي سود حاصل از اقلام معوق، باعث افزايش ارزش بازار سرمايه مي شود. آشكار است هنگامي كه نظرهای شخصي مديريت باعث كاهش سود مي شود، يكپارچگي داده­هاي ارائه شده در صورت­هاي مالي تحت تأثير قرار خواهد گرفت.

بازي با«ارقام مالي»(نامي كه گاهي اوقات براي مديريت سود به كار مي رود)مي تواند تأثير كاملاً منفي، در هنگام كشف شدن باقي بگذارد.«با استفاده از حسابداري مديريت سود، مديريت مي تواند تصورهای سايرين نسبت به عملكرد شركتش را تغيير دهد. ارزيابي قدرت سودآوري شركت ممكن است به اشتباه تعبير شود و باعث تعيين نامناسب قيمت اوراق بدهي و سرمايه شود. هنگامي كه اشتباه­هایی كشف مي شود، شركت ديگر اطمينان بازار را به دست نخواهد آورد و اين باعث كاهش شديد قيمت اوراق بدهي و سرمايه­اش خواهد شد(مافورد و كوميسكي،2002،ص 8) [[14]](#footnote-14).

مديريت سود وقتي است كه مديران قضاوت خويش را در گزارش­گري مالي و در نحوه ثبت و گزارش­های مالي بصورتي وارد نمايند كه تغيير در محتواي گزارش­هاي مالي، برخي از سهامداران را نسبت به عملكرد اقتصادي شركت گمراه نمايد و بر معيارها و پيامدهاي قراردادي كه وابسته به ارقام حسابداري گزارش شده اند تأثير گذارد. از جمله مواردي كه مديران مي توانند بر آنها اعمال قضاوت نمايند عبارتند از: عمر مفيد دارايي­ها و ارزش اسقاط دارايي هاي بلند مدت و برآورد مطالبات مشكوك الوصول و انتخاب يك روش از بين روش­هاي مختلف حسابداري كالا و استهلاك و سرمايه گذاري­ها و تخصيص هزينه­ها در قيمت تمام شده و ... . تمامي اين موارد، جزيي از اقلام تعهدي حسابداري هستند كه مديران در رابطه با آنها داراي اختيار مي باشند. بدين ترتيب اعمال آنها كه منجر به اعمال مديريت سود مي شود جزء اقلام تعهدي اختياري هستند ولي اقلام تعهدي غيراختياري بواسطه مقررات و سازمان­ها و ديگر عوامل خارجي محدود هستند و در اختيار و كنترل مديريت نيستند. لذا مديريت امكان تغيير آنها را ندارد. در متون حسابداري از اقلام تعهدي اختياري بعنوان شاخص مديريت سود نام می­برند.

نقش اصلی گزارش­گری مالی انتقال اثربخش اطلاعات مالی به افراد برون سازمانی به روشی معتبر و به موقع است(هیأت استانداردهای حسابداری مالی، 198) [[15]](#footnote-15). برای انجام این مهم، مدیران از فرصت­هایی برای اعمال قضاوت در گزارش­گری مالی برخوردار شده اند. مدیران می­توانند از دانش خود درباره فعالیت­های تجاری برای بهبود اثربخشی صورت­های مالی به عنوان ابزاری برای انتقال اطلاعات به سرمایه گذاران و اعتباردهندگان بالقوه استفاده کنند. با این حال چنانچه مدیران برای گمراه کردن استفاده کنندگان صورت­های مالی(درون و برون سازمانی)از طریق اعمال اختیارات خود در زمینه گزینش­های حسابداری در گزارش­گری مالی، انگیزه­هایی داشته باشند، احتمال می رود مدیریت سود رخ دهد. ادبیات اولیه در حوزه مدیریت سود به آزمون تأثیر گزینش­های حسابداری بر بازار سرمایه پرداخته است. کانون تمرکز اصلی آن تمایز میان دو فرضیه رقیب بوده است. فرضیه مکانیکی[[16]](#footnote-16) که در ادبیات حسابداری دهه1960رایج بوده، بیانگر این است که استفاده کنندگان صورت­های مالی، منابع اطلاعاتی غیر از گزارش­های مالی شرکت­ها را مورد استفاده قرار نمی دهند و سرمایه گذارن صرفاً بر اساس ارزش­های ظاهری منعکس در اطلاعات مالی گزارش شده توسط شرکت­ها، تصمیم­های خود را اتخاذ می نمایند. فرضیه مکانیکی پیش­بینی می کند که رابطه میان سود حسابداری و قیمت سهام صرفاً مکانیکی است. به عبارت دیگر، سرمایه گذاران ممکن است به طور سیستماتیک به وسیله گزینش­ها و روش­های حسابداری گمراه شوند. رقیب فرضیه مکانیکی، اصطلاحا فرضیه بازار کارا[[17]](#footnote-17) نامیده می شود.

فرضیه بازار کارا، پارادایم حکم فرما بر پژوهش­های حسابداری مالی در دهه 1970، بیانگر آن است که قیمت­های بازار تمام اطلاعات در دسترس را بطور کامل منعکس می­نماید. سه شکل برای کارایی بازار وجود دارد: ضعیف، نیمه قوی و قوی. شکل ضعیف حاکی از آن است که قیمت­های جاری بازار صرفاً منعکس کننده اطلاعات تاریخی(گذشته)است. شکل نیمه قوی بیانگر آن است که قیمت­های سهام منعکس کننده تمام اطلاعات در دسترس عموم است، در حالیکه شکل قوی از انعکاس تمام اطلاعات از جمله اطلاعات محرمانه در قیمت­ها حکایت دارد. معمولاً شکل نیمه قوی فرضیه بازار کارا، پذیرفته ترین حالت آن است که برای آزمون فرضیه بازار کارا مد نظر قرار گرفته است. این شکل از فرضیه بازار کارا حاکی از آن است که بازار می تواند اثر تغییرات حسابداری آرایشی[[18]](#footnote-18) را تشخیص دهد، لذا این نوع تغییرها نمی توانند بطور سیستماتیک بازار را گمراه نمایند. به عبارت دیگر، آگاهی از اطلاعات به سرمایه گذاران اجازه کسب سود اضافی را نمی دهد، چون قیمت­ها قبلاً این اطلاعات را در بر گرفته­اند. پژوهش های تجربي اوليه كه از اين فرضيه­ها بهره گرفته اند، در تأييد پيش بيني­هاي هر يك با شكست مواجه شدند. پژوهش­های پيشين، فرضيه مكانيكي را از طريق بررسي واكنش بازار سهام به گزينش­هاي حسابداري كه سود را افزايش داده، اما تأثيري بر جريان­هاي نقدي نداشته اند، مورد آزمون قرار دادند. كاپلن و رل[[19]](#footnote-19) (1972)شركت­هايي را كه روش استهلاك خود را براي مقاصد گزارش­گري مالي از تسريعي به خط مستقيم تغيير داده بودند، بررسي كردند و به اين نتيجه دست يافتند كه بازده غير عادي اين شركت­ها پيرامون زمان اعلام سود تقريباً حول و حوش صفر بوده است. نتايج پژوهش آنها با فرضيه مكانيكي مغاير بود. از سوي ديگر، تعدادي از موارد خلاف قاعده[[20]](#footnote-20) در بازار نظير تأثير ژانويه(روزف و كيني، 1976)[[21]](#footnote-21)، تأثير اولین روز هفته یعنی دوشنبه(كراس، 1973)[[22]](#footnote-22) و تمايل­های بعد از اعلام سود(برنارد و توماس) [[23]](#footnote-23) مشاهده گرديد كه اعتبار فرضيه بازار كارا را به چالش كشيد. علاوه بر اين، هم فرضيه مكانيكي و هم فرضيه بازار كارا بدليل ساده بودن مفروض­هایی كه بر آنها استوار شده اند، مورد انتقاد قرار گرفته اند. يكي از اين انتقادها حاكي از آن است كه بر خلاف مفروض­ها، سرمايه گذاران از لحاظ توانايي براي كسب اطلاعات حسابداري و پردازش آن همطراز و متجانس نيستند(هند، 1990) [[24]](#footnote-24).

به دليل فقدان شواهد پشتيباني كننده براي هر يك از اين فرضيه­ها، معلوم نيست چرا شركت­ها به تغييرات حسابداري آرايشي متوسل مي شوند. در پاسخ به اين سؤال، واتز و زيمرمن[[25]](#footnote-25) (1978)نظريه اثباتي[[26]](#footnote-26) خود را بعنوان بديلي[[27]](#footnote-27) براي توصيف تغييرهای حسابداري آرايشي تدوين نمودند. نظريه اثباتي انگيزه­هايي را غير از انگيزه­هاي مرتبط با بازار سرمايه براي مديريت سود توسط شركت­ها طرح مي كند. براي انجام اين كار، نظريه اثباتي، فرضيه­هاي قبلي را نقض نمي كند. بلكه به جاي آن، براي بكارگيري گزينش­هاي متفاوت حسابداري، بر انگيزه­هاي قراردادي داخلي شركت تمركز مي­كند. متغيرهاي حسابداري مبنايي را براي تصميم­های مربوط به تخصيص منابع، جبران خدمات مديريت، و اجتناب از نقض شرايط قراردادهاي بدهي فراهم مي كنند. بنابراين مديريت مي تواند با گزينش برآوردها و رويه­هاي حسابداري بر نتايج و پيامدهاي اين تصميم­ها تأثير گذارد. بر همين اساس، نظريه اثباتي اصطلاحاً نظريه قراردادها[[28]](#footnote-28) نيز ناميده مي شود(بولو و حسینی ،1386،ص 72)5.

فرضیه­های اصلی مطرح شده توسط واتز و زیمرمن[[29]](#footnote-29)6 (1986) فرضیه طرح پاداش، فرضيه قرارداد بدهي و فرضيه هزينه سياسي هستند که در ادامه به توضیح هر یک از این فرضیه­ها می پردازیم.

# 1-6-2)فرضیه طرح پاداش

 فرضیه طرح پاداش، نقش گزینش­های حسابداری در طرح­های جبران خدمات مدیریت را مورد بحث قرار می­دهد. مدیران، علاوه بر حقوق مقرر خود، به طور مستمر از پاداش اضافی مبتنی بر عملکردشان بهره­مند می­شوند. داده­های صورت­های مالی به خصوص سود خالص، اغلب برای اندازه گیری عملکرد مدیران مورد استفاده قرار می­گیرد. بنابراین مدیران برای گزینش روش­های حسابداری و اعمال اختیارات در خصوص برآوردهای حسابداری به منظور بهبود مزایای جبران خدمات خود دارای انگیزه­هایی هستند. پژوهش­گران قبلی این موضوع را چنین تفسیر کرده­اند که مدیرانی که پاداش آنها بر اساس سود تعیین می شود، برای گزینش روش­های حسابداری افزاینده سود انگیزه دارند. با این حال، آزمون این فرضیه بی نتیجه بود. هیلی[[30]](#footnote-30)7(1985) ناسازگاری­هایی را که در صورت وجود کف و سقف در طرح­های پاداش مدیران غیر قابل کنترل بود، تشریح نمود.

او به این نتیجه دست یافت که مدیران، در صورت تعیین کف یا سقف در طرح­های پاداش، به احتمال زیاد اقلام تعهدی کاهنده سود را بر می­گزینند و هنگامی که در طرح­های پاداش، کف یا سقفی تعیین نشده باشد، اقلام تعهدی افزاینده سود را بر می گزینند. نمونه اخیر که در آن شواهدی از مدیریت سود به چشم می­خورد، تحقیق دچاو و اسلون[[31]](#footnote-31) (1991)است. آنان نشان داده­اند که مدیران شرکت­ها در سال­های پایانی مدیرت خود از طریق کاهش مخارج تحقیق و توسعه، مزایای جبران خدمات خود را افزایش می دهند(بولو و حسینی ،1386،ص74)2.

# 2-6-2)فرضیه قرارداد بدهی

 دومین فرضیه اصلی مطرح شده توسط واتز و زیمرمن فرضیه قرارداد بدهی است. فرضیه مذکور مبتنی بر این تصور است که انگیزه مدیریت سود از قراردادهای بدهی ناشی می­شود. بستانکاران، محدودیت­هایی را برای پرداخت سود، بازخرید سهام و ایجاد بدهی اضافی به شرکت تحمیل می کنند تا از بازپرداخت اصل و فرع بدهی­های شرکت اطمینان حاصل نمایند(واتز و زیمرمن، 1986)[[32]](#footnote-32)3. این محدودیت­ها اغلب در قالب اعداد و ارقام حسابداری و نسبت­ها، نظیر سطوح سرمایه در گردش، پوشش بهره و ارزش ویژه بیان می­شود. بنابراین، فرضیه قرارداد بدهی بیانگر آن است که مدیران شرکت­های دارای نسبت بدهی به حقوق صاحبان سرمایه بالاتر برای اجتناب از ناکامی شرکت در تحقق بخشی از شرایط پیش بینی شده در قرارداد، به سوی انتخاب رویه­های حسابداری افزاینده سود گرایش پیدا می کنند. تعدادی از پژوهش­ها، این موضوع را بررسی کرده اند که آیا شرکت­ها در قبال شرایط استقراض، به مدیریت سود پرداخته­اند یا خیر؟ دی­فاند و جیامبالو[[33]](#footnote-33)4(1994) با استفاده از نمونه­ای متشکل از شرکت­هایی که شرایط استقراض خود را نقض کرده­اند، به این نتیجه دست یافتند که این شرکت­ها در سال­های قبل از نقض شرایط استقراض، از اقلام تعهدی افزاینده سود بهره برده­اند. آنان یافته مذکور را به این صورت تفسیر کردند که شرکت­ها تلاش می­کنند تا نقض شرایط قراردادهای بدهی را تا حد امکان به تأخیر بیندازند. همچنین، طبق یافته­های سوئینی[[34]](#footnote-34)5 (1994)، مدیران شرکت­ها برای اجتناب از نقض شرایط استقراض از طریق تغییرات حسابداری افزاینده سود واکنش نشان می دهند.

او به این نتیجه دست یافت که هزینه­های عدم توانایی پرداخت تحمیل شده از سوی قرض دهندگان و انعطاف پذیری حسابداری در دسترس مدیران از مهم­ترین عوامل تعیین کننده واکنش­های حسابداری مدیران بشمار می رود(همان منبع)2.

# 3-6-2)فرضیه هزینه سیاسی

آخرین فرضیه نظریه اثباتی، فرضیه«هزینه سیاسی»است، که به بررسی نقش گزینش­های حسابداری در فرایند سیاسی می پردازد. فرایند سیاسی به شرکت­ها یا صنایعی که تصور می شود از مزایای کسب سود اضافی یا عرضه کالاها یا خدمات عمومی بهره­مند هستند، هزینه­هایی را تحمیل می نماید. آگاهی از کسب سود بیش از حد توسط این شرکت­ها یا صنایع ممکن است به فشارهایی بر آنها در جهت کاهش قیمت­ها یا وضع مقررات شدیدتر و سختگیرانه منجر شود. بنابراین، مدیران این شرکت­ها ممکن است انگیزه­هایی را برای گزینش رویه­های حسابداری داشته باشند و از اختیارات خود برای کاهش سودهای گزارش شده و کاهش ریسک­های سیاسی استفاده نمایند. هن و ونگ[[35]](#footnote-35)(1998)اقلام تعهدي اختياري شركت­هاي نفتي در دوره افزايش سريع قيمت بنزين طي جنگ1990خليج فارس را مورد تجزيه و تحليل قرار دادند. آنان گزارش كردند شركت­هاي نفتي كه انتظار مي رفت از اين بحران منتفع شوند، به منظور اجتناب از هزينه­هاي سياسي و مقررات گذاري دولت، از طريق مديريت اقلام تعهدي اختياري، سود خود را كاهش دادند. جونز[[36]](#footnote-36) (1991) به اين نتيجه دست يافت كه شركت­ها براي مقاصد واردات در ازاي صادرات، اقلام تعهدي افزاينده سود را با تأخير شناسايي مي كنند. همچنين شواهدي وجود دارد كه بانك ها ذخائر زيان وام­هاي خود(كولينز و همكارانش،1995)[[37]](#footnote-37)3 و بيمه­گران، ذخائر زيان خسارت­ها (اديل،1996) [[38]](#footnote-38)4 را براي تحقق بخشيدن به الزامات قانوني مديريت مي كنند(بولو و حسینی ،1386،ص75)5.

بطور كلي، نظريه اثباتي سه انگيزه مبتني بر غير بازار سرمايه را براي تغييرات حسابداري آرايشي توسط مديران مطرح مي كند: انگيزه طرح­هاي پاداشي، انگيزه قراردادهاي بدهي و انگيزه هزينه­هاي سياسي. اين انگيزه­ها از وجود قراردادهاي قطعي مبتني بر اعداد و ارقام حسابداري ناشي مي­شوند. بنابراين، نظريه اثباتي سمت و سوي تحقيقات مديريت سود را از آزمون انگيزه­هاي مبتني بر بازار سرمايه به دلائل قراردادهاي داخلي شركت براي تغييرات حسابداري آرايشي تغيير داد(همان منبع)6.

با وجود نظریه اثباتی در خصوص مدیریت سود، پژوهش­های اخیر مدیریت سود تأکید خود را از نظریه اثباتی به انگیزه­های بازار سرمایه نظیر رفتار فرصت طلبانه مدیران تغییر داده­اند. پژوهش­های اخیر، این موضوع را که مدیران ممکن است عامدانه سرمایه گذران را در خصوص ارزش شرکت­ها گمراه کنند، مورد بررسی قرار داده­اند. به ویژه پژوهش­های اخير، كوشش­هاي مديريت را براي تحت تأثير قراردادن عرضه­هاي سهام از طريق بيش نمايي سود مورد آزمون قرار داده اند(توحو همكاران 1998) [[39]](#footnote-39)، و يا تحت تأثير قراردادن عملكرد كوتاه مدت سهام از طريق مديريت سود به منظور تحقق بخشيدن به انتظارات تحليل­گران مالي(بارگستلر و ايمز[[40]](#footnote-40)، 1998، كزنيك[[41]](#footnote-41)،1999) را بررسي كرده­اند.

تعریف مدیریت سود ارائه شده توسط(هیلی و واهلن ،1999)[[42]](#footnote-42) مطابق با این تغییر جهت است. طبق تعریف مذکور، مدیران در گزارش­گری مالی به صورت عمدی برای ایجاد ابهام در ارزش ذاتی شرکت یا تأثیرگذاری بر تخصیص منابع استفاده می کنند. دلیل محتمل برای چنین تمرکزی در حال حاضر، جلب توجه عمومی فوق العاده به سوء استفاده از روش­های حسابداری توسط مدیریت است. در مجموع، شواهد اخیر بیان می کنند که مدیریت سود یک رویه عمومی در بین شرکت­ها به نظر می­رسد(هنیگر،2001) [[43]](#footnote-43) و اخیراً به عنوان یکی از اولویت­های کمیسیون بورس و اواراق بهادار آمریکا تبدیل شده است(لویت، 1998) [[44]](#footnote-44). ضمن اینکه مدیران به اعمال اختیارات و صلاحدیدهایی برای انتقال اثر بخش اطلاعات به استفاده کنندگان صورت­های مالی مجاز شده اند، اما استانداردهای حسابداری باید فرصت­های مدیران را برای ارائه سود به سبک گمراه کننده محدود سازند(بولو و حسینی،1386، 76)7.

# 4-6-2)تئوری نمایندگی[[45]](#footnote-45)8

تئوری زیربنایی مربوط به این پژوهش، تئوری نمایندگی می­باشد که توسط جنسن و مکلینگ[[46]](#footnote-46)9 (1976) ارائه شده است. بر اساس این تئوری مدیران، نمایندگان سهامداران شرکت بوده و بایستی در جهت منافع آنها عمل نمایند.

اما گاهی اوقات مدیران در وضعیت­هایی قرار می گیرند که تصمیم­هایشان به نفع سهامداران شرکت نبوده و باعث مخدوش شدن گزارش­های مالی می شوند، که این مسئله به مشکلات نمایندگی معروف است.

يكي از راه­هايي كه مي توان موضوع اقتصاد اطلاعات را بهتر درك كرد اين است كه الگو را گسترش داد و به جاي يك نفر دو نفر در آن گنجانيد. يكي از اين افراد«نماينده»ديگري است كه او را«موكل»[[47]](#footnote-47) مي نامند.(از همين ديدگاه تئوري نمايندگي مطرح مي شود، زيرا مسئله وكيل و موكل مطرح است) نماينده طبق قرارداد وظيفه­هايي بر عهده مي گيرد كه به جاي موكل خود انجام دهد و موكل طبق قرارداد به وكيل يا نماينده خود پولي پرداخت مي­كند. براي مقايسه مي توان به مالك واحد تجاري و مدير آن واحد اشاره كرد. از اين ديدگاه، مالك را«برآورد كننده اطلاعات»و نماينده وي را«تصميم گيرنده»مي نامند. فرض براين است كه«برآوردكنندگان اطلاعات»مسئوليت انتخاب سيستم اطلاعات را برعهده دارند. انتخاب يا گزينش آنها بايد به شيوه­اي انجام شود كه نماينده بتواند براي تأمين منافع آنان(براساس اطلاعاتي كه در دسترس وي قرار مي گيرد)بهترين تصميم­ها را اتخاذ نمايد. به عبارت ديگر، كارها برعهده نماينده است در حاليكه تابع مطلوبيت در رابطه با خواست­هاي مالك واحد تجاري مورد توجه قرار مي گيرد.

با توجه به اينكه مالكان شركت يا كساني كه نماينده­اي را تعيين مي كنند، همواره خواستار نتيجه حاصل از فعاليت نماينده خود مي­باشند، در تئوري نمايندگي به نقش حسابداري(در ارائه اطلاعات پس از يك رويداد)توجه خاص مي شود و اين نقش حسابداري را به اصطلاح «نقش پس از تصميم» مي نامند. اغلب اين نقش مرتبط با نقش«تصدي­گري»حسابداري مي شود كه در اجراي آن نماينده گزارش مربوط به رويدادهاي گذشته را به يك«موكل»(مالك شركت)مي دهد. اين وضع باعث مي شود كه حسابداري علاوه بر«توان پيش بيني»داراي توان مربوط به بازخورد اطلاعات هم بشود. با توجه به اين الگو و بسط يا گسترش آن مي توان به نكات مهمي پي برد. بسط يا گسترش الگو در رابطه با شيوه­اي كه اين دو طرف در اطلاعات و ريسك سهيم مي شوند، مطرح مي گردد. براي مثال، در يك داستان استاندارد اقتصادي، اساس فرض براين گذاشته مي شود كه مالكان ريسك گريز، ريسك مربوط به شركت را مي پذيرند، در حالي كه مديران به عنوان نمايندگاني عمل مي كنند كه از نظر ريسك خنثي مي باشند. معماي حاصل از داستان مزبور اين است كه با استفاده از«تئوري نمايندگي»مي توان ثابت كرد كه اگر مديريت در برابر ريسك بي­تفاوت باشد ولي مديران، ريسك گريز باشند در آن صورت مديريت(و نه مالكان) در ازاي يك حق­الزحمه، ريسك را مي پذيرند و باز اينكه ديدگاه مزبور باعث مخدوش شدن اين داستان مي شود كه طرفداران سيستم سرمايه داري از اين بابت به پاداش­هايي دست مي يابند كه متحمل همه ريسك­ها مي­شوند! واكنش اقتصاددانان بدين گونه است كه اساس فرض خود را براين مي گذارند كه مديران هم ريسك گريز مي­باشند. تأثير متقابل ريسك گريزي نسبي بين مديران و مالكان باعث مي شود كه تئوري نمايندگي براي حسابداران جذاب ترين مسئله را بوجود آورد. اطلاعات يكي از ابزارها يا روش­هايي است كه مي توان پديده عدم اطمينان را كاهش داد و حسابداران مي توانند بدين وسيله در تسهيم ريسك بين مديران و مالكان نقش مهمي ايفا كنند( بلکوئی،1381،ص89)1.

زماني كه دو طرف از همه حالت­هاي ممكن بي اطلاع هستند، و در نتيجه آنها نمي توانند همه نتيجه­هاي قطعي ومطمئن را مورد توجه قرار دهند. يك چنين حالتي را«نامتقارن بودن اطلاعات» مي­نامند. براي مثال، امكان دارد مالكان شركت از اولويت­ها يا سليقه­هاي مديران ناآگاه باشند و بنابراين نتوانند محاسبه­های ارائه شده در بالا را انجام دهند.

نمونه­اي خاص از اطلاعات ناقص در«تئوري نمايندگي»زماني وجود خواهد داشت كه مالك نتواند همه اقدامات مدير را مورد مشاهده قرار دهد. امكان دارد اين اقدام­ها يا عمليات از آنچه مالك انجام مي داد، متفاوت باشد، زيرا مدير داراي سليقه ها يا الويت­هاي متفاوتي است. اين وضع باعث مي شود مسئله­اي به نام«خطر اخلاقي[[48]](#footnote-48)2»به وجود آيد. يك را ه حل اين است كه مالكان با يك مؤسسه حسابرسي قرار داد ببندند تا هر آنچه به وسيله مديريت انجام مي شود، كنترل گردد. راه ديگر اين است كه براي مديريت انگيزه­هايي ايجاد شود، مانند دادن سهام شركت به مديران، تا اولويت­هاي آنان با اولويت­هاي مديران در يك مسير قرار گيرند(پارسائیان، 1385،ص251)3.

در این مطالعه رفتار مدیریت سود، تحت عنوان رفتارهایی شناخته شده است که در آن رفتارها، منافع مدیران و سهامداران با هم در تضاد هستند. پژوهش­های انجام شده در اين زمينه نشان مي دهندكه مديران از طريق انتخاب سياست­هاي خاص حسابداري، تغيير در برآوردهاي حسابداري و مديريت اقلام تعهدي، سودهاي گزارشي را تعديل مي­كنند. يكي از اهداف اساسي وضع استانداردهاي حسابداري اين است كه استفاده كنندگان بتوانند با اتكاء بر صورت­هاي مالي تصميم­های نسبتاً مربوط و صحيحي اتخاذ كنند، پس نياز حرفه حسابداري به آن شيوه از گزارش­گري مي باشد كه منافع تمام استفاده كنندگان بصورت مطلوب رعايت شود. از سوي ديگر، همان طور كه از تعريف مديريت سود بر مي آيد، مديران براي رسيدن به اهداف خاصي كه منطقاً منافع عده­اي خاص را تأمين مي كند، سود را طوري گزارش مي كنند كه اين با هدف تأمين منافع عمومي استفاده كنندگان مغايرت دارد.

حسابرسان وظيفه دارند كه بر مطلوبيت صورت­هاي مالي در چارچوب استانداردهاي حسابداري صحه بگذارند، درحاليكه استانداردهاي حسابداري نيز در بعضي از موارد دست مديران را براي انتخاب روش حسابداري باز مي گذارد. در واقع مشكل از آنجايي ناشی مي شود كه رفتار مديريت سود در بعضي مواقع باعث گمراه كننده شدن صورت­هاي مالي از نظر قرار گرفتن در چارچوب استانداردهاي حسابداري مشكلي نداشته و حسابرسان از اين نظر نمي توانند بر صورت­هاي مالي اشكال بگيرند. پس با توجه به اين موضوع كه سود يكي از مهمترين عوامل در تصميم گيري­هاست، آگاهي استفاده كنندگان از قابل اتكاء بودن سود مي تواند آنها را در اتخاذ تصميم­های بهتر ياري دهد. در اين پژوهش سعي شده است كه به استفاده كنندگان از صورت­هاي مالي اين آگاهي داده شود كه گاهي اوقات سود، مديريت مي شود و از اين رو سود گزارش شده از سود واقعي متفاوت خواهد بود. در اين صورت استفاده کنندگان بايد در تصميم گيري­هاي خود دقت بيشتري بعمل آورده و علاوه بر كميت سود اين شركت­ها به عامل مهم«رفتار مديريت سود»نيز توجه نمايد.

هيلي و والن[[49]](#footnote-49) تعريف زير را از مديريت سود ارايه داده اند:«مديريت سود زماني رخ مي دهد كه مدير براي گزارش­گري مالي از قضاوت شخصي خود استفاده مي كند، و اين كار با هدف گمراه كردن برخي از سهامداران درباره عملكرد واقعي و يا براي تأثير در نتايج قراردادهايي كه به ارقام حسابداري گزارش شده بستگي دارند، انجام مي دهد.»اسكات[[50]](#footnote-50) به مديريت سود به عنوان اختيار شركت در انتخاب سياست­هاي حسابداري براي دستيابي به برخي اهداف خاص مدير، اشاره مي كند. فرن[[51]](#footnote-51) و همكاران دستكاري سود توسط مديريت به منظور دستيابي به قسمتي از پيش داوري مربوط به " سود مورد انتظار " را به عنوان مديريت سود، تعريف مي كند. كلاگ[[52]](#footnote-52) دو انگيزه اصلي براي مديريت سود تعريف مي كند: تشويق سرمايه گذاران براي خريد سهام شركت و افزايش ارزش بازار شركت. دي[[53]](#footnote-53) در يك مقاله كاملاً نظري، مباحث مربوط به منافع را عنوان كرده است. به نظر مي رسد كه مديريت سود معمولاً از استفاده مديران از مزاياي عدم تقارن اطلاعاتي سهامداران ناشي مي شود. اين مسئله، كانون تعريف ارايه شده توسط اسكات است. دي، در مباحث مذكور، حداقل دو مسئله مهم را مطرح نموده است. اولاً، براي افزايش پاداش مديران كه توسط سرمايه­گذاران تأمين مي شود، سود دستكاري می شود. ثانياً، سرمايه گذاران بالفعل تمايل دارند كه بازار برداشت بهتري از ارزش شركت داشته باشد. بنابراين، انتقال ثروت بالقوه از سرمايه گذاران جديد به سرمايه گذاران قديمي، كه ايجاد كننده يك تقاضاي داخلي براي مديريت سود هستند، بوجود مي آيد.

# 5-6-2)انواع قراردادها و نظريه نمايندگي

نظريه نمايندگي فرض مي­كند كه كارفرما و عامل داراي اهداف متفاوتي از يكديگر هستند، هر دو ريسك گريز و داراي درجه ريسك گريزي متفاوتي مي­باشند. عامل در صورت يافتن فرصت سعي مي­كند كه كارگريز باشد و در نهايت عامل وكارفرما هريك به دنبال حداكثر كردن منافع شخصي خويشند. با توجه به اين، دو مشكل اساسي يا «خطر اخلاقي» بوجود می آید كه بايد مورد توجه قرار گيرد:

**1)عدم تقارن اطلاعات**[[54]](#footnote-54) : اين مشكل در حالتي اتفاق مي افتد كه يكي از طرفين قرارداد(كارفرما يا عامل) داراي اطلاعاتي مي باشد كه طرف مقابل در جريان آن اطلاعات قرار ندارد. بنابراين دارنده اطلاعات مي تواند قرارداد را بگونه اي منعقد كند كه منافع خود را افزايش دهد و طرف مقابل متضرر شود.

**2)كارگريزي**[[55]](#footnote-55) : يا شانه خالي كردن از زير كار به اين معني است كه عامل در صورت يافتن فرصت، سعي مي كند از انجام كار به نحو مطلوب خودداري وكار محول شده به وي را به نحو شايسته­اي به انجام نرساند، يا اينكه آن كار را در زمان طولاني­تر از زمان مشخص شده در متن قرارداد به اتمام برساند. در نتيجه، كارفرما بايد نظارت وكنترل كاملي بر كاركرد عامل داشته باشد.

با توجه به ويژگي­هایی که در بالا اشاره شد، كارفرما بايد هنگام انعقاد قرارداد، به ويژگي­هاي اخلاقي و فرهنگي عامل توجه ويژه­اي داشته باشد. در فرهنگ­هايي كه خيانت و فريبكاري مورد پذيرش افراد نمي باشد، معمولاً افراد سعي مي كنند كه اطلاعات واقعي خود را به صورت كامل در اختيار يكديگر گذاشته و پس از قبول كار و انعقاد قرارداد، تلاش مي­كنند كه كار قبول شده را به نحو مطلوبي انجام دهند. به عبارت ديگر، در چنين فرهنگ­هايي مشكلات خطر اخلاقي، عدم تقارن اطلاعات وكارگريزي افراد كمتر به چشم مي خورد. اما هنگامي كه خطر اخلاقي وجود دارد، براي هماهنگي بين اهداف كارفرما و عامل، دو نوع قرارداد را مي توان به كار گرفت (کانر،1998) [[56]](#footnote-56)  که در ادامه مورد بحث قرار می گیرند.

# 1-5-6-2)قرارداد برمبناي رفتار يا زمان[[57]](#footnote-57)

اين نوع قراردادها معمولاً مقطوع بوده و مبلغ قرارداد، همراه با وظايف هر يك از طرفين در ابتداي امضاء آن مشخص است. به عنوان نمونه در كشور ما، قرارداد بين دولت وكارمندان دولت يك نوع قرارداد بر مبناي رفتار مي­باشد كه درآن، دولت به عنوان كارفرما وكارمندان دولت به عنوان عامل يا عاملان شناخته مي شوند. جان و ويتز[[58]](#footnote-58) اين نوع قراردادها را مورد انتقاد قرارداده وگفته اند كه: در اين نوع قراردادها، كارگري كه عملكرد و كارايي بهتري را از خود نشان مي دهد در مقايسه با كارگري كه كارايي چنداني را از خود نشان نمي­دهد يكسان فرض مي شود. به عبارت ديگر، در اين نوع قراردادها به كارايي و سطح خدمات ارائه شده توسط كارگران(عاملان) توجه نمي شود. در اين نوع قراردادها به همه افراد با يك چشم نگاه مي شود و مسلماً اين امر باعث خواهد شد احتمالاً كارگراني كه كارگريز نمي باشند، رفته رفته و به مرور زمان به پيروي از ساير كارگران كارگريز شوند. گرهارت و راينس[[59]](#footnote-59) نيز اعتقاد دارند كه در قرارداد برمبناي رفتار، كارگر در صورت يافتن فرصت سعي مي كند از انجام كار شانه خالي كند. در نتيجه طبق گفته فاما[[60]](#footnote-60) و جنسون[[61]](#footnote-61) كارفرما لازم است كه عمل عامل را تحت كنترل خود درآورده تا مطمئن شود كه عامل كار را در زمان مقرر و به نحو صحیح انجام مي دهد(حساس یگانه، 1385،ص19)6.

# 2-5-6-2)قرارداد برمبناي نتيجه يا محرك[[62]](#footnote-62)7

در اين نوع قرارداد سعي مي شود كه عملكرد وكارايي افراد مورد توجه قرار گيرد و عاملاني پاداش وكارمزد بيشتري دريافت كنند كه عملكرد بهتري از خود نشان مي دهند. در واقع اين قرارداد، نوعي قرارداد برمبناي خروجي بوده و قرارداد از نوع«محرك»نيز شناخته شده است. علت نام گذاري اين قرارداد به اين نام اين است كه با انعقاد آن، عامل احساس مي كند براساس نتيجه كار خود پاداش يا كارمزد خواهد گرفت. در نتيجه، تلاش خواهد كرد كارايي بهتري را از خود نشان دهد. از آنجایی كه در اين نوع قرارداد، عامل احساس مي كند براساس كاركرد مزد خواهد گرفت، در نتيجه سعي مي كند كمتر كارگريز باشد. يعني مصداق«مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد»، حاصل مي شود.

از آنجا كه اين قراردادها باعث ايجاد انگيزه و تحرك در عامل مي شود به اين نام نيز شناخته شده است. مهم ترين مزيت قرارداد بر مبناي نتيجه رفع مشكل كارگريزي است. به گونه كلي عاملاني كه اعتقاد بالايي به دريافت مزد براساس نتيجه عمل دارند معمولاً اين نوع قرارداد را بر نوع ديگر ترجيح مي دهند (حساس یگانه، 1385،ص19)1.

ايسنهارد[[63]](#footnote-63)2 اعتقاد دارد كه قرارداد بر مبناي نتيجه به سبب داشتن ویژگی­هایی همچون عدم كارگريزي عامل، از قرارداد بر مبناي رفتار بهتر مي باشد. اما مشكل اصلي در قرارداد بر مبناي رفتار، در واقع همان مشكل خطر اخلاقي است. زماني كه عامل احساس كند مبلغ مشخصي را در آينده دريافت خواهد كرد احتمالاً سعي مي كند تا حد امكان، در صورت يافتن فرصت، از انجام كار شانه خالي كند. به عبارت ديگر، مشكل كارگريزي در اين نوع قرارداد در مقايسه با قرارداد از نوع نتيجه یا محرک بيشتر مي باشد.

مفاهيم و مباحث مطرح در قلمرو نظريه نمايندگي عبارتند از هموار سازي سود، حسابداري تعديلات جامع، حساب سازي ومديريت سود، که در ادامه مورد بحث قرار گرفته است.

# 6-6-2)هموار سازي سود

هموارسازي سود نوعي دستكاري در سود است كه با هدف نمايش يك جريان پايدار و فزآينده از سود در گزارش­هاي مالي انجام مي شود. بعبارت ديگر هموارسازي سود موجب كاهش نوسانات سود می شود همچنين بايد اضافه نمود كه در اين ميان تنها از تغييرات سود و دامنه آن كاسته مي شود و در بلند مدت چيزي به سود گزارش شده اضافه نمي گردد. لازمه چنين اقدامي وجود ذخاير كافي در حساب­ها براي جبران كاستي­هاي سود در يك دوره مي باشد. مي توان هموار سازي سود را نوعي اقدام آگاهانه با هدف طبيعي نشان دادن(عادي ساختن)سود دانست كه مديريت مي خواهد بدين وسيله به يك سطح مطلوب و مورد نظر از سود، دست يابد. مشاهدات هيورت[[64]](#footnote-64)3 (1953) حكايت از آن داشت كه«...به منظور هموارسازي يا هم سطح كردن سود خالص يك دوره و از بين بردن نوسان هاي سود... از روش­هاي گوناگون حسابداري استفاده مي شود و شركت­ها مي كوشند بدين وسيله سود خالص را به دوره­هاي حسابداري متوالي تخصيص دهند.»

به دنبال اين ادعا، موسن[[65]](#footnote-65) ، دانز[[66]](#footnote-66) ، وگوردن[[67]](#footnote-67) ، بحث­هايي را مبني براينكه انگيزه مديران براي هموارسازي سود براساس اين فرض قرار دارد كه مديريت ترجيح مي دهد سود و نرخ رشد آن داراي نوعي ثبات باشند، و نه اين كه جريان مربوط به ميانگين سود پيوسته افزايش يابد و شاهد نوسانات سنگين باشد، به صورتي دقيق­تر، مطرح كردند. گوردن ديدگاه خود را درباره هموار سازي سود به صورت زير ابراز داشت:

**قضيه1:** شاخصي را كه مديريت شركت در فرآيند انتخاب از ميان روش­هاي گوناگون حسابداري به كار مي برد بر اين اساس قرار دارد كه مطلوبيت يا رفاه اقتصادي به حداكثر برسد.

**قضيه2:** افزايش مطلوبيت مديريت از جهت 1) امنيت شغلي، 2) سطح درآمد و نرخ رشد در آن و 3) سطح و نرخ رشد در اندازه يا بزرگي شركت.

**قضيه3:** تأمين هدف­هاي مديريت ابراز شده در قضيه 2 تا حدي به رضايت سهامداران نسبت به عملكرد شركت بستگي دارد، يعني اگر ساير عوامل ثابت باشد هر قدر سهامداران ابراز رضايت يا سعادت بيشتري بكنند امنيت شغلي، درآمد و ساير خواست­هاي مديريت نيز بيشتر خواهد شد.

**قضيه4:** رضايت سهامداران نسبت به ميزان افزايش متوسط نرخ رشد سود شركت(يا متوسط نرخ بازده سرمايه)و ثبات سود شركت. اين قضيه به شيوه­هاي راحت و آشكار در قضيه شماره 2 مورد تأييد قرار مي گيرد.

**قاعده:** با فرض اينكه چهار قضيه بالا مورد قبول واقع شوند يا صحت آنها به اثبات برسد، می توان چنين نتيجه­گیری کرد كه، مديريت در محدوده قدرت خود، يعني محدوده­اي كه مقررات حسابداري مجاز مي داند، مي كوشد: 1) سود مورد گزارش را هموار سازد و 2) نرخ رشد سود را هموار كند. مقصود ما از «هموار سازي نرخ رشد سود» اين است که: اگر نرخ رشد بالا باشد رويه­اي از حسابداري به كار برده خواهد شد كه آنرا كاهش دهد و عكس اين نيز صادق است(دستگیر، سجادی و ثابت،1386،ص 23)4.

بيدل من[[68]](#footnote-68)5هموار سازي سود را به بهترين شكل ممكن، بصورت زیر بیان کرده است:

مي­توان هموار سازي سود خالص مورد گزارش را به این صورت تعريف كرد: اقدام آگاهانه براي كاستن از نوسان­هاي ناشي از تغيير در سطح سود خالص به گونه اي كه در زمان كنوني براي شركت عادي جلوه كند.

به اين مفهوم، هموار سازي سود نمايانگر تلاشي است كه مديريت انجام مي دهد تا تغييرهاي غير عادي سود را بدان حد كاهش دهد كه با توجه به اصول حسابداري و مديريت سالم، مجاز است.

با توجه به مطالب گفته شده در بالا بايد انگيزه هموارسازي سود، ابعاد هموارسازي و ابزارها یا روش­هاي هموارسازي سود را توضيح داد وآنها را روشن نمود(سپاسی و نوروش،1384،ص 166)1.

# 1-6-6-2)انگيزه­هاي هموارسازي سود

از سال1953، هيورت مدعي شده است كه انگيزه هموارسازي سود براين پايه قرار دارد كه رابطه با اعتباردهندگان و كاركنان بهبود يابد و از سوي ديگر از طريق اقدام­هاي روان شناسانه چرخه­ها و نوسان­هاي تجاري كاهش يابد. گوردن[[69]](#footnote-69)2 براين باور است كه:

1 . شاخصي كه مديريت شركت در انتخاب از ميان روش­هاي حسابداري به كار مي برد اين است كه روش مزبور، مطلوبيت يا رفاه را به حداكثر برساند.

2 . همين مطلوبيت تابعي از امنيت شغلي، سطح و نرخ رشد حقوق و سطح و نرخ رشد شركت از نظر اندازه يا بزرگي مي باشد.

3 . رضايت سهامداران از عملكرد شركت باعث مي شود كه مقام و ميزان پاداش مديران بالا رود.

4 . اين رضايت به نرخ رشد و ثبات سود شركت بستگي دارد.

بيدل من دو دليل ارائه مي كند كه مديريت بر اساس آن مي كوشد سودهاي خالص مورد گزارش را هموار سازد. نخستين دليل براساس اين فرض استوار است كه يك جريان ثابت سود مي تواند سطح بالاتري از سود تقسيمي(در مقايسه با جريان سود خالص متغير) را تأييد كند كه در نتيجه برارزش سهام شركت اثري مطلوب مي گذارد، زيرا ميزان كل ريسك شركت را كاهش مي دهد. او مي گويد:

از آنجايي كه تغيير پذيري مورد مشاهده درباره روند سود خالص مورد گزارش مي تواند بر انتظارهاي ذهني سرمايه گذاران(در رابطه با دستاوردهاي محتمل آينده، از نظر سود خالص و سود تقسيمي)اثر بگذارد، امكان زيادي وجود دارد كه مدير بتواند از طريق هموارسازي سود اثري مساعد و مطلوب بر ارزش سهام شركت بگذارد.

دومين دليلي كه وي در مورد هموارسازي سود ارائه می كند، توانايي مدير در خنثي سازي ماهيت پرنوسان يا چرخشي سودهاي خالص مورد گزارش است و مديريت احتمالاً بدين وسيله مي تواند ميزان همبستگي بازدهي­هاي مورد انتظار شركت را به بازدهي مجموع دارايي­هاي موجود در بازار كاهش دهد. او مي گويد:

از آنجایی كه فرآيند همگون سازي خود به خود سودهاي تقسيمي موفق بوده، و از آنجایی كه كاهش كوواريانسي بازدهي­هاي بازار مورد توجه سرمايه­گذاران بوده است و به صورت بخشي از فرآيند ارزيابي آنها درآمده است، هموارسازي سودها بر ارزش سهام اثرهاي مثبت خواهد گذاشت.

در واقع هموارسازي سود، ناشي از احساس به اين نياز است كه مديريت مي خواهد پديده عدم اطمينان محيط را خنثي نمايد و نوسان­هاي عملكرد سازمان را كه ناشي از چرخه ميان دوره اي مبتني بر رونق وكساد است، كاهش دهد. مديريت براي انجام دادن چنين كاري يكي از سه رفتار زير را در پيش مي گيرد:

* رفتار آرامش بخش سازماني
* رفتار آرامش بخش بودجه اي
* رفتار مبتني بر پرهيز از ريسك

هر يك از اين رفتارها مستلزم اتخاذ تصميم­هايي است كه بر مصرف يا تخصيص هزينه­هاي(بهاي تمام شده) اختياري اثر مي گذارد كه در نتيجه هموار سازي سود را در پي خواهد داشت.

علاوه بر اين رفتارها كه با هدف خنثي كردن پديده هاي عدم اطمينان محيطي است، مي توان ويژگي­هاي سازماني را مشخص ساخت. سازمان­ها از نظر ميزان هموارسازي سود، از يكديگر متمايز مي شوند. براي مثال، كامين[[70]](#footnote-70) و رانن[[71]](#footnote-71) اثر تفكيك مالكيت از مديريت را بر فرآيند هموارسازي سود(براساس اين فرض كه سازمان­هاي تحت كنترل مديريت با احتمال بيشتري اقدام به هموارسازي سود مي نمايند و آن را جلوه­اي از مديريت آزاد و داشتن رفتار آرام بخش بودجه­اي مي دانند) مورد بررسي قرار دادند، نتيجه­هايي را كه آنها به دست آوردند مؤيد اين است که در سازمان­هاي تحت كنترل مديران كه داراي موانع زيادي بر سر راه عمل مي باشند به ميزان بيشتري اقدام به هموارسازي سود مي شود فرض بر اين است كه سه عامل محدود كننده مديريت در مسير هموارسازي سود بشرح زیر می باشند:

1 . ساز وكارهاي بازار رقابتي، كه راه­هاي موجود براي مديريت را محدود مي سازند،

2 . طرح جبران خدمات مديريت، كه با عملكرد سازمان و سود حسابداري رابطه مستقيم دارد، و

3 . تهديد به جايگزين كردن مديريت.

اين شيوه براي هموارسازي سود تنها مربوط به مديريت رده بالا و تهيه گزارش­هاي مالي برون سازماني نمي­شود، بلكه فرض بر اين است كه اين نوع هموارسازي به وسيله مديريت رده پايين و حسابداري درون سازماني در قالب رفتار آرامش بخش سازماني و رفتار آرامش بخش بودجه­اي نيز وجود دارد(سپاسی، نیکبخت و نوروش،1384،ص166)1.

# 2-6-6-2)ابعاد هموارسازي سود

به طور كلي، مقصود از هموارسازي سود ابزار يا روش­هايي است كه به وسيله آن، اعداد و ارقام مربوط به سود هموار مي شود. داشر و ملكام[[72]](#footnote-72) بين هموارسازي واقعي و هموارسازي تصنعي تفاوت قائل شدند و آن را بدين گونه بيان كردند:

هموارسازي واقعي بر معامله حقيقي تأكيد دارد كه بر مبناي آن و با هدف ايجاد اثرهايي بر سود انجام مي شود؛ درحالي­كه مقصود از هموارسازي تصنعي به كارگيري رويه­هايي از حسابداري است كه هزينه­ها يا درآمدها را از يك دوره به دوره ديگر منتقل مي نمايند.

شايد نتوان اين دو روش هموارسازي را از يكديگر تفكيك كرد. براي مثال، ممكن است مقدار هزينه­هاي جاري گزارش شده كمتر يا بيشتر از مقادير دوره­هاي قبل باشد. اين امر مي تواند ناشي از اقدام­هاي آگاهانه­اي باشد كه در مورد ميزان هزينه­هاي جاري انجام شده است(هموارسازي واقعي)و يا ناشي از روش­هاي گزارش­گري(هموارسازي تصنعي)باشد. پيشنهاد مي­شود كه يك آزمون عملي مناسب در مورد هر روش به اجرا درآيد كه آن:

... يك منحني از جريان سود است كه به دو روش محاسبه می شود،

(الف) حذف يك متغير كه در آن دست كاري شده و

(ب) گنجاندن يا افزودن اين متغير.

كاپلند[[73]](#footnote-73) نيز نسبت به هموارسازي تصنعي توجه كرده و آن را به صورت زير تعريف نموده است:

هموارسازي سود مستلزم گزينش پياپي معيارسنجش حسابداران يا مقررات گزارش­گري در يك الگوي خاص مي­باشد كه اثر ناشي از آن ارائه گزارشي از جريان سود با تغيير اندك نسبت به روند مورد نظر است.

علاوه بر هموارسازي واقعي و تصنعي، در ادبيات حسابداري ابعاد ديگري از هموارسازي نيز مورد توجه قرار گرفته است.

يك طبقه­بندي مشهور، بعد سوم از هموارسازي را هم ارائه كرده وآن را هموارسازي طبقه­اي ناميده است. بارنز[[74]](#footnote-74) و همكاران تفاوت بين سه روش هموارسازي را به صورت زير بيان نموده اند:

1. هموارسازي از طريق رويداد و يا شناخت و ثبت آن: مديريت مي تواند زمان معامله­هاي واقعي را به گونه­اي تعيين كند كه بر درآمد مورد گزارش اثر بگذارند و بدين گونه در طول زمان نوسان­ها را مهار كند. در بيشتر موارد، تعيين زمان طبق برنامه براي وقوع رويدادها(مانند وقوع هزينه تحقيق و توسعه)تابع مقررات حسابداري است كه بر فرآيند شناخت و ثبت اين رويدادها حاكم است.

2. هموارسازي از طريق تخصيص بر دوره­هاي زماني: با فرض وقوع رويداد و شناخت و ثبت اين رويداد، مديريت براي تعيين دوره­هايي كه تحت تأثير مقادير كمي اين رويدادها قرار مي­گيرند، از اختيارات زيادي برخوردار است و مي­تواند بر آنها اعمال كنترل نمايد.

3. هموارسازي از طريق طبقه بندي: هنگامي كه آمار و ارقام موجود در مورد مديريت سود و زيان، به غير از سود خالص پس از كسر همه هزينه­ها از همه درآمدها موضوع هموارسازي باشد، مديريت مي تواند اقلام مربوط به اجزاي سود را طبقه بندي نمايد و بدين وسيله تغييرات مربوط به دوره زماني متعلق به اين آمار را كاهش دهد.

به طور كلي هموارسازي واقعي در رابطه با هموارسازي از مجراي وقوع رويدادها و شناخت و ثبت آنها انجام مي شود درحالي كه هموارسازي تصنعي از طريق تخصيص مقادير كمي رويداد به دوره­هاي زماني انجام مي گيرد(سپاسی و نیکبخت و نوروش ،1384،ص166)1.

# 3-6-6-2)روش­های هموارسازی سود

همانطور که در مطالب قبلی نیز اشاره شد هموارسازي سود به سه روش انجام مي شود:

1) هموارسازي از طريق وقوع رويداد و يا شناخت وثبت آن

2) هموارسازي از طريق تخصيص به دوره هاي زماني

3) هموارسازي از طريق طبقه بندي

# 1-3-6-6-2)تنظيم زمان معامله

در مورد رويدادهاي مالي كه با درآمد و هزينه شركت ارتباط دارند و تأثير بر وجه نقد ندارند؛ مديريت مي تواند با تأخير در ثبت آنها در پايان سال مالي به هدف خود كه همانا هموارسازي سود است برسد.

خيلي از شركت­ها علاقمند هستند در پايان هر دوره گزارش­گري سالانه و ميان دوره­اي با اعطاي تخفیفات ويژه، فروش و حساب­هاي دريافتني را بالا ببرند.

# 2-3-6-6-2)روش­هاي تسهيم هزينه

مديريت با اعمال نظر در مورد بعضي از هزينه­ها مثل هزينه­هاي تحقيق و توسعه و استهلاك سرقفلي مي تواند سود شركت را تغيير دهد. براي مثال مديريت در زماني كه سود شركت به صورت ثابت رشد مي كند با تسهيم هزينه تحقيق و توسعه براي سال­هاي آتي دست به هموارسازي مي زند. اما زماني كه افزايش فوق­العاده اي در فروش خود دارد هموارسازي را با هزينه كردن تمام مخارج تحقيق و توسعه عملي مي كند.

# 4-6-6-2)انواع هموارسازي سود

انواع هموارسازي سود در نمودار شماره1-2ارائه گرديده است و عبارتند از: هموارسازي واقعي و مصنوعي. آناند موهان جول[[75]](#footnote-75) وآنجان وي تاكور[[76]](#footnote-76) مي گويند: هموارسازي واقعي همراه با تصميم­هایی است كه بر توزيع وجوه نقد شركت تأثير مي گذارند و باعث از بين رفتن ارزش شركت مي شوند. تغيير در زمان سرمايه­گذاري وقتي سود به طور مصنوعي هموار شده جريان­های نقدي را تحت تأثير قرار نمي دهد. اين نوع هموارسازي با استفاده از انعطاف پذيري گزارش­گري بدست مي آيد(حاجیوند، 1375،ص 74)3.

داس چر و مالكوم [[77]](#footnote-77)4 وجه تمايز بين هموارسازي واقعي و مصنوعي را بدين صورت بيان كردند: چنانچه يك معامله واقعي بدون در نظر گرفتن تأثير آن بر هموار سازي سود به فرآيند حسابداري اطلاق مي شود كه باعث انتقال هزينه و/ يا درآمد از يك دوره به دوره ديگر مي گردد.... هموارسازي مصنوعي هنگامي حاصل مي شود كه مديران قدرت تصميم گيري دارند. مثلاً پروژه تحقيقاتي سرمايه اي شود يا عمر مفيد و الگوي تخصيص آن طي عمر مفيد تعيين كنند.

پژوهش­گران متعددي سعي برتفكيك اثرات سه نوع هموارسازي از يكديگر داشتند اما نتيجه پژوهش­های آنان نشان مي دهد كه تفكيك اثرات سه نوع هموارسازي از يكديگر امكان پذير نيست و فرآيند هموارسازي سود، ناشي از اثرات هر سه نوع هموارسازي است.

آنچه در مطالعات انجام شده بيشتر مورد توجه قرار گرفته، هموارسازي مصنوعي بوده است و شاخص­هاي ارائه شده براي تعيين هموارسازي نيز بر اين نوع هموارسازي تمركز دارند.

**هموارسازي جريان سود**

**تعمداً توسط مديريت هموار شده است (هموارسازي طراحي شده)**

**به طور طبيعي هموار شده**

**(هموارسازي طبيعي)**

**هموارسازي واقعي**

**(هموارسازي معاملاتي يا اقتصادي)**

**هموارسازي مصنوعي**

**(هموارسازي حسابداري)**

**فرآيند تحصيل سود جريان سود را هموار مي سازد.**

**عملي كه مديران در مقابله با حوادث اقتصادي اتخاذ مي كنند.**

# نمودار شماره 1-2. انواع هموارسازی سود

بر اساس مدل (روزن بوم[[78]](#footnote-78)) و(ون در گوت[[79]](#footnote-79) (و( مرتنز[[80]](#footnote-80) ) هموارسازي سود يك استراتژي بلند مدت است كه مديران شركت­ها براي كاستن از نوسانات سود گزارش شده اتخاذ مي كنند. براي هموار سازي سود بايد ابزارهاي متعددي را به خدمت گرفت؛ به همين خاطر توانايي مديريت براي هموارسازي سود را مي توان با ابزارهايي كه براي هموارسازي سود به كار گرفته اندازه گيري كرد.

مديريت با انتخاب آزادانه اصول حسابداري، وجوه نقد ناشي از عمليات را به سختي مي تواند تحت تأثير اين انتخاب ها قرار دهد. ميلك و جياكومينو[[81]](#footnote-81) مي گويند: محاسبه و استفاده از وجوه نقد ناشي از عمليات، تحريف­ها را حذف مي كند. با توجه به اينكه شركت­ها از روش­هاي مختلف استهلاك استفاده كرده و عمر مفيد متفاوتي براي دارايي­ها قائل مي شوند وجوه نقد ناشي از عمليات، اين نقايص مقايسه سود شركت­ها را حذف مي كند. راپاپورت[[82]](#footnote-82) نيز با نظر آنان موافق بوده و عقيده دارد كه روش­هاي حسابداري، وجوه نقد ناشي از عمليات را تحت تأثير قرار نمي دهد(حاجیوند، 1375،ص 78)3.

# 7-6-2)حسابداري تعديلات جامع

 معمولا مديران جديد به محض ورود به شركت، به بررسي اقدامات مديران قبلي مي پردازند و اعلام مي كنند كه مديران قبلي برخي از درآمدها را زودتر شناسايي كرده اند و از انجام بسياري از هزينه­هاي اختياري همانند تحقيق و توسعه طفره رفته­اند؛ تا از اين طريق عملكرد سود و زيان خود را بهتر جلوه دهند. از اينرو از نخستين اقدامات مديريت جديد پيرايش كامل حساب­ها و بيرون كشيدن اقلام هزينه­اي نهان در حساب­ها و يا انجام مخارج اختياري به تعويق افتاده است كه به اين اقدام«حسابداري تعديلات جامع»گفته مي­شود. پژوهش­های انجام شده در اين مورد گواه كاهش رقم كلي اقلام تعهدي اختياري در اولين سال تغيير مديريت است(مهرآذین، نیکومرام و نوروش،1387،ص46)4.

#  8-6-2)حساب سازي

حساب سازي يك اصطلاح كلي است كه براي توصيف وضعيتي است كه در آن مديريت با دست زدن به اقدامات غير متعارف سعي در تحريف واقعيت و ارائه تصويري غير واقعي از شركت نمايد. اين اصطلاح بيشتر توسط روزنامه نگاران مجلات اقتصادي استفاده مي شود. در حسابرسي نيز به اعمالي گفته مي شود كه پيش از تاريخ ترازنامه صورت مي گيرد تا سبب بهبود تصوير مالي شركت گردند. مثال­هايي از اين دست، انتقال بخشي از پرداخت­ها يا دريافت­هاي نقدي و يا انتقال بخشي از فروش­ها و هزينه­هاي يك دوره از/به دوره بعد مي باشند. اين اقدامات در واقع نوعي تحريف به حساب مي آيند كه عدول از استانداردهاي حسابداري تلقي ميگردند(دستگیر و سلیمانیان،1386،ص 58)5.

# 9-6-2)مديريت سود خوب در برابر مديريت سود بد

 در مديريت سود«بد»كه در اصل، همان مديريت سود نامناسب است، تلاش مي شود عملكرد عملياتي واقعي شركت با استفاده از ايجاد ثبت­هاي حسابداري مصنوعي يا تغيير برآوردها از ميزان معقول، مخفي بماند. براي مثال، هيأت اجرائيه يك شركت ممكن است تأثيرات يك حاشيه سود كم را با ثبت درآمدهاي دوره بعد در اين دوره يا كاهش هزينه­هاي مطالبات سوخت شده، افزايش دهند. پنهان كردن روند عمليات واقعي با استفاده از تهاترهاي حسابداري مصنوعي و افشاء نشده از مصاديق مديريت سود بد مي باشد. كه اغلب نيز امري غير قانوني مي باشد. به اين دليل وجود ذخاير مخفي، شناخت نادرست درآمد، قضاوت­هاي محافظه كارانه، بيش از حد يا كمتر از حد مي باشد. در بدترين حالت، اينها به تقلب منجر مي شود.

در مقابل، مديريت سود «خوب» نيز وجود دارد. يك فعاليت عاقلانه و مناسب كه بخشي از فرآيند مديريت مالي و اعاده ارزش سهامداران مي باشد، از موارد مديريت سود خوب بشمار مي­رود. مديريت سود خوب از فرآيند روزمره اداره يك شركت با مديريت عالي محسوب مي شود كه در طي آن مديريت، بودجه معقول تعيين مي­نمايد، نتيجه­ها وشرايط بازار را بررسي مي كند، در برابر تمامي تهديدها و فرصت­هاي غير منتظره واكنش مثبت نشان مي دهد و تعهدها را در بيشتر يا تمامي موارد به انجام مي­رساند. يك شركت نياز به بودجه ريزي، داشتن هدف، سازماندهي عمليات داخلي و ايجاد انگيزه در كاركنانش در كنار ايجاد يك سيستم بازخورد، جهت آگاهي سرمايه گذارانش دارد. رسيدن به نتيجه­هاي با ثبات و قابل پيش بيني و رسيدن به روند مثبت سود با استفاده از محرك­هاي طرح ريزي و عملياتي خوب، نه غير قانوني است و نه غير اخلاقي. نشانه اي از مهارت­ها و پيشرفت است كه بازار در پي آن است و به آن پاداش مي دهد.

گاهي اوقات به اين مديريت سود«خوب»، مديريت سود«عملياتي»گفته مي شود(جورج[[83]](#footnote-83))كه در آن مديريت اقدام­هایی را در جهت تلاش براي ايجاد عملكرد مالي با ثبات(با استفاده از تصميم­های قابل قبول و داوطلبانه)انجام مي دهد. براي مثال، مديريت ممكن است فعاليت روزانه كارخانه را چند ساعت زودتر تعطيل كند و به كارگران بعد ازظهر مرخصي دهد. اين تصميم به خاطر آن است كه آنان به اهداف توليد به خوبي برسند يا به خاطر آن است كه سطح موجودي توليد شده به اندازه كافي بالا مي باشد و نيازي به موجودي بيشتر نيست.

 يا اين كه به عكس، كارگران را به دليل نرسيدن به اهداف توليد، تنبيه نمايد. تمامي اين موارد اتفاق مي افتد، تجارت چيزي جز تلاش در رسيدن به اهداف و رسيدن به رشد با ثبات و قابل اتكاء، در كنار عكس­العمل در مقابل رقبا و توسعه بازار نيست.

يك مديريت سود خوب ممكن است تصميم گيري كند كه به اختيار در دوره­اي كه درآمد عملياتي پايين است، تعدادي از دارايي­ها به فروش رود؛ شايد شركت در حال بستن يك قرارداد خوب باشد كه در دوره بعد درآمد زايي دارد و نشان دادن اين سود در جهت لطمه وارد نكردن به اعتبار شركت، مورد نياز باشد. در صورت بيان مناسب، روند ايجاد شده گمراه كننده نخواهد بود. برخي افراد باور دارند كه چنين عملي، تصميم­گيري را خدشه دار مي نمايد وكيفيت سود را كاهش مي دهد ولي تصميم­گيري براين پايه استوار است كه آيا نتيجه­هاي بدست آمده قابل اتكاء است و آيا مبادله­ها به گونه اي مناسب بيان شده است يا خير. از اين رو مي توان نتيجه گرفت كه مديريت سود، بد نيست. در حقيقت مقوله­اي مورد پذيرش و مورد نياز در درون و برون شركت توسط تمامي صاحبان سود بازار سرمايه مي­باشد(رحیمیان و همایونی راد،1387،ص27)1.

# 10-6-2)مدیریت سود و تقلب حسابداری

در مورد تمامی روش‌های مدیریت سود مطرح شده، این فرض وجود دارد که کمیته حسابرسی شرکت از کلیه تصمیم هایی که توسط مدیریت اتخاذ می‌گردد و این تصمیم­ها اساساً‌ منجر به ارائه صورت‌های مالی گمراه کننده نیست، آگاه است. متأسفانه در بعضی موارد ممکن است مدیریت از روش‌های مدیریت سود هم فراتر رود و به سادگی درآمدهایی را شناسایی کند که واقعی نیستند. بدین ترتیب هرگاه مدیریت واحد انتفاعی به طور آگاهانه گزارش‌های مالی اساسی را عرضه کند که اهداف آن گمراه کردن استفاده‌کنندگان باشد، این عمل«تقلب حسابداری»خوانده می‌شود. بدین منظور برای کاهش تقلب حسابداری، مدیران واحدهای انتفاعی موظفند صورت‌های مالی اساسی را امضاء نموده (تأییدیه مدیریت)، تا دقیق بودن ارقام صورت‌های مالی واحدهای تجاری را تصدیق نمایند.

# 11-6-2)نقش مدیریت و کمیته حسابرسی در ارتباط با مدیریت سود

مدیران همواره مسئولیت انتخاب و بکارگیری برآوردها و قضاوت‌های اساسی به کار گرفته شده را همانند اصول حسابداری بر عهده دارند، از این رو در نهایت، مدیریت مسئول اصلی کیفیت سود می‌باشد. کیفیت اصول حسابداری با کیفیت سود یکی نیست؛ اما این دو به صورت ذاتی، طوری با هم مرتبط می باشند که قضاوت‌های به کار گرفته شده در انتخاب و به کارگیری چنین اصولی، مستقیماً‌ بر کیفیت سود تأثیر می‌گذارد. اطلاعات حسابداری برای سهامداران از دو بعد اهداف ارزشی و قراردادی، مهم و با اهمیت می‌باشند. وقتی کیفیت سود پایین باشد، اطلاعات حسابداری تهیه شده در برآوردن نیازهای ارزشی و حاکمیتی سهامداران کمتر اثر بخش خواهد بود. برای این منظور سهامداران از کمیته حسابرسی تقاضا می‌کنند تا نظرات بیشتری بر فرآیند گزارش­گری مالی داشته باشند. در مقوله نقش مدیریت، باید متذکر شد که هرگونه تغییر ناگهانی در مدیریت می‌تواند استمرار عملیات تجاری را از مسیر عادی منحرف و بر ثبات سود اثر منفی داشته باشد. اگر مدیریت موفق شرکتی تغییر یابد، موجب بی ثباتی در عملکرد و سود خواهد شد. افزون بر آن، اگر مدیریت نتواند در محیط اجتماعی، سیاسی و یا اقتصادی شرکت تغییر ایجاد کند، از ثبات سود شرکت کاسته می‌شود. وقایع گذشته حاکی از ناتوانی شرکت در ایجاد تغییرات در محیط شرکت در زمان و شکل مناسب، نشان دهنده این مطلب است که مدیریت مشکلاتی داشته است، به عنوان مثال، اگر صنایع خودروسازی در تشخیص سلیقه و تقاضای مشتریان عقب بمانند، طبیعتاً از نظر سود آوری آتی نیز دچار مشکل خواهند شد.

# 12-6-2)مدل­های اندازه­گیری مدیریت سود

از آنجایی که مدیریت سود به طور مستقیم قابل اندازه­گیری نیست، ادبیات مدیریت سود چند روش برآوردکننده مدیریت سود بالقوه را پیشنهاد می­کنند. این روش­ها شامل روش اقلام تعهدی اختیاری، روش اقلام تعهدی یگانه، روش جمع اقلام تعهدی و روش توزیعی است که در ادامه به­تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته­اند.

**1-12-6-2)مدل جمع اقلام تعهدی اختیاری(مدل جونز،1991)**[[84]](#footnote-84)

عمومی­ترین روش مورد استفاده، روش اقلام تعهدی اختیاری است؛ که فرض می کند مدیران برای مدیریت سود اساساً به اختیارهای خود در خصوص اقلام تعهدی حسابداری تکیه می کنند (همان منبع،52)2. اقلام تعهدی شامل اقلام تعهدی اختیاری و غیراختیاری است. اقلام تعهدی اختیاری توسط مدیریت تعیین می­شود، اما اقلام تعهدی غیراختیاری بطور اقتصادی تعیین می­شوند و در اختیار مدیریت نمی باشند.

 مدیران از توانایی اعمال اختیارهای خود برای گزینش روش­های حسابداری و برآوردهای مربوط به اقلام اختیاری و تعیین زمان شناسایی این اقلام تعهدی برخوردارند. لذا، این روش مستلزم تفکیک اقلام تعهدی به اجزای اختیاری و غیراختیاری است، سپس اقلام تعهدی بعنوان نمادی برای مدیریت سود استفاده می شوند. همچنین روش اقلام تعهدی اختیاری با توجه به اقلام تعهدی خاص مورد بررسی ممکن است به دو روش مجزا تفکیک شود. روش اول اصطلاحاً روش جمع اقلام تعهدی اختیاری نامیده می­شود. بر اساس این روش، جمع اقلام تعهدی به اقلام تعهدی اختیاری و غیراختیاری تفکیک می­شود. مدل­هایی که بصورت مکرر برای انجام این جداسازی استفاده شده­اند شامل مدل جونز(جونز، 1991) و مدل تعدیل شده جونز[[85]](#footnote-85) (دچاو و همکاران،1995) [[86]](#footnote-86) است. روش کل اقلام تعهدی اختیاری به طور وسیع جهت آزمون فرضیه­های مدیریت بکار گرفته شده است. مشکل عمده مربوط به استفاده از این روش، نیاز به تشخیص و تفکیک کل اقلام تعهدی به اجزای مدیریت نشده و مدیریت شده است. به عبارت دیگر، انتظار می رود شرکت مورد نظر به جای اقلام تعهدی اختیاری دارای اقلام تعهدی غیراختیاری عمده باشد. شمول این اقلام تعهدی در محاسبات مدیریت سود منجر به ایجاد اختلالاتی در معیار اندازه­گیری مدیریت سود می­شود. بنابراین، اقلام تعهدی غیراختیاری یا مورد انتظار باید برای برآورد معقول اقلام تعهدی اختیاری از جمع اقلام تعهدی کنار گذاشته شوند. مدل­هایی که بطور مکرر برای تفکیک اقلام تعهدی مورد انتظار(غیراختیاری) و اختیاری استفاده شده اند شامل مدل جونزو مدل تعدیل شده جونز (همان منبع،45)3 هستند. در مدل جونز، فرض بر این است که برای محاسبه میزان اقلام تعهدی مدیریت نشده ناشی از معاملات اقتصادی شرکت، دو متغیر شامل مبلغ ناخالص اموال، ماشین آلات و تجهیزات و تغییرات درآمد، در نظر گرفته می­شود. مبلغ ناخالص اموال، ماشین آلات و تجهیزات میزان هزینه استهلاک را تعیین می کند، در حالیکه تغییر درآمد بیانگر تغییرات حساب­های سرمایه در گردش است. مدل جونز جمع اقلام تعهدی را بر روی مبلغ ناخالص اموال، ماشین آلات و تجهیزات و تغییرات درآمد رگرسیون می کند. این رگرسیون منجر به ضرایبی می شود که برای برآورد اقلام تعهدی مدیریت نشده مورد استفاده قرار می گیرند. باقیمانده­های رگرسیون مذکور به عنوان اقلام تعهدی اختیاری در نظر گرفته می شوند(بولو و حسینی، 1386،ص77)4.

 با فرض اینکه تغیرات در فروش­های اعتباری نیز می تواند منبع مدیریت سود باشد، دچاو و همکارانش[[87]](#footnote-87)5 (1995) مدل جونز را با کسر نمودن تغیرات در حساب­ها و اسناد دریافتنی از تغیرات در آمد، تعدیل نمودند. مدل تعديل شده جونز، هم معاملات اقتصادي و هم خط مشي اعتباري شركت را كنترل مي نمايد. دچاو و­همکارانش شواهدی را ارائه نمودند که نشان می­داد مدل تعدیل شده جونز در کشف موارد دستکاری درآمد بسیار قوی­تر از مدل استاندارد جونز است. بر اساس مدل تعدیل شده جونز، جمع اقلام تعهدی بر روی مبلغ ناخالص اموال، ماشین آلات و تجهیزات و تغیرات درآمدها پس از تعدیل بابت تغیرات حساب­ها و اسناد دریافتنی رگرسیون می­شود. آزمون­هاي اوليه مدل جونز ومدل تعديل شده جونز براي يك دوره طولاني روي شركتهايي با داده­هاي سري زماني كافي براي برآورد ضرایب خاص شركت انجام شد. سپس ضرایب بدست آمده براي برآورد اقلام تعهدي اختياري استفاده شدند. متعاقباً، بسياري از پژوهش­ها، اين مدل را به صورت مقطعي (توح و همكاران،1998)[[88]](#footnote-88) ، (دوچارم و همكاران، 2001) [[89]](#footnote-89) برآورد نمودند (بولو و حسینی، 1386،ص77)3.

مدل تعديل شده جونز بيانگر آن است كه هر شركت نمونه ابتدا با تمام شركت­هاي همان صنعت مطابقت داده مي شود. جمع اقلام تعهدي روي مبلغ ناخالص اموال، ماشين آلات و تجهيزات و تغييرات تعديل شده درآمد براي هر گروه از شركت­هاي كنترل مطابقت يافته و با شركت نمونه مورد نظر رگرسيون مي شود. داده­هاي اين رگرسيون از سال مالي قبل از سال­هاي نمونه برگرفته شده و تمام متغيرها بر حسب جمع دارایي­هاي ابتداي دوره استاندارد شده اند.

رابطه(1-2)



TACit : جمع اقلام تعهدی در سال t برای شرکت کنترل i

TAit-1 : جمع دارائی­ها در ابتدای سال t (آخر سال t-1 ) برای شرکت کنترل i

 ∆REVit : تغیرات درآمد طی سال t-1 تا t برای شرکت کنترل i

PPEit : مبلغ ناخالص اموال، ماشین آلات و تجهیزات در سال t برای شرکت کنترل i

eit : مجموع خطای رگرسیون، فرض بر این است که بصورت مقطعی ناهمبسته و دارای توزیع نرمال با میانگین صفر هستند.

سپس این ضرایب برآوردی حاصل از رگرسیون­های شرکت کنترل برای برآورد میزان اقلام تعهدی مدیریت شده برای هر شرکت نمونه از طریق کسر نمودن اقلام تعهدی مدیریت نشده از جمع اقلام تعهدی به شرح زیر بدست می آید:

رابطه(2-2)



TAEMj,t:اجزای مدیریت شده اقلام تعهدی شرکت نمونه i در سال t که معادل جمع اقلام تعهدی اختیاری است.

∆RECjt : تغیرات حساب­ها و اسناد دریافتنی طی سال t-1 تا t برای شرکت کنترل i

بحث قابل توجهي در خصوص كارايي مدل تعديل شده جونز در خصوص كشف مديرت سود انجام شده است(كنگ و همكاران[[90]](#footnote-90)، 1995، گاي و همكاران[[91]](#footnote-91)، 1996، پيزنل و همكاران[[92]](#footnote-92) ، 1998). پيزنل و همكاران نشان دادند كه مدل تعديل شده جونز صرفاً مبلغ اندكي از اقلام تعهدي عادي سرمايه در گردش را كنترل مي كند. بنابراين، پژوهش­های اخير روش جايگزيني را براي اقلام تعهدي اختياري تدوين كردند.

اين روش اصطلاحاً روش اقلام تعهدي اختياري سرمايه در گردش ناميده مي شود. براساس اين روش، تنها اقلام تعهدي سرمايه در گردش به اجزاي اختياري و غيراختياري تفكيك مي شوند. منطق پشتوانه اين روش اين است كه در مقايسه با اقلام تعهدي بلند مدت، مديران نسبت به اقلام تعهدي جاري از آزادي عمل بيشتري برخوردار هستند و بنابراين، اجزاي اختياري اقلام تعهدي سرمايه در گردش مي تواند نمادي برتر نسبت به جمع اقلام تعهدي باشد(توح و همكاران، 1998) [[93]](#footnote-93). اين مدل كه توسط توح و همكاران براي شناسايي اجزاي اختياري اقلام تعهدي سرمايه در گردش تدوين شد، بر همان منطق مدل­هاي جونز مبتني است. براي يكنواختي مدل جمع اقلام تعهدي اختياري با مدل سرمايه درگردش، تغيير در درآمدها بابت تغييرات حساب­ها و اسناد دريافتني تعديل شده است.

ضرایب اقلام تعهدي مديريت نشده از رگرسيون اقلام تعهدي سرمايه در گردش روي تغييرات درآمدها، به صورت مقطعي، براي هر گروه از شركت­هاي كنترل مطابقت يافته با شركت نمونه مورد نظر به دست مي­آيد. رگرسيون شركت كنترل به شرح زير است:

رابطه(3-2)



: اقلام تعهدی سرمایه در گردش(جمع تغییرات موجودی کالا، حساب­ها و اسناد دریافتنی و سایر دارائی­های جاری منهای تغییرات حساب­ها و اسناد پرداختنی، مالیات بر درآمد پرداختنی و سایر بدهی­های جاری) در سال t برای شرکت کنترلi.

سپس این ضرایب برآوردی حاصل از رگرسیون­های شرکت کنترل، برای برآورد میزان اقلام تعهدی مدیریت شده سرمایه در گردش هر شرکت نمونه با کسر نمودن اقلام تعهدی مدیریت نشده سرمایه در گردش از جمع اقلام تعهدی سرمایه در گردش به شرح زیر استفاده می شود:

رابطه(4-2)



: اقلام تعهدی مدیریت شده سرمایه در گردش شرکتj در سالt، که معادل اقلام تعهدی اختیاری سرمایه در گردش است(بولو و حسینی،1386،ص79)1.

**2-12-6-2)مدل اقلام تعهدی یگانه**[[94]](#footnote-94)2

برخی پژوهش­ها تنها با استفاده از اقلام تعهدی یگانه نظیر ذخیره مطالبات مشکوک الوصول(مک نیکولز و ویلسون،1988)[[95]](#footnote-95)3، برآوردهای استهلاک (توح و همکاران 1999)[[96]](#footnote-96)4 یا ذخایر ارزیابی تخصیص­های مالیاتی به آزمون مدیریت سود پرداخته اند.

کوشش برای کشف مدیریت سود با استفاده از اقلام تعهدی یگانه دارای معایبی است. نخست اینکه، صرفاً در صورتی مدیریت سود می­تواند بر اساس روش اقلام تعهدی یگانه کشف شود که اقلام تعهدی مورد آزمون مدیریت شده باشند که معمولاً تشخیص این امر دشوار است. حتی چنانچه اقلام تعهدی مناسبی مورد آزمون واقع شده باشند، تأثیر مدیریت هر یک از اقلام تعهدی به تنهایی ممکن است از لحاظ آماری با اهمیت نباشند. ثانیاً، این فرض منطقی است که مدیران برای مدیریت سود، بیش از یک اقلام تعهدی را استفاده می­کنند. بنابراین، ضمن اینکه روش اقلام تعهدی یگانه در برخی شرایط برای کشف مدیریت سود موثر است، اما در اغلب موارد منجر به کشف مدیریت سود نمی شود(نیکولز و ویلسون، 1988)[[97]](#footnote-97)1. علاوه براین، اعتبار سازه برای روش اقلام تعهدی یگانه کمتر از روش جمع اقلام تعهدی است، زیرا اقلام تعهدی واحد به سهولت می تواند تحت تأثیر متغیرهای مختلف قرار گیرد. به عنوان مثال، یک تغییر افزاینده سود در ذخیره مطالبات مشکوک الوصول شرکت می تواند نتیجه مدیریت سود باشد. با این حال، همچنین تغییر مذکور می­تواند ناشی از تغییر در سیاست­های اعتباری شرکت یا تغییر در وضعیت اقتصادی باشد(بولو و حسینی،1386،ص 82)2.

**3-12-6-2)مدل جمع اقلام تعهدی**[[98]](#footnote-98)3

پژوهش­های مختلفی از طریق بررسی جمع اقلام تعهدی و تغییرات حسابداری به آزمون مدیریت سود پرداخته اند.(هیلی، 1985)[[99]](#footnote-99)4 از هر دو روش جمع اقلام تعهدی و تغییرات حسابداری برای آزمون تأثیر طرح­های پاداش، بر تصمیم­های حسابداری استفاده نموده است. اگرچه وی با استفاده از هر دو نماد مدیریت سود، شواهد پشتیبانی کننده را برای فرضیه­های خود یافت، اما او ابراز داشت که روش جمع اقلام تعهدی کاربردی­تر از روش تغییرات حسابداری است. زیرا تغییر روش­های حسابداری در مقایسه با تغییر اقلام تعهدی بسیار دشوار و پرهزینه است. علاوه بر این، تغییر روش­های حسابداری بر سود و پاداش مدیران در سال جاری و سال­های آتی تأثیر می گذارد، در حالیکه تأثیر این تغییر تنها برای سالی که تغییر در آن رخ داده است، افشاء می شود. بنابراین، این نماد قادر به کنترل تأثیر روش­های حسابداری در سال­های بعد از انجام تغییر نمی باشد. به طور کلی، اگر چه روش جمع اقلام تعهدی نیز دارای اختلال است، اما این روش برای کشف مدیریت سود در اغلب موارد، موثرتر از روش تغییر حسابداری است. علاوه بر این، روش مذکور اطلاعات مدیریت سود مورد نظر کمیسیون بورس و اوراق بهادار را نیز فراهم می کند.

در پی طرح نظری هیلی[[100]](#footnote-100)1 (1985) روش جمع اقلام تعهدی، مدیریت سود را به عنوان تفاوت میان سود خالص و جریان­های نقدی عملیاتی تعریف کرد. همان طور که وارن بافت[[101]](#footnote-101)2، سرمایه دار افسانه­ای متذکر شده است سرمایه گذاران از سود رنجیده اند. زیرا اصول پذیرفته شده حسابداری اختیارهای وسیعی را در تعیین سود گزارش شده به مدیران می دهد و مدیران از اختیارهای خود برای تولید ارقام سود دلخواه خود بهره می گیرند(گروه سهامداران جزء، 2001)3. بافت توصیه می کند که سهامداران جزء از جریان نقدی عملیاتی به عنوان ابزار کنترل کیفیت سود شرکت استفاده کنند. در مواردی که اختلاف زیادی میان سود گزارش شده و جریان نقدی عملیاتی شرکت وجود داشته باشد، به احتمال زیاد شرکت بطور جدی درگیر مدیریت سود شده است. بنابراین، یک راه ساده برای سرمایه گذاران عادی برای شناسایی مدیریت سود، آزمون تفاوت میان جریان نقدی عملیاتی و سود مورد گزارش است. برای همخوانی این روش با معیارهای پیشین، جریان نقدی عملیاتی و سود گزارش شده بر حسب جمع دارائی­های ابتدای دوره استاندارد شده است. مدیریت سود شرکت j در طول دوره t به شرح زیر اندازه گیری می­شود:

رابطه(5-2)



CFOEMj,t : جزء مدیریت شده سود شرکت نمونه j درسال t که معادل جمع اقلام تعهدی است.

NIjt : سود گزارش شده شرکت نمونهj در سال t

CFOjt : جریان نقدی عملیاتی شرکت نمونهj درسال t

TAjt-1 : جمع دارائی­های شرکت نمونهj در ابتدای سال1-t

اگرچه این روش در کشف میزان مدیریت سود دارای خطا است، و قادر به شناسایی معیارهای خاص مورد استفاده برای مدیریت سود نیست، اما این روش می تواند شاخصی برای وجود مدیریت سود باشد. علاوه بر این، این معیار می تواند روش ساده­ای برای سرمایه­گذاران، جهت ارزیابی احتمال درگیری شرکت در مدیریت سود بدون استفاده از روش­های آماری پیچیده باشد(بولو و حسینی، 1386، 82)4.

**4-12-6-2)مدل توزیعی**[[102]](#footnote-102)

پژوهش­های اخیر با آزمون میزان شیوع مدیریت سود به منظور اجتناب از زیان یا کاهش سود، رویکرد دیگری را برای آزمون مدیریت سود اتخاذ کرده اند. بارگستلر و دیچو[[103]](#footnote-103) (1997) به آزمون توزیع تغییرهای سود و سود گزارش شده پرداخته­اند. آنها به این نتیجه دست یافتند که فراوانی شرکت­های دارای سود اندک(یا تغییرات سود اندک)بیشتر از شرکت­های دارای زیان اندک است. این رویکرد برای کشف میزان شیوع مدیریت سود نسبت به روش­های پیشین بی طرفانه­تر به نظر می­رسد. اما بر عکس، این رویکرد در افشاء دامنه مدیریت سود و اقلام تعهدی یا روش­های خاص مورد استفاده برای مدیریت سود موفق نبوده است(هیلیو واهلن ، 1999) [[104]](#footnote-104).

به طور خلاصه هر يك از معيارهاي مديريت سود داراي مزايا ومعايب خاص خود به شرح فوق مي باشند. در غياب مدل كامل براي كشف مديريت سود، پژوهش­های مديريت سود بايد از معيارهاي مختلف مديريت سود براي ارتقاء روايي و اعتبار نتايج خود استفاده نمايند(بولو و حسینی، 1386، ص84)4.

در جدول شماره 2-2، که در صفحه بعد ارائه شده سه گروه از مدل­هایی که در پژوهش­های اخیر در زمینه مدیریت سود به عنوان تعریف اقلام تعهدی اختیای در نظر گرفته شده اند، نشان داده شده است. در اولین گروه، کل اقلام تعهدی در نظر گرفته می شود. در گروه دوم، مدل­های مبتنی بر اقلام تعهدی خاص بوده و این مطالعات اغلب بر روی صنایع مشخصی که اقلام تعهدی آنها قابل اندازه گیری است و به قضاوت نیاز دارد، متمرکز است. در گروه سوم، ویژگی­های آماری سود به منظور شناسایی رفتار اثرات سود مورد آزمون قرار می گیرد(مشایخی و صفری، 1385،ص 35)5.

# جدول 2-2. شاخص­هاي اندازه گیری اقلام تعهدي اختياري

|  |
| --- |
| **1- مدل­هاي مبتني بر كل اقلام تعهدي** |
| **محقق** | **شاخص اقلام تعهدي اختياري** |
| هيلي (1985)دي آنجلو (1986)جونز (1991)دچو (1995) «مدل تعديل شده جونز»كانگ و سيواراماكريشنان[[105]](#footnote-105) (1995) | كل اقلام تعهدي.تغيير در كل اقلام تعهدي.پسماند رگرسيون كل اقلام تعهدي در مقابل تغيير در فروش وبهاي تمام شده دارايي­هاي ثابت.پسماند رگرسيون كل اقلام تعهدي در مقابل تغيير در فروش وبهاي تمام شده دارايي­هاي ثابت به گونه اي كه درآمد از طريق تغيير در حساب­هاي دريافتني در دوره رويداد تعديل مي شود.پسماند رگرسيون دارايي­هاي جاري غير نقدي منهاي بدهي­هاي تعديل شده با توجه به افزايش درآمدها، هزينه­ها، وبهاي تمام شده دارايي­هاي ثابت. |
| **2- مدل­هاي مبتني بر اقلام تعهدي خاص** |
| مك نيكولس و ويلسون (1988)بيور و انگل (1996)[[106]](#footnote-106)بنيش (1997)[[107]](#footnote-107)بيور و مك نيكولس (1998) | مانده ذخيره مطالبات مشكوك الوصول برآورد شده (پسماند رگرسيون ذخيره مطالبات مشكوك الوصول روي مانده ذخيره اول دوره ومطالبات سوخت شده جاري وآتي). مانده ذخيره زيان وام.شاخص تعداد روزهاي بازيافت حساب­هاي دريافتني، شاخص حاشيه فروش، شاخص كيفيت دارايي، شاخص استهلاك، شاخص هزينه اداري، كل اقلام تعهدي به شاخص كل دارايي­ها. رشد ذخيره زيان سالانه براي بيمه گران اموال. |
| **3- مدل هاي مبتني بر روش توزيع فراواني** |
| بارگستلر و دیچو (1997)[[108]](#footnote-108)دي جورج وهمكاران (1999) | فراواني مقايسه سود سالانه با سطح سود صفر ومقايسه سود سال­هاي گذشته با سود مورد انتظار.فراواني مقايسه سودهاي فصلي سالانه با سطح سود صفر ومقايسه سود فصل قبل با پيش بيني­هاي تحليلگران. |

# 7-2)مبانی نظری مربوط به بازده سهام

بازده در فرآيند سرمايه­گذاري نيروي محركي است كه ايجاد انگيزه مي كند و پاداشي براي سرمايه گذاران محسوب مي­شود. بازده ناشي از سرمايه­گذاري براي سرمايه­گذاران حائز اهميت است، براي اينكه تمامي بازي سرمايه­گذاري به منظور كسب بازده صورت مي گيرد.

منظور از سرمايه­گذاري عبارت است از، ارزش فعلي پول در يك دوره زماني به منظور كسب عايداتي در آينده كه به سرمايه گذار براي1) زمان دريافت وجوه2) نرخ مورد انتظار تورم 3) عدم اطمينان در پرداخت­هاي آتي پاداش مي دهد. هنگامي كه سرمايه­گذاري مي كنيم، مصرف جاري را براي افزايش ميزان دارايي خود به تعويق مي اندازيم و بنابراين در آينده، بيشتر مي­توانيم مصرف كنيم. اين تغيير يا مي­تواند به واسطه جريان­هاي نقدي مانند بهره يا سود سهام و يا به واسطه تغيير مثبت يا منفي در قيمت دارايي باشد. سرمايه­گذار مي­تواند يك فرد، دولت، يك صندوق بازنشستگي يا يك شركت باشد. آنها سرمايه­گذاري مي كنند تا از سرمايه­گذاري خود بازدهي كه نتيجه به تعويق انداختن مصرف است، به دست آورند. آنها خواهان نرخ بازدهي هستند كه در طول زمان، نرخ مورد انتظار تورم و عدم اطمينان بازده را جبران نمايد. بنابراين براي نيل به اين اهداف، سرمايه­گذاران بايستي يك ارزيابي منطقي براي سرمايه­گذاري­هاي جايگزين و متفاوت از هم انجام دهند. براي اين انتخاب بايد ميزان ريسك و بازده را براي گزينه­ها برآورد كرده و ارزيابي نمايند(اسلامی بیدگلی و همکاران، 1384، ص5)1.

ریسک و بازده، دو موضوع اساسی برای سرمایه­گذاران است. برای کمی نمودن ارتباط بین ریسک و بازده می توان از مدل قیمت گذاری دارایی سرمایه ای(کپم)[[109]](#footnote-109)2 استفاده کرد. در این مدل، تنها عاملی که بازده سهام را تحت تأثیر قرار می دهد ریسک سیستماتیک (بتا) می باشد. عوامل دیگری نیز وجود دارند که روی بازده سهام تأثیر می گذارند. فاما و فرنچ[[110]](#footnote-110)3 مدل چند عاملی را با اضافه نمودن دو متغیر نسبت ارزش دفتری به ارزش بازار سهام[[111]](#footnote-111)4 و اندازه شرکت را به عنوان دو متغیری که تأثیر معنی­دار روی بازده سهام دارند معرفی نمودند(احمدپور و رحمانی، 1386،ص19)5.

مدل­های اصلی مطرح شده برای ارزیابی ریسک اوراق بهادار در بازار سرمایه، مدل قیمت گذاری دارایی سرمایه­ای(کپم) و مدل سه عاملی فاما و فرنچ می باشد. مفروضاتی که مدل قیمت گذاری دارایی سرمایه­ای بر مبنای آن بنا نهاده شده است، عبارتند از:

1)سرمایه­گذاران ریسک گریزند و بالاترین بازده را برای سطح معینی از ریسک ترجیح می دهند.

2)سرمایه­گذاران انتظارات و برداشت یکسانی درباره ریسک و بازده مورد انتظار اوراق بهادار دارند.

3)همه سرمایه­گذارن می توانند در نرخ بدون ریسک وام بدهند یا وام بگیرند.

 4)همه سرمایه گذاران دسترسی آزادی به اطلاعات دارند و هر نوع اطلاعاتی را بدون هیچ هزینه و یا از دست دادن زمان می توانند به دست آورند.

 5)سرمایه­گذاران منطقی رفتار کرده و تصمیم­های سرمایه­گذاریشان را بر مبنای آن اتخاذ می کنند، که به ارزیابی آنها از ریسک و بازده مورد انتظار بستگی دارد.

 مدل CAPM، بیان می کند که ارتباط بین ریسک و بازده به صورت خطی است. این مدل چارچوبی فراهم می­آورد که با استفاده از آن می­توان ریسک سیستماتیک هر یک از دارایی­ها و ریسک سیستماتیک پرتفوهایی که به خوبی متنوع شده اند را محاسبه کرد. بر طبق این مدل، بازده مورد انتظار هر دارایی عبارت است از نرخ بازده بدون ریسک، به علاوه صرف ریسک :

رابطه(6-2)



:$R\_{i}$بازده مورد انتظار بازار $β\_{i}$ : بتای بازار برای دارایی i RF : نرخ بازده بدون ریسک

فاما و فرنچ[[112]](#footnote-112)1، در سال1992-1993نشان دادند که در مدل قیمت­گذاری دارایی­های سرمایه­ای، باید به عوامل دیگری نیز توجه شود. فاما و فرنچ، با مطالعه روند سود و بازده شرکت­ها و تجزیه و تحلیل قرار دادن نتایج بدست آمده، به این نتیجه رسیدند که علاوه بر بتا، عوامل دیگری نیز وجود دارند که بر بازده سهام شرکت­ها تأثیر می گذارند. فاما و فرنچ، از پژوهش­های خود چنین نتیجه گیری کردند که یا بازار طبق برداشت آنان کارآمد نیست، یا مدل قیمت گذاری دارایی­های سرمایه­ای درست نمی باشد و یا هر دو مصداق دارد. مقاله فاما و فرنچ، درباره عوامل تأثیر­گذار بر بازده سهام، مورد توجه بسیاری از صاحب نظران قرار گرفته و به انقلاب دوم فاما مشهور شده است(عبده تبریزی، 1377، 79)2.

لازم به ذكر است كه در بحث بازده، دو نوع بازده بشرح زیر مطرح مي شود :

**الف) بازده تحقق يافته:** بازدهي است كه واقع شده است، يا بازدهي است كه كسب شده است. در واقع بازده تحقق يافته بازدهي است كه به وقوع پيوسته و واقع شده است.

 **ب) بازده مورد انتظار:** عبارت است از بازده تخميني يك دارايي كه سرمايه­گذاران انتظار دارند در يك دوره آينده بدست آورند.

بازده معمولاً از دو بخش تشكيل مي شود:

 **الف (سود دريافتي:** مهمترين جزء بازده سودي است كه بصورت جريان­های نقدي دوره­اي سرمايه­گذاري بوده و مي تواند به شكل بهره يا سود تقسيمي باشد.

 **ب( سود (زيان)سرمايه:** دومين جزء مهم بازده، سود(زيان)سرمايه است كه مخصوص سهام عادي است ولي در مورد اوراق قرضه بلند مدت و ساير اوراق بهادار با درآمد ثابت نيز مصداق دارد. به اين جزء كه ناشي از افزايش(كاهش)قيمت دارايي است سود(زيان) سرمايه مي­گويند.­اين سود(زيان)سرمايه ناشي از اختلاف بين قيمت خريد و قيمت زماني است كه دارنده اوراق قصد فروش آنها را دارد. اين اختلاف مي­تواند سود و يا زيان باشد. مجموع اين دو جزء، بازده كل اوراق بهادار را تشكيل مي دهد كه براي هر اوراق بهاداري بصورت زير می باشد( اسلامی بیدگلی و همکاران، 1384،ص 5)1:

 **كاهش قيمت – يا افزايش قيمت + سود دريافتي = بازده كل هر اوراق بهادار**

محاسبه صحيح بازده شامل دو جزء بازده، يعني سود دريافتي و تغييرات قيمت است. از طريق مفهوم بازده كل، مي توان بازده در طول زمان يا بازده اوراق بهادار را بدست آورد. معمولاً بازده كل(TR)در يك دوره معين شامل هرگونه وجوه نقدي دريافتي به اضافه تغييرات در طول دوره تقسيم بر قيمت اوراق در زمان خريد است. بازده كل بصورت زير محاسبه مي شود(همان منبع،ص5)2:

رابطه(7-2)



 جريانات نقدي در طول دوره مورد نظر t  قيمت در پايان دوره t يا قيمت فروش

 قيمت خريد دارايي يا قيمت در شروع دوره  تغيير در قيمت در طول دوره

در حالت کلی، بازده کل مجموعه مزایایی است که در طول یک دوره به سهم تعلق می گیرد. این دوره می تواند روزانه، هفتگی، ماهانه، سالانه و یا هر دوره زمانی دیگر متناسب با نوع پژوهش باشد.

مجموعه این مزایا برای محاسبه بازده ماهانه سهام شامل موارد زیر است:

**1. تفاوت قیمت:** قیمت سهام در پایان ماه به اولین قیمت در ابتدای ماه در نظر گرفته می شود و تفاوت آنها را می­نویسند. این تفاوت اگر مثبت باشد، عامل فزاینده نرخ بازده کل و اگر منفی باشد، عامل کاهنده نرخ بازده کل خواهد بود.

**2. سود نقدی هر سهم:** این سود عبارت است از سود نقدی سهام پیشنهادی تصویب شده در مجمع عمومی صاحبان سهام که تقسیم بر تعداد سهام در تاریخ تصویب شده است.

**3. مزایای ناشی از حق تقدم:** در صورتی که افزایش سرمایه از محل آورده نقدی سهامداران با قیمت اسمی صورت گیرد حق تقدم حاصله دارای ارزشی است که به عنوان یکی از مزایای متعلق به سهامدار در هنگام افزایش سرمایه، در محاسبه نرخ بازده کل سهم مدنظر قرار می گیرد.

**4. مزایای ناشی از پرداخت سود سهمی(سهام جایزه):** افزایش سرمایه از محل اندوخته­های قانونی و مطالبات حال شده سهامداران منجر به ایجاد سود سهمی یا سهام جایزه شده که دارای ارزشی است و باید محاسبه بازده کل سهم در مطالعه مد نظر قرار گیرد.

بازده شرکت که ناشی از چهار مورد یاد شده است بدین شکل محاسبه می شود:

رابطه (8-2)


:$ r\_{p}$بازده ناشي از تغييرات ماهيانه قيمت

: $r\_{Dps}$ بازده ناشي از سود نقدي : $r\_{R}$بازده ناشي از حق تقدم

: $r\_{SD}$بازده ناشي از سود سهمي

رابطه(9-2)

$r\_{p}$=$\frac{P\_{1}-P\_{0}}{P\_{0}}$

$P\_{0}$ : قيمت سهم در ابتداي ماه

 : $P\_{1}$قيمت سهم در انتهاي ماه

رابطه (10-2)



DPS : سود نقدی هر سهم

 : $P\_{t} $قيمت سهم در ماه مربوط به مجمع عمومی عادی

رابطه (11-2)



 : $P\_{2}$قيمت سهم پس از مجمع عمومی عادی که افزایش سرمایه داده است؛

 : $P\_{1}$قيمت سهم قبل از مجمع عمومی عادی که افزایش سرمایه داده است؛

%R : درصد حق تقدم مصوب در مجمع عمومی عادی؛

N.P : قیمت اسمی هر سهم.

رابطه (12-2) $r\_{SD}=\frac{\left(1+\%SD\right)P\_{2}-P\_{1}}{P\_{1}}$

SD : سود سهمی است و %SD به معنای درصد افزایش سرمایه از محل سود انباشته و یا اندوخته­ها است؛

: $P\_{2}$ اولین قیمت بعد از مجمع فوق العاده؛

: $P\_{1}$ آخرین قیمت قبل از مجمع فوق العاده است.

(سینایی و محمودی، 1384، 77)1.

براي تشريح بيشتر مي توان بازده سهام را بصورت زير تعريف كرد:

بازده، عبارت است از نسبت كل عايدي حاصل از سرمايه­گذاري در يك دوره معين، به سرمايه­اي كه براي به دست آوردن فايده، در ابتداي دوره مصرف گرديده است. با توجه به اينكه اكثر پژوهش­ها بر روي سهام عادي شركت­هاي پذيرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران انجام مي گيرد، بنابراين براي محاسبه بازده سهام عامل­هاي افزايش سرمايه، منبع افزايش سرمايه و زمان افزايش سرمايه بايستي مد نظر قرار گيرند. براي محاسبه بازده با توجه به عامل­هاي فوق به شيوه زير عمل مي شود:

رابطه (13-2)

:$α\_{ 1}$ درصد افزايش سرمايه از محل مطالبات و آورده نقدي :$α\_{2}$درصد افزايش سرمايه از محل اندوخته­ها

: $P\_{0}$قيمت سهم در ابتداي دوره

: $P\_{1}$قيمت سهم در انتهاي دوره 1000 :قيمت اسمي هر سهم

(دستگیر و خدابنده، 1382،ص 53)1.

# 8-2)شرکت­های فرعی، اصلی و گروه

یکی از اهداف اصلی واحدهای تجاری در عرصه اقتصاد، گسترش و توسعه فعالیت واحدهای تجاری می باشد، بطوریکه امروزه جهت دستیابی به رشد و توسعه پایدار، مدیران واحدهای تولیدی و تجاری، تلاش و فعالیت­های گوناگونی را در زمینه­های مختلف انجام می دهند. برخی از مدیران واحدهای تولیدی، فرایند توسعه فعالیت­ها را به آرامی و به تدریج پیموده، و برخی دیگر این فرایند را بسیار سریع تر طی کرده اند. اهمیت و گسترش عملیات واحدهای تجاری، در حدی است که برخی از سرمایه­گذاران و مدیران موفق در عرصه تجارت، جهت جلوگیری از خروج از صحنه رقابت، تمامی تلاش خود را متوجه گسترش درونی[[113]](#footnote-113)خود کرده، که در این گونه موارد، دامنه فعالیت پژوهش در مورد محصول­ها و تولیداتجدید گسترش داده، تولید افزایش و نتیجه آن، افزایش حجم فروش، و در نهایت به بازده مورد نظر خود خواهند رسید(همتی، 1385،ص 2)3.

امروزه، با توجه به گستردگی حجم فعالیت­های بازرگانی، اکثر موسسات و واحدهای تجاری جهت نیل به اهداف فوق، از گسترش بیرونی[[114]](#footnote-114)4(ترکیب)استفاده می نمایند. این قبیل شرکت­ها، عمدتاً در تلاشند، که تمام فعالیت خود را از طریق تحصیل واحدهای تجاری دیگر دسترسی یابند.بدیهی است، استفاده از این روش، برای توسعه فعالیت در مقایسه با گسترش دورنی، در نتیجه ترکیب واحدهای تجاری، میزان رقابت در بازار کاهش یافته، موفقیت انحصاری را ایجاد می نماید، نتیجه این عمل(گسترش از بیرون)منجر به صرفه جویی[[115]](#footnote-115) در هزینه از طریق افزایش مقیاس تولید، صرفه جویی در زمان برای ورود به بازار جدید از طریق شرکتی که قبلاً در آن بازار فعالیت داشته و تمام مراحل قانونی محیط زیست و دولتی را طی کرده، مجوزهای لازم را برای فعالیت در اختیار داشته، نیازی به گرفتن مجوز جدید نبوده از نظر زمانی جهت تولید بیشتر سریع تر به اهداف خود نائل می شوند، و نهایت امر موجب تقلیل بهای تمام شده تولید شده و سرانجام بازده افزایش می یابد.

کنترل خالص دارایی دو یا چند واحد اقتصادی جداگانه در یک شخصیت واحد اقتصادی یگانه جدید را ترکیب واحدهای تجاری گویند. به عبارت دیگر می توان گفت:«اجماع واحدهای تجاری جداگانه در قالب یک شخصیت اقتصادی، بر اثر اتحاد یک واحد با واحد دیگر یا کسب کنترل خالص دارایی­ها و عملیات واحد دیگر را ترکیب گویند.»در ترکیب واحدهای تجاری ممکن است، واحد تجاری ترکیب کننده«واحد تجاری اصلی»و چنانکه شرکت ترکیب شونده بیش از 50 درصد سهام آن در کنترل شرکت ترکیب کننده باشد، شرکت ترکیب شونده به عنوان«واحد تجاری فرعی»نامیده می شود(همتی، 1385،ص2)2.

طبق بند چهاراستاندارد حسابداری شماره 18 با عنوان صورت­های مالی تلفیقی و حسابداری سرمایه­گذاری در واحدهای تجاری فرعی، شرکت­های گروه عبارت است از واحد تجاری اصلی و کلیه واحدهای تجاری فرعی آن و منظور از شرکت­های اصلی عبارت است از واحدهای تجاری که دارای یک یا چند واحد تجاری فرعی است و شرکت­های فرعی عبارت است شرکت­هایی که تحت کنترل یک واحد تجاری دیگر(واحد تجاری اصلی)می باشد و صورت­های مالی تلفیقی عبارت است از صورت­های مالی یک گروه که به عنوان یک شخصیت اقتصادی واحد محسوب می شود(کمیته تدوین استانداردهای حسابداری، 1386،ص382)3.

طبق بند6 همین استاندارد حسابداری، یک واحد تجاری اصلی تنها در صورت وجود تمام شرایط زیر، ملزم به تهیه و ارائه صورت­های مالی تلفیقی نیست بعبارت دیگر در صورت نقض یکی از شرایط زیر، واحد تجاری ملزم به ارائه صورت­های مالی تلفیقی می باشد:

الف. واحد مزبور، خود واحد تجاری فرعی و تماماً متعلق به واحد تجاری اصلی دیگر باشد یا واحد تجاری فرعی یک واحد دیگر با مالکیت کمتر از 100 درصد سهام باشد اما سایر صاحبان سهام، علیرغم آگاهی از قصد واحد تجاری اصلی برای عدم ارائه صورت­های مالی تلفیقی، مخالفت خود را اعلام نکرده باشد.

ب. سهام یا سایر اوراق بهادار آن واحد در بورس اوراق بهادار یا سایر بازارهای در دسترس عموم، معامله نشود.

ج. واحد مزبور برای عرضه هرگونه اوراق بهادار به عموم، صورت­های مالی خود را به هیئت پذیرش بورس اوراق بهادار یا سایر مراجع قانونی تحویل نداده یا در جریان تحویل آن نباشد.

د. واحد تجاری اصلی نهایی یا میانی آن واحد، صورت­های مالی تلفیقی قابل دسترس برای استفاده عمومی را بر اساس استانداردهای حسابداری تهیه کند(همان منبع،ص382)1.

برخی از مهمترین دلایل ترکیب واحدهای تجاری عبارت اند از:

1. استفاده بهینه از مدیریت موجود و نیروی کار واحدهای عضو گروه

2. افزایش سطح تولید از طریق استفاده از ظرفیت­های بلا استفاده واحدهای عضو گروه

3. استفاده از منابع مازاد واحدهای عضو گروه و رفع نیاز در بین شرکت­های عضو گروه

4. کاهش ریسک و مخاطرات

5. برخورداری از مزایا و معافیت­های مالیاتی

6. دسترسی سریع به منابع مالی با شرایط مناسب

7. اعمال مدیریت کارآمد و لایق

8. دستیابی به منابع مواد اولیه جدید یا بازار محصول (همتی، 1385،ص 3)2.

# 9-2)پیشینه پژوهش

# 1-9-2)پژوهش­های خارجی:

اولین مطالعات در مورد بررسی مسائل مرتبط با رفتار مدیریت سود در سال 1986 توسط ویلسون[[116]](#footnote-116)3از دانشگاه هاروارد انجام گرفت. نتیجه گیری ویلسون این بود که جریان وجوه نقد عملیاتی و کل اقلام تعهدی بطور متفاوتی مفید و با ارزش هستند یعنی بنظر می رسد که بازار به افشاء اطلاعات مربوط به جریان وجوه نقد عملیاتی و اقلام تعهدی عکس العمل نشان می دهد و اینکه جریان وجوه نقد مفیدتر و باارزش­تر از اقلام تعهدی است(خوش طینت و اسماعیلی، 1384،ص 31)4.

**مک کانل** و **سرواس**[[117]](#footnote-117) (1990) یک رابطه یو شکل معکوس بین درصد مالکیت سهام اعضای هیئت مدیره و کیوتوبین بعنوان یک معیار برای عملکرد شرکت پیدا کردند. بعبارت دیگر، با افزایش درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره، کنترل از سهامداران خارجی به مدیران و مالکان مدیریتی سهام تغییر پیدا می کرد و عملکرد شرکت تضعیف می­شد. و این بخاطر افزایش هزینه­های نمایندگی مدیریت است. تعدادی از محققان نیز پس از نیافتن رابطه خطی، رابطه ای غیر خطی را بین درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره و مدیریت سود آزمون کردند. اگر چه در بسیاری از پژوهش­های مدیریت سود، رابطه یو شکل بین درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره و مدیریت سود نشان داده است، اما پژوهش­گرانی نیز دریافتند که یک رابطه غیر خطی(یو شکل معکوس) بین درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره و کیفیت سود که از طریق اقام تعهدی اندازه­گیری می­شود، وجود دارد (مشایخ و اسماعیلی، 1385،ص27)2.

**لیو** و **تیاگرجن**[[118]](#footnote-118)3 (1993) طی پژوهشی به بررسی رابطه بین رفتار مدیریت سود و بازده سهام پرداختند. بدین صورت که آنها 12 متغیر بنیادین را که توسط تحلیل­گران مالی در ارزیابی رفتار مدیریت سود استفاده می شود، مشخص کردند و از طریق دادن امتیاز صفر و یک به هر یک از 12 متغیر بنیادین، رفتار مدیریت سود را اندازه­گیری کردند و نهایتاً به این نتیجه رسیدند که گروه­هایی که از رفتار مدیریت سود بالاتری برخوردارند ضریب واکنش سود پائین­تری دارند(خوش طینت و اسماعیلی، 1384،ص32)4.

**جنسن**[[119]](#footnote-119)5 (1993) بیان کرد که افزایش درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره کمک می کند تا منافع سهامداران و مدیران یک جهت شود بطوریکه وقتی درصد مالکیت سهام اعضاء هیئت مدیره افزایش پیدا می­کند، عملکرد شرکت از طریق کاهش هزینه­های نمایندگی افزایش پیدا می­کند(مشایخ و اسماعیلی، 1385،ص 27)6.

**هن ونگ**[[120]](#footnote-120)7(1998) اقلام تعهدي اختياري شركت­هاي نفتي در دوره افزايش قيمت نفت را مورد تجزيه و تحليل قرار دادند و به اين نتيجه رسيد كه به منظور اجتناب از هزينه­هاي سياسي و مقررات گذاري دولت ازطريق مديريت اقلام تعهدي اختياري سود خود را كاهش دادند(بولو و حسینی، 1386، 76)8.

**اسلون** **و همکارانش** [[121]](#footnote-121)(2000) در تحقیقی که انجام دادند به این نتیجه رسیدند که شرکت­های با حجم اقلام تعهدی بالا، دارای بازده سهام پایینی می­باشند. یعنی رابطه معکوس بین حجم اقلام تعهدی و بازده سهام وجود دارد. همچنین اثبات کردند که شرکت­های با سود گزارش شده بالاتر از جریان وجوه نقد عملیاتی، بخاطر بالا بودن حجم اقلام تعهدی، در سالهای آتی کاهشی در سود عملیاتی را تجربه خواهند کرد(خوش طینت و اسماعیلی، 1384،ص 32)2.

نتایج تحقیق **یانگ پیسنل**و **پاپ**[[122]](#footnote-122)3 (2000) درباره مدیریت سود نشان داد که تعداد مدیران غیر موظف با احتمال مدیریت اقلام تعهدی غیر عادی به منظور اجتناب از گزارش­گری زیان یا کاهش سود، رابطه معکوس دارد(مشایخ و اسماعیلی، 1385،ص 28)4.

**پنمن** و **ژانگ**[[123]](#footnote-123)5(2001)نشان دادند که بین رفتار مدیریت سود و بازده سهام رابطه معنی داری وجود دارد. آنها سطح کیو - اسکره را شاخص رفتار مدیریت سود در نظر گرفته بودند(خوش طینت و اسماعیلی، 1384،ص 32)6.

**یون** و **میلر**[[124]](#footnote-124)7(2002)، وجوه نقد حاصل از فعالیت­های عملیاتی را بعنوان شاخص اصلی عملکرد واحدهای تجاری در نظر گرفته و به این نتیجه رسیدند که واحدهای تجاری که با عملکرد ضعیفی روبه رو بوده اند، انگیزه قوی­تری برای افزایش سود گزارش شده خود از طریق فرآیند مدیریت سود داشته­اند و برعکس، واحدهای تجاری که از عملکرد خوبی برخوردار بوده اند، احتمال اتخاذ شیوه­های افزایش مصنوعی سود توسط مدیریت کمتر بوده است(مشایخی و همکاران، 1384،ص 66)8.

**دیچاو** و **دیچو**[[125]](#footnote-125)9 (2002) نقش اقلام تعهدی در جهت اندازه­گیری بهتر عملکرد را در یک سری زمانی بررسی کردند. به دلیل آنکه اقلام تعهدی نیازمند مفروض­ها و پیش بینی جریان­های نقدی آتی است، بنابراین کیفیت اقلام تعهدی و سود با افزایش در خطای پیش بینی مقدار اقلام تعهدی کاهش می یابد. آنها در نهایت چنین نتیجه­گیری می­کنند که ویژگی­های هر شرکت همانند قدر مطلق میزان اقلام تعهدی، طول چرخه عملیاتی، انحراف معیار فروش، جریان­های نقدی اقلام تعهدی و سود و اندازه شرکت را می توان به عنوان ابزاری برای ارزیابی کیفیت سود بکار گرفت(نوروش وهمکاران،1385، ص142)10.

**استولوی** و **برتون**[[126]](#footnote-126) (2004) چارچوبی برای طبقه بندی انواع دست کاری در حساب­ها ارائه داده­اند. چارچوب یاد شده بر این اصل بنیادی بنا نهاده شده است که اطلاعات مالی تأثیرعمده­ای بر کاهش هزینه­های تأمین مالی شرکت دارند. این کاهش منوط به بهبود تصور سرمایه­گذاران از ریسک شرکت است. ریسک یاد شده نیز به لحاظ محاسباتی از طریق ضریب «بتا» که خود تابعی از انحراف نسبی سود است، تخمین زده می­شود. نمودار شماره 2-2 که در صفحه بعد ارایه شده است چارچوب یاد شده را نمایش می دهد(مشایخی و همکاران، 1384،ص 63)2.

**عبدالغنی**[[127]](#footnote-127)3(2005) با اشاره به روش­های متفاوت اندازه­گیری کیفیت سود، و با استفاده از سه روش نشان داد که روش­های متفاوت اندازه گیری کیفیت سود منجر به ارزیابی­های متفاوت می شود و یک صنعت یا یک شرکت را نمی توان بر اساس یک روش دارای کیفیت سود بالا و پایین در نظر گرفت. بهمین دلیل وی پیشنهاد کرد که افراد ذینفع پیش از انجام هرگونه تصمیمات سرمایه­گذاری باید بیش از یک روش را برای ارزیابی کیفیت سود برگزینند(نوروش و همکاران، 1385،ص 143)4.

**کانن چان**[[128]](#footnote-128)5 (2006) و همکارانش طی تحقیقی، رابطه ارقام تعهدی را با بازده آتی سهام مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیدند که شرکت­های با ارقام تعهدی بالا، در دوره بعد از گزارش­گری اطلاعات مالی، بازده سهام آنها کاهش می­یابد. یک تفسیر از این نتیجه این است که شرکت­های با کیفیت سود پایین(یعنی شرکت­های با ارقام تعهدی بالا) در دوره پس از گزارش­گری سود، دچار افت بازدهی می­شوند، زیرا سرمایه­گذاران به مسأله کیفیت سود پایین شرکت­ها پی برده و قیمت سهام را متناسب با آن تعدیل می کنند. کانن چان و همکارانش این موضوع را به وسیله تفکیک اجزای ارقام تعهدی و نیز دسته بندی بر اساس ارقام اختیاری و غیراختیاری انجام دادند و به نتایج مشابهی دست یافتند(خواجوی و ناظمی، 1384،ص 41)6.

**دست­کاری در حساب­ها**

**حسابداری بدیع**

**مدیریت سود ( در بعد کلی آن )**

**تعدیل در تصور سرمایه­گذاران از ریسک**

**ریسک ساختاری : نسبت بدهی**

**بازده : سود هر سهم**

**منظر حرفه ای**

**منظر دانشگاهی**

**مدیریت سود**

**هموارسازی سود**

**بزرگ­ نمایی سود**

EPS

**نسبت بدهی**

**سطوح EPS**

**انحراف EPS**

**کاهش در سود جاری و افزایش در سود آتی**

**تحقیقات تجربی کمی صورت گرفته است .**

**هیچ تحقیقی بصورت تجربی انجام نشده است.**

**تحقیقات تجربی زیادی صورت گرفته است .**

**تحقیقات تجربی زیادی صورت نگرفته است .**

**تحقیقات تجربی کمی صورت گرفته است .**

# نمودار شماره 2-2 چارچوبی برای طبقه بندی انواع دست­کاری در حساب­ها

# 2-9-2)پژوهش­های داخلی:

**ظریف فرد**(1378) به بررسی و تحلیل عوامل مرتبط با ارزیابی رفتار مدیریت سود بنگاه­های اقتصادی ایران پرداخت وی با طرح 33 سوال و نظرخواهی از متخصصان مالی و حسابداری بورس، شرکت­های سرمایه­گذاری، بانک­ها، سازمان حسابرسی و دانشگاه­ها و شرکت­های پذیرفته شده در بورس به این نتیجه رسید که استفاده­کنندگان اطلاعات مالی از ارتباط گزارش­گری اجزای تشکیل دهنده سود بر ارزیابی رفتار مدیریت سود آگاه هستند(خوش طینت و اسماعیلی، 1384،ص32)1.

**پور­­حيدري** و **همتي(1383)** طي پژوهشی به بررسي اثر قراردادهاي بدهي و هزينه­هاي سياسي و طرح­هاي پاداش و مالكيت بر مديريت سود در شركت­هاي بورسي پرداختند. نتايج پژوهش آنان نشان داد كه بطور ميانگين بين نسبت بدهي به حقوق صاحبان سهام و دستكاري سود ارتباط مثبت و معناداري وجود ندارد و با افزايش اندازه شركت مديريت شركت انگيزه بيشتري جهت افزايش سود در جهت ارائه تصويري بهتر از عملكرد خود به سهامداران و مسولين دارند. علاوه بر اين شركت­هايي كه از تعداد بيشتري كارمند برخوردارند فشارهاي سياسي بر آنها نيز بيشتر است در نتيجه مديران اينگونه شركت­ها بمنظور كاهش فشارها مبادرت به كاهش سود مي نمايند. نتيجه آزمون فرضيه­هاي متغيرهای پاداش و مالكيت حاكي از عدم ارتباط معنا­دار بين متغيرهاي ذكر شده و دست­كاري سود دارد(پورحیدری و همتی، 1383،ص 47)2.

**مشایخی و همکارانش(1384)** طی پژوهشی که در مورد نقش اقلام تعهدی اختیاری در مدیریت سود شرکت­های تولیدی انجام دادند به این نتیجه رسیدند که، بین اقلام تعهدی اختیاری و وجوه نقد حاصل از عملیات رابطه معنی­دار معکوسی وجود دارد، درواقع مدیریت در هنگام کاهش وجوه نقد حاصل از عملیات که بیانگر عملکرد ضعیف واحد تجاری بوده است بمنظور جبران این موضوع، اقدام به افزایش سود از طریق افزایش اقلام تعهدی اختیاری کرده است(مشایخی و همکاران، 1384،ص61)3.

**شکرالله خواجوی** و **امین ناظمی(1384)**، ارتباط بین کیفیت سود و بازده سهام با تأکید بر نقش ارقام تعهدی در بورس اوراق بهادار تهران را مورد بررسی قرار دادند. ایشان برای تحقیق خود تعداد 96 شرکت بورسی را برای دوره زمانی1382 – 1377 انتخاب کرده و به بررسی این موضوع پرداختند که، آیا ارقام تعهدی نقش قابل ملاحظه­ای در عکس­العمل بازار به اطلاعات سود شرکت­ها دارد یا خیر؟ نتایج پژوهش آنها نشان می دهد که میانگین بازده سهام شرکت­ها، تحت تأثیر میزان ارقام تعهدی و اجزای مربوط به آن قرار نمی گیرد.

به عبارت دیگر نمی توان پذیرفت که بین میانگین بازده شرکت­هایی که ارقام تعهدی آنها به کمترین و بیش ترین میزان گزارش می شود، اختلاف معنی­داری وجود دارد(خواجوی و ناظمی، 1384،ص 37)1.

**اسماعیلی** و **مشایخ(1385)** در بررسی رابطه بین کیفیت سود و برخی از جنبه­های اصول راهبری شرکت­ها به این نتیجه رسیدند که، تعداد مدیران غیر موظف و درصد مالکیت اعضاء هیئت مدیره که از مکانیزم­های اصول راهبری شرکت محسوب می شوند، در ارتقاء کیفیت سود شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران نقش با اهمیتی ندارند. همچنین دریافتند که بین اقلام تعهدی و درصد مالکیت سهام مدیریتی یک رابطه یو شکل برقرار می باشد، یعنی هر چه درصد مالکیت اعضاء هیئت مدیره افزایش پیدا می کند، ابتدا اقلام تعهدی کاهش(کیفیت سود افزایش)می یابد، به یک مینیمم می رسد و سپس دوباره افزایش پیدا می­کند. در سطوح پایین درصد مالکیت سهام، افزایش در مالکیت سهام مدیریتی، باعث همجهت شدن منافع مدیران و مالکان می­شود و در نتیجه باعث کاهش هزینه­های نمایندگی، کاهش اقلام تعهدی و افزایش کیفیت سود می شود. در سطوح بالاتر درصد مالکیت اعضاء هیئت مدیره سنگر مدیریتی اتفاق می­افتد و مجدداً هزینه­های نمایندگی افزایش پیدا می­کند و این موضوع منجر به کاهش کیفیت سود(افزایش اقلام تعهدی)می­شود، مطابق آنچه که توسط جنسن و مکلینگ[[129]](#footnote-129)2 (1976) نشان داده شد. جنسن و مکلینگ دریافتند که افزایش در مالکیت اعضاء هیئت مدیره، باعث همجهت شدن منافع مدیران و مالکان و در نتیجه کاهش هزینه­های نمایندگی می شود و این منجر به افزایش کیفیت سود و کاهش اقلام تعهدی می شود( مشایخ و اسماعیلی، 1385،ص25)3.

**ابراهیمی کردلر** و **حسنی(1385)**، مدیریت سود در زمان عرضه اولیه سهام به عموم در شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران را مورد بررسی قرار دادند. ایشان در این تحقیق مدل تعدیل شده جونز را برای محاسبه شاخص مدیریت سود برای 30 شرکت عرضه کننده اولیه سهام به عموم در طی سالهای 1378 تا 1380 بکار برده و به این نتیجه دست یافتند که، مدیران سود شرکت­ها را در سال قبل از عرضه اولیه و سال عرضه اولیه سهام به عموم مدیریت می کنند. همچنین آنها تأثیر مدیریت سود بر عملکرد بلند مدت قیمت سهام شرکت عرضه کننده اولیه سهام به عموم را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که بین اقلام تعهدی جاری اختیاری سال اول شرکت­ها و عملکرد بلند مدت قیمت سهام در سه سال آتی رابطه معنی دار مثبت وجود دارد( ابراهیمی کردلر و حسنی آذر داریانی، 1385،ص3)4.

**ثقفی** و **بهارمقدم(1385)** طي تحقيقي به بررسي محرك­هاي موثر بر مديريت سود در شركت­هاي بورسي پرداختند و شواهدي در خصوص رابطه بين ساختار مالكيت و عرضه عمده سهام و ميزان پاداش مديران و كيفيت كار موسسه­های حسابرسي و ميزان رشد شركت و اندازه شركت و نيز ساختار مالي آنها با ميزان مديريت سود پيدا كردند(ثقفی و بهارمقدم، 1385،ص22)1.

**ملانظري** و **كريمي زند(1386)** طي پژوهشی به بررسي ارتباط بين هموار سازي سود با اندازه شركت و نوع صنعت در شركت­هاي پذيرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران پرداختند نتيجه پژوهش آنها نشان داد كه بين اندازه شركت(فروش)و هموارسازي سود همبستگي قوي وجود دارد و اين ارتباط بصورت معكوس است. بعلاوه تفاوت قابل ملاحظه­اي بين شركت­هاي هموار ساز از نظر نوع صنعت وجود ندارد و بين هموارسازي ساختگي سود با اندازه شركت ارتباط معناداري وجود دارد(ملانظری و کریمی زند، 1386،ص83)2.

**مهرآذين**، **نوروش** و **نيكو مرام** (1387) طي تحقيق كه متشكل از 1000 شركت بود به بررسي و ارزيابي مدل­هاي مبتني بر اقلام تعهدي در كشف مديريت سود شركت­هاي پذيرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران پرداختند. يافته­هاي آنها حاكي از اين بود كه مدل­هاي برآورد رگرسيوني از توان بيشتري نسبت به مدل­هاي هيلي، دي آنجلو و تعديل شده آنجلو برخوردارند. در روش­هاي رگرسيوني نيز مدل تعديل شده جونز و مدل دچاو و تعديل شده تورم آنها از توان قابل قبولي براي كشف مديريت سود بر خوردارند( مهرآذین و همکاران، 1387، 59)3.

#

# منابع فارسي:

1. ابراهیمی کردلر، ع و همکاران، 1385، " بررسی مدیریت سود در زمان عرضه اولیه سهام به عموم در شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران "**،** فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 45، صفحه 3 تا 23.

2 - احمدپور، الف، و مجید رحمانی فیروزجائی،1386، " بررسی تأثیر اندازه شرکت و نسبت ارزش دفتری به ارزش بازار بر بازده سهام "، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره 79، صفحه 19 تا37.

3 - اسلامی بیدگلی،غ، و همکاران، 1384، " تجزیه و تحلیل سرمایه­گذاری و مدیریت سبد اوراق بهادار "، چاپ دوم، انتشارات پژوهشکده امور اقتصادی، صفحه 5 تا 244.

4 - اسماعیلی، ش، 1384، " کیفیت سود "، مجله حسابدار، سال بیست و یکم ، شماره 184، صفحه 27 تا 38.

5 - بلکوئی، الف، 1381، " تئوري­هاي حسابداري "، ترجمه علي پارسائيان، انتشارات پژوهش­هاي فرهنگي، چاپ اول، صفحه 89 تا95.

6 - بولو، ق و سید علی حسینی، 1386، " مديريت سود واندازه­گيري آن: رويكردي نظري "، مجله حسابدار رسمي، جامعه حسابداران رسمي ايران، سال چهارم، شماره 12، صفحه 72 تا 88 .

7- پارسائیان، ع، 1385، " تئوري حسابداري "، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات ترمه، صفحه251 تا253.

8 - پورحیدری، الف و داود همتی، 1383، " بررسی اثر قراردادهای بدهی ، هزینه­های سیاسی، طرح­های پاداش و مالکیت بر مدیریت سود در شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 36، صفحه 47 تا 63.

9 - ثقفي، ع، و مهدی بهار مقدم،1385،" بررسي محرك­هاي موثر بر مديريت سود"، رساله دكترا، دانشگاه علامه طباطبايي.

10 - حاجيوند، ت، 1375، " انگيزه مديريت در هموارسازي سود در شركت­هاي بورسي "، پايان نامه كارشناسي ارشد، دانشگاه تهران.

11 - حساس يگانه، ی، 1385، " تأثير فرهنگ بر سيستم حاكميت شركتي "، مجله حسابدار، انجمن حسابداران رسمي ايران، شماره 172، صفحه 19تا21.

12 - خواجوی، ش و امین ناظمی، 1384، " بررسی ارتباط بین کیفیت سود و بازده سهام با تأکید بر نقش ارقام تعهدی در بورس اوراق بهادار تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 40، صفحه 37 تا 60.

13- خوش طینت، م و شاهپور اسماعیلی، 1384، " رابطه بین کیفیت سود و بازده سهام "، فصلنامه مطالعات حسابداری، شماره 12 و 13، صفحه 27 تا 54.

14 - دستگیر، م و رامین خدابنده، 1382، " بررسی ارتباط بین محتوای اطلاعاتی اجزای اصلی صورت گردش وجه نقد با بازده سهام "، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره2.

15 - دستگير، م و همکاران، 1386، " عوامل موثر بر سوگيري مديران در پيش بيني سود "، مجله علوم اجتماعي و انساني دانشگاه شيراز، دوره بيست و ششم، شماره اول (ويژه حسابداري).

16 - دستگير، م و غلامرضا سليمانيان، 1386، " حسابداري ساختگي و رويكردي مقايسه­اي "، مجله حسابدار رسمي، جامعه حسابداران رسمي ايران، سال چهارم، شماره 12، صفحه 58 تا 67**.**

17 - رحيميان، ن ، و راحله همايوني راد، 1387، " نظريه نمايندگي و تحقيقات بخش غير انتفاعي و دولتي "، مجله حسابدار، شماره 192 و193، صفحه 27 تا 32.

18 - سپاسي، س و همکاران، 1384، " بررسي مديريت سود در شركت­هاي پذيرفته شده در بورس تهران "، مجله علوم اجتماعي و انساني دانشگاه شيراز، دوره 22، شماره دوم، صفحه 166 تا 178.

19 - سینایی، ح، و ادریس محمودی، 1384، " بررسی تأثیر خبر تجزیه سهام و سهام جایزه بر بازده سهام در بورس اوراق بهادار تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 39، صفحه 77 تا96.

20 - ظریف فرد، الف، 1378، " شناسایی و تحلیل عوامل مرتبط با ارزیابی کیفیت سود بنگاه­های اقتصادی ایران "، رساله دکتری، دانشگاه تهران، صفحه 20تا102.

21 - عبده تبریزی، ح، 1377، " تردید در اعتبار مدل­های مالی(مجموعه مقالات مالی و سرمایه گذاری)"، انشارات پیشبرد، صفحه 79.

22 - کمیته تدوین استانداردهای حسابداری، 1386، " اصول و ضوابط حسابداری و حسابرسی: استانداردهای حسابداری "، سازمان حسابرسی، چاپ دهم، صفحه 382.

23 - مرادی، م و همکاران، 1387، " اثر چرخه­های بازار سهام بر واکنش سرمایه­گذاران نسبت به تغییرات غیر منتظره اقلام تعهدی"، مجله دانش و توسعه، سال پانزدهم، شماره 25، صفحه 49 تا 66.

24 - مشایخ، ش و مریم اسماعیلی، 1385، " بررسی رابطه بین کیفیت سود و برخی از جنبه­های اصول راهبری در شرکت­های پذیرفته شده در بورس تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 45، صفحه 25 تا 44.

25 - مشایخی، ب و همکاران، 1384، " نقش اقلام تعهدی اختیاری در مدیریت سود شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 42، صفحه 61 تا 74.

26 - مشایخی، ب و مریم صفری، 1385، " وجه نقد ناشی از عملیات و مدیریت سود در شرکت­های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 44، صفحه 35 تا 54.

27 - ملانظري، م و ساناز كريمي زند، 1386،" بررسي ارتباط بين هموارسازي سود با اندازه شركت و نوع صنعت در شركت­هاي پذيرفته شده در بورس تهران"، پايان نامه كارشناسي ارشد، دانشگاه تهران، فصلنامه بررسي­هاي حسابداري و حسابرسي دانشكده مديريت، شماره 47 ، صفحه 83 تا 100.

28 - مهرآذين، ع و همکاران،1387،" ارزيابي مدل­هاي مبتني بر اقلام تعهدي در كشف مديريت سود"، رساله دكتري، دانشگاه علوم و تحقيقات تهران.

29- نوروش، الف و همکاران،1385، " کیفیت اقلام تعهدی و سود با تاکید بر نقش خطای برآورد اقلام تعهدی "، فصلنامه بررسی­های حسابداری و حسابرسی، شماره 43، صفحه 135 تا 160.

30 - همتی، ح، 1385، " حسابداری مالی پیشرفته"، انتشارات ترمه، جلد دوم، چاپ چهارم، صفحه 2 تا 9.

# منابع لاتین:

1. Collingwood, H. (2001). Harvard Business Review, 79 (6), 65-74 .
2. Fridson, M. and Alvarez, F. (2002). Financial Statement Analysis – A Practitioner’s Guide, 3rd Ed. University Edition, New York :John Wiley & Sons.
3. Kirschenheiter, M. and Melumad, N. D. (2002). Earnings Quality and Smoothing, Draft, June, Working Paper.
4. Mulford, C.W. and Comiskey, E. E. (2002). The Financial Numbers Game Detecting Creative Accounting Practices, New York, John Wiley & Sons.
5. Yoon,s.and Miller(2002)."Cash from operation and earning management in Korea" , The international journal of Accounting, 37 (4), 395-412.
1. 2 – Bernstein,1999 [↑](#footnote-ref-1)
2. 2 -Capital maintenance [↑](#footnote-ref-2)
3. -Graham et all [↑](#footnote-ref-3)
4. 2 -Grodinsky [↑](#footnote-ref-4)
5. 2 - Katherina & Vincent,2003 [↑](#footnote-ref-5)
6. -Fridson & Alvarez,2202,p112 [↑](#footnote-ref-6)
7. -Fridson & Alvarez,2002,p112 [↑](#footnote-ref-7)
8. -Getschow,1986 [↑](#footnote-ref-8)
9. -Yoon & Miller,2002,402 [↑](#footnote-ref-9)
10. -Collingwood,2001,p65 [↑](#footnote-ref-10)
11. -Fridson & Alvarez,2002,p11 [↑](#footnote-ref-11)
12. -Kireschenheiter & Melumad,2002,p17 [↑](#footnote-ref-12)
13. -Hunt et all,1997 [↑](#footnote-ref-13)
14. -Mulford & Comiskey,2202,p8 [↑](#footnote-ref-14)
15. -Financial Accounting Standards Board(FASB) [↑](#footnote-ref-15)
16. -Mechanistic Hypothesis [↑](#footnote-ref-16)
17. -Efficient Market Hypothesis [↑](#footnote-ref-17)
18. -Cosmetic accounting changes [↑](#footnote-ref-18)
19. -Kaplan & Roll [↑](#footnote-ref-19)
20. -anomalies [↑](#footnote-ref-20)
21. -Rozeff & Kinney,1976 [↑](#footnote-ref-21)
22. -Cross,1973 [↑](#footnote-ref-22)
23. -Bernard & Thomas [↑](#footnote-ref-23)
24. -Hand,1990 [↑](#footnote-ref-24)
25. -Watts & Zimmerman,1978 [↑](#footnote-ref-25)
26. -Positive theory [↑](#footnote-ref-26)
27. -alternative [↑](#footnote-ref-27)
28. -Contracting theory [↑](#footnote-ref-28)
29. 6 -Watts & Zimmerman,1978 [↑](#footnote-ref-29)
30. 7 – Hielly,1985 [↑](#footnote-ref-30)
31. - Dechow and Slowan,1991 [↑](#footnote-ref-31)
32. 3-Watts & Zimmerman,1986 [↑](#footnote-ref-32)
33. 4 - Defund & Giambalo,1994 [↑](#footnote-ref-33)
34. 5- Soinee,1994 [↑](#footnote-ref-34)
35. - Han & Vang,1998 [↑](#footnote-ref-35)
36. - Gones,1991 [↑](#footnote-ref-36)
37. 3-Kolinz et all,1995 [↑](#footnote-ref-37)
38. 4 -Adiel,1996 [↑](#footnote-ref-38)
39. -Teoh et all,1998 [↑](#footnote-ref-39)
40. -Burgstahler & Eames,1998 [↑](#footnote-ref-40)
41. -Kasznik,1999 [↑](#footnote-ref-41)
42. -Healy & Wahlen,1999 [↑](#footnote-ref-42)
43. -Heninger,2001 [↑](#footnote-ref-43)
44. -Levit,1998 [↑](#footnote-ref-44)
45. 8 -Agency Theory [↑](#footnote-ref-45)
46. 9-Jensen and Meckling,1976 [↑](#footnote-ref-46)
47. -Agent [↑](#footnote-ref-47)
48. 2-moral Hazard [↑](#footnote-ref-48)
49. -Healy & Wahlen [↑](#footnote-ref-49)
50. -Scott [↑](#footnote-ref-50)
51. -Fern et all [↑](#footnote-ref-51)
52. -Kellog [↑](#footnote-ref-52)
53. -Dye [↑](#footnote-ref-53)
54. -information asysmmery [↑](#footnote-ref-54)
55. -Workaverse [↑](#footnote-ref-55)
56. -Ekaner,1998 [↑](#footnote-ref-56)
57. -Bahavior-based(time)contract [↑](#footnote-ref-57)
58. -yohn and vitz [↑](#footnote-ref-58)
59. -Gerhart and raiyns [↑](#footnote-ref-59)
60. -Fama [↑](#footnote-ref-60)
61. -Jenson [↑](#footnote-ref-61)
62. 7 - Jonson and drak [↑](#footnote-ref-62)
63. 2 -Esenhard [↑](#footnote-ref-63)
64. 3- Heworth,1953 [↑](#footnote-ref-64)
65. - Mousen [↑](#footnote-ref-65)
66. - Downs [↑](#footnote-ref-66)
67. - Gordon [↑](#footnote-ref-67)
68. 5 - Beidelman [↑](#footnote-ref-68)
69. 2-gorden [↑](#footnote-ref-69)
70. -Kamin [↑](#footnote-ref-70)
71. -Ronen [↑](#footnote-ref-71)
72. - Dasher and Malcom [↑](#footnote-ref-72)
73. - Copland [↑](#footnote-ref-73)
74. - Barnes [↑](#footnote-ref-74)
75. -Anand mohan yol [↑](#footnote-ref-75)
76. -Anjan-Vi-takor [↑](#footnote-ref-76)
77. 4- Dascher and molcom [↑](#footnote-ref-77)
78. - Rosenbom [↑](#footnote-ref-78)
79. -VandrGot [↑](#footnote-ref-79)
80. -Mertres [↑](#footnote-ref-80)
81. - Mielke and Glacomino [↑](#footnote-ref-81)
82. - Rappaport [↑](#footnote-ref-82)
83. -Degorge [↑](#footnote-ref-83)
84. -Jones model,1991 [↑](#footnote-ref-84)
85. - Adjusted jones model [↑](#footnote-ref-85)
86. -Dechow et all,1995 [↑](#footnote-ref-86)
87. 5 –Dechow et all,1995 [↑](#footnote-ref-87)
88. -Teoh et all,1998 [↑](#footnote-ref-88)
89. -Ducharme et all,2001 [↑](#footnote-ref-89)
90. -Kang et all,1995 [↑](#footnote-ref-90)
91. -Guay et all,1996 [↑](#footnote-ref-91)
92. -Peasnell et all,1998 [↑](#footnote-ref-92)
93. -Teoh et all,1998 [↑](#footnote-ref-93)
94. 2 -Single acruall model [↑](#footnote-ref-94)
95. 3 -Nikols and Vilson [↑](#footnote-ref-95)
96. 4 -Teoh et all,1998 [↑](#footnote-ref-96)
97. 1-Nikolz & Willson,1988 [↑](#footnote-ref-97)
98. 3-Total acruall model [↑](#footnote-ref-98)
99. 4- Healy,1985 [↑](#footnote-ref-99)
100. 1- Healy,1985 [↑](#footnote-ref-100)
101. 2 -Varnbaft [↑](#footnote-ref-101)
102. -Distribotion model [↑](#footnote-ref-102)
103. -Barystler and dichow,1997 [↑](#footnote-ref-103)
104. - Healy and Wahlen,1999 [↑](#footnote-ref-104)
105. -Kang and sivaramakrishnan [↑](#footnote-ref-105)
106. -biver and angle [↑](#footnote-ref-106)
107. -binesh [↑](#footnote-ref-107)
108. -Burgstahler and dechow [↑](#footnote-ref-108)
109. 2- Capital Asset Pricing Model [↑](#footnote-ref-109)
110. 3 -Fama and French [↑](#footnote-ref-110)
111. 4-BE/ME [↑](#footnote-ref-111)
112. 1-Fama & French,1992 [↑](#footnote-ref-112)
113. -Internal Expention [↑](#footnote-ref-113)
114. 4 -External Expention [↑](#footnote-ref-114)
115. -Cost Saving [↑](#footnote-ref-115)
116. 3-Wilson [↑](#footnote-ref-116)
117. -McCinnell & Servaes,1990 [↑](#footnote-ref-117)
118. 3-Lev & Thiagrajan,1993 [↑](#footnote-ref-118)
119. 5-Jensen,1993 [↑](#footnote-ref-119)
120. 7-Han Vang,1998 [↑](#footnote-ref-120)
121. -Sloan et all,2000 [↑](#footnote-ref-121)
122. 3 -Young Peasnell & Pope,2000 [↑](#footnote-ref-122)
123. 5 -Penman & Zhang,2001 [↑](#footnote-ref-123)
124. 7 -Yoon and Miller,2002 [↑](#footnote-ref-124)
125. 9 -Dechow and Dichev,2002 [↑](#footnote-ref-125)
126. -Stolowy & Berton,2004 [↑](#footnote-ref-126)
127. 3-Abdelghany,2005 [↑](#footnote-ref-127)
128. 5 - Konan Chan,2006 [↑](#footnote-ref-128)
129. 2-Jonson & Macling,1976 [↑](#footnote-ref-129)